

The
LIVING WORD
BY HAROLD KLEMP

DISCOVER HOW
TO MASTER YOUR
SPIRITUAL DESTINY

HAROLD KLEMP

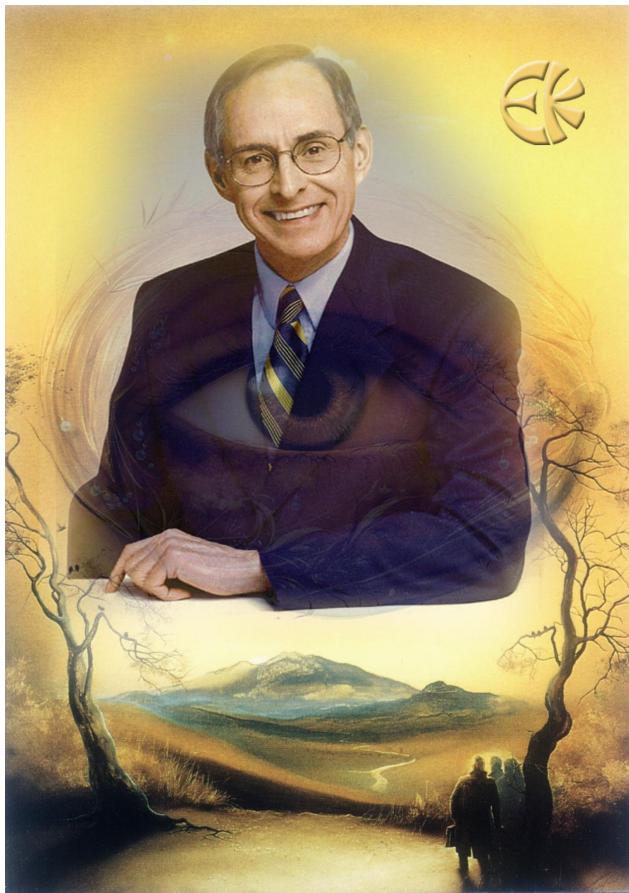
بنام سوگماد

تقدیم به همه شیفتگان خدا

فقط و فقط میتوان با اکتساب شناخت ، بینش معنوی و ارتقای افق آگاهی در زندگی روزمره بر مشکلات مزبور پیروز شد

نویسنده: هارولد کلمپ

کلام زنده (۱)



فهرست

6.	پیش کفتار
7.	کلام زنده
13.	جایی که انسان به نا امیدی میرسد
20.	گنج پنهان
27.	نور و صوت بهشتی
34.	کلمه خدا براستی چیست؟
40.	سایه حقیقت
44.	در جستجوی خدا
50.	روشن ضمیری
55.	حقیقت چیست؟
60.	طوفان آزمون ها
66.	آنجا که مرامی به بیراوه می رود
72.	پال تؤییچل در مقام نویسنده
78.	نگه دار ، می خواهم پیاده شوم یا چه وقت اک راترک می کنید
84.	قلب زرین
89.	گهواره معنوی
93.	روش تنظیم دفترچه رویا
99.	رویا گر مقدس

104.....	18. کلامی در باره مواد مخدر
109.....	19. شیوه های جادوی سیاه
115.....	20. ماهانتا و سفر روح
122.....	21. همین امروز سفر روح کنید
128.....	22. روش اک ویدیا
133.....	23. بوسه دلکش خدا
141.....	24. شاهزاده یا گدا؟
147.....	25. اقبال بالقوه
153.....	26. چشم ببر
159.....	27. قانون حق شناسی
165.....	28. قوانین بازی
170.....	29. سفر حماسی روح
175.....	30. لبۀ تیغ
181.....	31. پیک های حقیقت
186.....	32. همیاری در اک
189.....	33. استاد شدن در اک
194.....	34. جهان بینی سری
200.....	35. سفر به سوی خدا شناسی
205.....	36. سرزمین عجایب عشق
210.....	37. کتب اکنکار

پیش گفتار

این کتاب شامل مجموعه مقالاتی است که طی سالهای 1982 تا 1988 در فصل نامه جهان عرفان و نشریه اک – ماتا به چاپ رسانده ام. از همان ابتدای کار در نظر داشتم که این مقالات را به صورت کتابی مستقل منتشر کنم.

کلام زنده برای دو گروه از افراد، یعنی علاقمندان به اک و دانشجویان این طریق نوشته شده و میتوان آنرا در مطالعات انفرادی یا کلاس مباحثات معنوی مورد استفاده قرار داد.

مخاطبان این کتاب اهالی سرزمین بی صاحبی هستند که در نیمه راه تعالیم کلیسا و اک واقع شده و نیز کسانی که پا را از این مرحله هم فراتر گذاشتند. آنچه که شالوده رشد معنوی محسوب می شود و چون گذشته به بشریت تعلیم داده نمیشود چیست؟ پاسخ صوت و نور خداست.

ترتیب مقالات این کتاب که در طی هفت سال نوشته شده اند به گونه ای است که ابتدا به تعالیم معارفه ای اک می پردازد و سپس به تدریج اسرار خداشناسی را مورد نظر قرار می دهد.

شناخت صوت و نور خداوند کار پسندیده ای است اما مسئله اینجاست که این دانش و تجربه را چگونه در زندگی روزمره خود به کار میگیریم. آیا خداوند از شیفتگان حقیقت میخواهد که از مسئولیت های دنیوی خود شانه خالی کنند؟ آیا می توان به دور از جنجال و هیاهو حامل عشق و قدرت الهی بود و این کیفیات را به دوستان و همسایگان انتقال داد؟

اگر تنها کسری از عشق پنهان در اوراق این کتاب را در ک کنید در مراتب شرافت و عظمت از آنچه هستید به مراتب بالاتر خواهید رفت.

فصل 1

کلام زنده

مدتی بود که فکری چون خوره به جانم افتاده بود و می خواستم بدانم که چرا بعضی از چلاهای اک (دانشجوی معنوی) در آرزوی آزادی معنوی به استادان پیشین متولی میشوند . تردید داشتم که آنان به راستی بدانند که آزادی در گرو ماها نتا استاد حق در قید حیات یا همان کلام زنده است.

ردایی گشاد از جنس پارچه ای به تن داشتم که در تبت آنرا چوپان می نامند . این پوشش با هوای سرد آن سرزمهین کاملاً مناسب است . صورتم در زیر کلاه چوبایابی رنگ ، آماج تازیانه باد سرد بود . در آن سوی این کوره راه دور افتاده کوهستان که به پرت گاهی مخوف مشرف بود ، رバزار استاد باستانی اک در برابر ایستاده بود ، اونیز چوبایی زرشکی به تن داشت که با رای کوتاه شرابی همیشگی اش فرق میکرد . یک جفت چکمه که از چرم ضخیم دوخته شده بود ، پاهای او را در برابر سنگ های نوک تیز گذرگاه محافظت می کرد . ربازار تارز که مساله را از چهره ام خوانده بود گفت : « در شریعت - کی - سوگمام نوشته ، " شخصیت فردی استاد زنده اک ، یعنی همان روحی که از خدا سرمست شده ، تجلی کامل محتویات کتاب مقدس و بسی بیش از آن است . او تجسم زنده تمام فلسفه ها و روح هستی است ؛ همان روحی که در دیگران به خواب رفته است . »

در آسمان خاکستری بالای سرمان ، عقابی چرخ می زد . ربازار تارز به لب صخره مشرف به پرتگاه رفت . هجوم تند باد وحشی گوبی میخواست ردای او را که با کمربند پارچه ای محکم شده بود ، از هم بدرد . اما او بدون کمترین اضطراب ، مثل عابری که در کنار خیابانی

شلوغ منتظر سبز شدن چراغ راهنمایی است، بر فراز صخره ایستاده بود.

این ملاقات با کمک تمرینات معنوی اک میسر شده بود. این تمرینات اساساً به منظور رساندن روح به سرمنزل الهی طراحی شده اند؛ ولی میتوان برای خدمتگزاری یا بر قراری ارتباط هم از آن ها استفاده کرد. جسم من در ایالات متحده در بستر آرمیده بود، ولی در کالبد روح قادر بودم از حصار زمان و مکان عبور کرده و ربازار تارز را در این اقلیم دور افتاده تبت ملاقات کنم. تمرینات معنوی فرصت سفر روح را برای انسان فراهم می کنند. این یکی از نخستین قابلیت هایی است که استادان در تعالیم استادی فرا می گیرند.

پرسیدم، « آیا چلاهای اک همیشه بعد از رحلت استاد به شخصیت فردی او در می اویزند؟»

چشمان تیره او اعمق چشمانم را می سوزاند. در پاسخ گفت: « پویا ترین تجلی اک، همیشه در اکنون یا لحظه حاظر جلوه گر می شود. خاطرات گذشته اک برای کسی که در طریق زنده منتهی به خداوند گام بر می دارد، بی ثمر است. برخی از واصلین در دوران من تصور می کردند که تبلور ماهانتا در بر همه تصدی فوبی کوانتر باشکوه تر از من بوده است. آدمی به یاد عقیده نادرستی می افتد که می گوید، " پسر متولد شده در دوران کهولت پدر، از برادران بزرگ خود ضعیف تر است." »

گفتم: « تا جایی که من می دانم، همین که استادی رسالت خود را به پیان برد و زمین را ترک میکند، مریدانش علاقه خود را به تعلیمات او از دست می دهد. آیا این درمورد همه استادان و چلاهای هر یک صادق است؟»

به نظر می رسد ربازار تارز مشغول تماشای صحنه هایی از گذشته خود است. در پاسخ گفت: « مریدان هر قدیسی همیشه از مسیر خدا دور می افتد. مریدان عیسی در اخرين سفر او به اورشلیم و قبل از وفات استاد، با هم بحث می کردند که کدامیک برای همراهی او در

بهشت سزاوار ترند . عیسی به آنان یادآوری کرد که منزلت انسان نه به مقام و موقعیت اجتماعی ، که به درجه خدمتگزاری او به خداوند بستگی دارد.»

با دست به من اشاره کرد به او ملحق شوم و گله ای از گاومیش های بتی را نشان داد که مال التجاره بازرگانان را در کوره راهی حمل می کردند . آنها به قدری آهسته و سنگین راه میرفتند که از شکبیابی بازرگانان متعجب شدم.

استاد بتی گفت: « انسان تا وقتی که به آزادی معنوی دست نیافته، به این یاک ها می ماند ؛ یعنی حیوانی بارکش که از سر اجبار در کوره راه های کوهستانی سر گردان است . او باری سنگین بر دوش دارد و تمام اعمالش توسط دست محدود گر کارما هدایت می شود . زندگی برتن او تازیانه می زند تا ب علیه او طغیان کند ، اما در پاسخ به این طغیان بار سنگین تری بردوش او می گذارد تا روح وحشی و خود خواه وی را مطیع سازد ».»

او از کاروان بازرگانان که در دره راه می پیمودند، روی گرداند و به سوی گودالی رفت تا در برابر باد وحشی پناه بگیرد.

« مریدان هر استادی دائمًا در معرض آزمودن وفا داری به او قرار دارند . وقتی که عیسی دستگیر و به نزد قیافا (کاهن اعظم مجمع سن هدرين که شورای مشایخ یهود است) فرستاده شد، پتروس هم وارد کاخ شد و خود را در میان جمعیت مخفی کرد . وقتی که از او پرسیدند آیا عیسی را می شناسد، هر گونه آشنایی با استاد خود را منکر شد و حتی به او دشنام داد .»

« قدیسانی که کلام زنده و خدا مردان راستین اند، همیشه در عصر خود در مقام ماهانتا استاد حق در قید حیات وفات می یافت ، چلاهای او به خاطر دشواری های سفر از ملاقات جانشین او محروم میشدند ؛ ولی ماهانتا در پنهانه عالم سفر می کند تا تجربه خدا برای تمام کسانی که آمادگی آن را دارند، میسر شود . من هم به همین علت مدتی به آمریکا آمدم تا در میان سرخپستان آن سرزمنی باشم .»

اینک شامگاه بود و خورشید به تازگی در پس قلل کو هستانی پنهان شده بود. به زودی این ملاقات پایان می یافت ، چون سواحل غربی آمریکا ؛ یعنی جایی که جسم من درحال استراحت شبانه بود، در آستانه سپیده دم قرار داشت.

رباز ارتارز در برابر هجوم سوز گزندۀ باد سرد که حالا بیش از پیش از کنج صخره به درون پناهگاه می وزید چهره در هم کشید و گفت : « تجدید حیات کلام سوگمامد یا خداوند را تنها در اک می توان یافت . ماهانتا کلام زنده ای است که همیشه تازه را در اختیار جویندگان قرار می دهد. به غیر از او چه کسی حقیقت را می داند ؟ کشیشان ؟ صدای خنده او زوزۀ باد وحشی را تحت الشعاع قرار داد و گفت: « البته که اینطور نیست . مسیحیت اولیه از بطن تعلیمات عیسی نشأت گرفت و می دانیم که خود عیسی شاگرد استاد اک، زادوک بود. عیسی در خلال اقامت سه ساله خود در کاتسوپاری، وصل حلقة دوم را از فوبی کوانتر در یافت کرد.

« مسیحیت امروز ، به دین قرن اول میلادی شباهتی ندارد . در آن هنگام، عبادت روز یکشنبه یا حتی شنبه هم واجب نبود . این آیین ها سیصد سال بعد ، در زمان حکومت کنستانتین کبیر به آن افزوده شدند. نمادها و روزهای مقدس از دیگران به عاریت گرفته شدند. تمثیل های مریم و عیسی ، از الهۀ طبیعت مصریان ، یعنی ایسیس و طلف او ، هوراس الهام گرفته اند.»

با اینکه طی چند دقیقه اخیر باد از وزیدن ایستاده بود ، هوای سرد شبانگاهی به درون ردای من نفوذ می کرد . علیرغم نور کم محیط، چهره گندمگون ربازار تاراز هنوز به وضوح قابل رویت بود. او ادامه داد، « وقتی که بنیان گذار یا چراغ هدایت یکی از فلسفه های زمین را ترک می کند، مریدان با تکیه بر درک ناقص خود راه او را دنبال می کنند . بعدها وقتی که اصحاب جای خود را به کشیشان می دهند ، اینان که خود را وارث قدرت استاد می دانند تعلیمات او را برای انطباق با انگیزه های خود در قالبی تازه می ریزنند . بنابراین

جانشینان استاد که در مرتبه آگاهی انسانی قرار دارند ، در غیاب وی آموزش های او را به بیراوه می کشانند؛ بدون اینکه قالب اصلی تعالیم را حفظ کنند.

« از آنجا که استاد متوفی دیگر قادر نیست درمورد مشکلات اعتقادی پیروان خود تصمیم گیری کند، آنان با راه حل های خود تنها می مانند. مسائل مهمی که به جهان بینی تعلیمات مربوطند، به مشاورینی واگذار میشوند که کلام استاد را به مجموعه ای از احکام تبدیل می کنند.

« نستوریس ، اسقف اعظم مسیحی قستتنیه ، به این دلیل که مریم را مادر خدا نمی دانست در سال ۴۳۱ میلادی به رأی سومین مجمع شورای عمومی افز تکفیر شد . تمایزی که او بین دو وجه الهی و انسانی مسیح قائل بود ، ارزش شکنجه و مرگ عیسی را به عنوان شالوده مسیحیت زیر سؤال می برد.»

ربازارتارز درحالی که از شدت سرما دستان خود را در آستین های گشاد چوب‌پنهان کرده ادامه داد، « پدران مقدس کلیسا می دانستند که اگر قرار است مسیحیت به دینی جهانی مبدل شود باید در قالب تشکیلاتی تدوین گردد . وقتی که آنان درباره جهان بینی های رایج در مسیحیت تحقیقی نقادانه به عمل آورند، متوجه شدند که هر یک از شیوخ اصول اساسی مسیحیت را به گونه ای متقاوت از دیگران تفسیر می کند. مشاجرات و مباحثاتی که در پی این نظریات ضد و نقیض به راه افتاد ، سبب درگیری های جدی شد و بیم آن می رفت که کلیسا به کلی نابود شود.

« علیرغم ادعای کشیشان ، تعالیم اصیل عیسی در هیچیک از فرقه های امروزی یافت نمی شود. با وجود این شاهدیم که هر یک خود را خالص ترین می پنداشد.»

از شدت سرما می لرزیدم و مایل بودم هر چه زودتر به آغوش گرم بسترم برگردم پرسیدم ، « آیا هیچیک از چلاها می توانند عظمت عشق بلا شرط ماهانت را درک کنند؟»

استاد تبتی گفت: «بله؛ ولی هنگامی که چلا همه چیز به ماهانتا بسپارد تمام امیدها، آرزوها، هراس‌ها و خواهش‌های نفسانی آلام روح درنهایت به تزکیه‌ای عمیق منجر می‌شود که آن هم به نوبه خود رشد و آزادی معنوی را در پی دارد.»

استاد باستانی کف دست راست خود را رو به بالا گرفت و آن را به سوی من دراز کرد. این حرکت در میان اعضای نظام وایرانگی نشانه وداع است. آنگاه قدم زنان در دل تاریکی ناپدید شد و صدای گام هایش در زمزمه باد که اینک آرام گرفته بود - گم شد.

در شریعت - کی - سوگمام نوشته، «عشق به سراغ کسی می . آید که کلمه با او عجین شده باشد . عشق مثل هجوم تنداش باد و زبانه های آتش قدر تمنداشت. این پیام عاشقانه از کلام سوگمام ترجمه شده و تمام کیهان ها و موجودات زنده عالم مخاطب آنند.»

چند لحظه بعد ، در بسترم غلتی زدم و چشمانم را مالیدم. حالا برای روزی تازه کاملاً آمده بودم.

فصل 2

جایی که انسان به نا امیدی می رسد



میگویند نشانه تحصیل کرد گان، مقاومت در برابر نظریات تازه است.
به عبارتی روشن تر ، جویندگان معنوی ذهن خود را در برابر تمام
دانستنی ها باز می گذارند احتمالاً حضرت سلیمان بود که گفت : «
زیر گند کبود ، هیچ چیز تازگی ندارد . »

بنابراین در باب قوانین سری روح الهی از اصحاب کلیسا انتظار
چندانی نمی رود. در اینجا قصد ندارم درباره وجود اسراری خداوند
موعظه کنم ، اما خودمانیم چه تعداد از دیگران می توانند نور یا
صوت خداوند را دقیقاً تشریح کنند؟

بسیاری از پرسش ها بی پاسخ مانده اند. روح چیست؟ پس از مرگ
تکلیف روح چیست؟ آیا زندگی پس از مرگ واقعیت دارد؟

در سال 1965 مردی به نام پال تونیچل درباره روح الهی سخن گفت
و یاد آور شد که نادیده گرفتن این قوانین و به تبع آن زیر پا گذاشتن
آنها موجب اسارت مردان و زنان و کودکان به بند ترس، تیره روزی
، و نومیدی می شود. او در جنوب کالیفرنیا کارگاههایی را دایر کرد
و در آن جا به جویندگان صمیمی حقیقت آموخت که چگونه با هویت
معنوی خود ارتباط برقرار کند. تشریح ماهیت روح و شیوه دستیابی
انسان معمولی به هشیاری برتر و خلسه بدون استفاده از داروهای
توهم زا ، در دستور کار این جلسات قرار داشت. علاوه بر این ، او
در باره مشکلات و دغدغه های حاضرین نیز توضیحاتی می داد.

عنوانین بعضی از سخنرانی ها عبارت بودند از؛ روح الهی یا اک (نور و موسیقی فلکی خدا) ، کارما و تناسخ. پال تونیچل مرد صاحب
نفوذی نبود. او قاتمی متوسط داشت، لباسی معمولی می پوشید و ریش
خود را می تراشید. تنها پیام او تکان دهنده بود:

«انسان میتواند در حین زیستن در کالبد جسمانی، وارد بهشت شود.»
تصور کنید که این ادعا در صورت صحت چه معنایی داشت: انسان از
وحوش مرگ رها می شد و جایگاه خود را در میان روح نور دان
بزرگ تاریخ چون راما، کریشنا، فیثاغورث، ربازار تارز، افلاطون و
عیسی می گشود.

انسان در مقام روح تا ابد هویت خود را حفظ می کند. ادیان شرق آسیا به خطاب تصور می کنند که روح با خدا یکی می شود. حقیقت این است که روح همکار خدا می شود و به تقدير خود دست می یابد که عبارت است از سکونت هم زمان در عوالم بهشتی و جهان فیزیکی. هنری واداس ورث لانگلو، محبوب ترین شاعر آمریکایی قرن نوزدهم، می دانست که روح جاویدان است. او در قطعه سرود هستی چنین می گوید:

به صد زاری مگو دنیا سراب است
که روح خفته را عالم چو خواب است
نباشد ذرهای آن سان که بینی
که هستی را حقیقت آفتاب است
نباشد گور انسان را سرانجام
اگرچه سوی آن وی را شتاب است
ز خاکی و به خاک اندر شوی لیک
تنت خاکست و روحت چون عقاب است

کلید آزادی معنوی در چند تکنیک ساده نهفته است، در کتاب در روح آزادم، که زندگی نامه پال تونیچل به قلم پرداستایگر است، روشی ذکر شده که راه آسان نام دارد. تونیچل از سوی سلسله مراتب معنوی مأمور آموزش تعلیمات اکنکار به انسان عصر جدید شد. او در کتاب ها و سخنرانی های خود نور و صوت خدا را معرفی کرد و گفت: که چطور می توان بدون هیچ خطری به گشت و گذاری واقعی در جهان های دیگر پرداخت.

نامه یکی از ساکنین آیووا شاهدی بر این مدعای است. او می نویسد، « بعد از آشنایی با اکنکار و تمرینات معنوی، تنها در عرض چند هفته نوررا یافتم. پس از دریافت وصل دوم، صوت هم به آن افزوده شد و از آن به هنگام تا کنون در حال کار، خواب یا تفریح و ورزش دائم با من است. اگر سه سال قبل چنین چیزی را اکسپد می شنیدم، محل بود باور کنم. هیچ چیز مثل تجربه نمی تواند اک را به اثبات برساند.»

پال تمرین راه آسان را بدین نحو تشریح می کند، «شب ها درست قبل از خواب روی یک صندلی یا روی زمین بنشینید ، پشت تان کاملاً صاف باشد و توجه خودرا به چشم معنوی معطوف کنید که نقطه ای وسط ابرو است. در همین حال ، کلمه اوم یا خدا را زیر لب یا در دل زمزمه کنید. به پرده سیاه درونی توجه کرده ، در صورت امکان آن را از هر تصویری خالی نگاه دارید . اگر خواستید چیزی را جایگزین این تصاویر مزاحم کنید ، از تصویر مسیح یا یکی از قدیسین یا هر فرد مقدسی که می شناسید استفاده کنید.

« پس از چند دقیقه ناگهان در یکی از گوشهايان صدای ضعیفی را می شنوید که به صدای باز شدن چوب پنبه بطری شبیه است . با شنیدن این صدا در اتاق معلق می شوید و در آستانه سفر به جهان های دیگر قرار می گیرید.

«اگر باراول موفق نشدید، باز هم امتحان کنید. این تمرین بسیار کارآمد است و افراد زیادی از آن استفاده کرده اند.»

هدف واقعی از این تمرین، رسیدن به عوالم بهشتی است. بدین وسیله جوینده روح الهی را تجربه می کند؛ همان که در انجیل یوحنای «کلمه» خوانده می شود. این صدای خداست و از موعظه های انجیل بسی قدر تمدنتر است. روح الهی که در میان بزرگان معنوی به اک شهرت دارد ، درواقع جوهر خداست که کائنات را به یکدیگر پیوند می دهد. اک ریسمانی زرین است که سراسر خلقت و تاریخ را به یکدیگر متصل می کند.

تمرین راه آسان یکی از تمرینات معنوی عدیده است که در جستجوی انسان برای خداشناسی، کارآیی خود را به اثبات رسانده است.

نوری که در عید گل ریزان بر حواریون نازل شد ، امروزه هم توسط مریدان تعلیمات باستانی اکنکار مشاهده می شود . این امر درباره صوت هم صادق است. حواریون صوت رادر قالب تند بادی نیرومند شنیدند. به گفته شریعت - کی - سوگمام ، نور و صوت به صورگوناگون

آشکار می شوند. شریعت - کی - سوگمامد کتابی است که توسط یکی از کهنه کاران سفر به سرزمین های دوریا عوالم فراسوی جهان فیزیکی یعنی پال تؤئیچل انتشار یافت . صوت از آن جهت اهمیت خاصی دارد که موجب آزادی معنوی می شود و انسان را به فراسوی آگاهی بشری انتقال داده ، اورا اقلالیم رفیع آفرینش می برد . در این صورت انسان برای همیشه از وحشت مرگ رهایی می یابد.

خانمی در مورد تجربه روح الهی چنین می گوید: « از سال 1968 که کتاب دندان ببر را برای اولین بار خواندم ، اک همیشه در زندگی ام حضور داشته در همان ایام بود که صوت با من همراه شد و این حضور درست همانطور که پال تؤئیچل وعده داده بود، بسیار طبیعی می نمود! حالا قالب صوت عوض شده و بیشتر به صدای زنگ شباht دارد. این صدا لحظه ای مرا ترک نمی کند ».«

در مورد صدای خدا یا صوت، آسان ترین توضیح این است که موجب تطهیر روح شده و آنرا در جهت خداوند ارتقاء می دهد . واسطه این فرایند یکی از مأموران الهی یا استاد درون است که میتواند در قالب قدیسی ظاهر شود که در تمرین راه آسان اورا تجسم کرده اید. این راهنما در کنار مرید ایستاده و به او کمک می کند که با تلاش به روشنایی دست یابد. او بدون اجازه قاطع و روشن مرید، هرگز و به هیچ طریقی در اداره او دخالت نمی کند.

راه ورود به مراتب درون به واسطه رویاها و استاد درون روشن شده، در نهایت به تمامی مستقیم به روح الهی منجر می گردد که به شکل نور و صوت ظاهر می شود.

یکی از ساکنین غرب ایالات متتحده به نوری آبی اشاره میکند که در مراقبه روزانه اش ظاهر میشود. او می نویسد، « چند روز قبل مشغول مرآبی بودم. یک لحظه به خود آدم و متوجه شدم که نوری آبی مرا احاطه کرده است. گاهی نور ضعیف می شد و دوباره با شدت بیشتری باز می گشت. گاهی هم مثل چراغ الکتریکی نیرومندی شدید می شد و در اطراف من جریان می یافت و من می چرخید.

کمی بعد ، نور به تونلی در خشان تبدیل شد که من با سرعت در آن حرکت می کردم، ولی در عین حال کاملاً ساکن بودم. در انتهای تونل ، نور سفید ابی درخشنانی که مثل درخشش الماس بود ، در انتظارم پرتو افسانی می کرد. سرانجام بعد از مدتی ، تمام صحنه محو شد.»

در داستان خانمی خانه دار از اهالی میسوری هم چنین شباهتی در مورد صوت مشاهده می شود : « تقریباً مدام جریان صوت را می شنوم گاهی وزوز زنبورها یا سمفونی زوزه باد است و هراز گاهی به

نى تبدیل میشود.اما در هر حال دام حضور دارد.» در دنیای امروز که ملغمه ای است از تهدیدات اتمی ، شیوع بیماریهای افسار گسیخته ، و اقتصاد متزلزل ، پناهگاهی وجود ندارد. تترستی و ثروت، هیچ کدام موجب خوشبختی نیستند. فقط خداشناسی از عهده این کار بر می آید.

هیچ آدم عاقلی ناسنجیده به درون چیزی مثل اکنکار شیرجه نمی زند ، به مقاضیان توصیه می کنم که ابتدا چند کتاب را مطالعه کنند که ممکن است از چند ماه تا سال طول بکشد. مسلمان در طی همین مدت خواهید دانست که آیا اک جواب جستجوی شما است یا خیر.

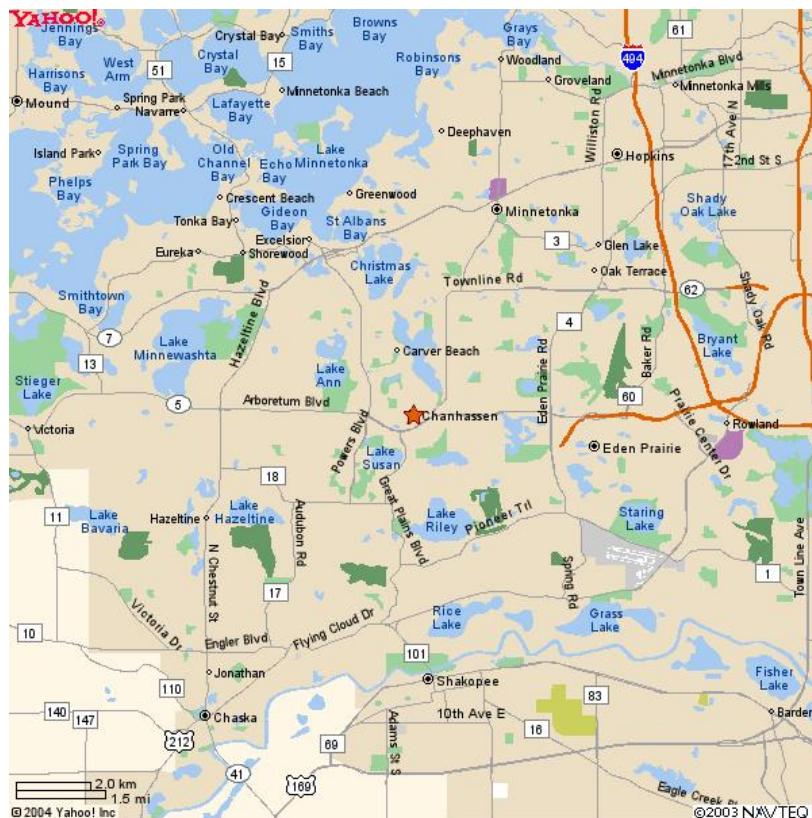
یکی از عجایبی که در مورد جویندگان خود شناسی و خداشناسی به چشم می خورد ، این است که آنان فکر میکنند برای شانه خالی کردن از مسئولیت اعمالشان بهانه ای پیدا کرده اند. به زعم آنان ، قوانین الهی به دیگران اشاره دارند نه خودشان . بنابراین قوانین الهی را از سر جهالت زیر پا می گذارند و بهای سنگین را به صندوق ارباب کارما واریز می کنند. اک این قوانین را به شما می آموزد. اکنکار ، طریق مسئولیت پذیری تام و آزادی کامل است.

وقتی مثل یکی از دوستان من به روح الهی متousel شده و می گویید: « دیگر از جانم چه می خواهی؟ کمال؟ » آنگاه برای رویارویی با آتش مقدس اک آماده اید. اگر شما جوینده ای هستید که می داند " زیر گنبد کبود، هیچ چیز تازگی ندارد،" آماده اید تا در راهی قدم گذارید که قبل

از شما هزاران مسافر گمنام آنرا پیموده اند. به عوالم تازه و با طراوت
اک قدم گذارید!

فصل ۳

گنج پنهان



در طی قرون متعددی ، جویندگان به امید برداشتن نقاب از چهره خدا ، به مناطق و تمدن‌های دور دست سفر کرده اند. این دغدغه در سال های اخیر بسیاری از مردم را در قالب زوار به هندوستان کشانده است. اینها مثل هر کس دیگری در پی رهایی از رنج تنهایی ، نومیدی ، نگرانی و وحشت مرگ هستند.

تعجبی ندارد که قسمت اعظم جستجوهای انسان برای روشن ضمیری راستین ، به شکستن ملال انگیز منجر شده است. آخر چه کسی می توانست گنجینه نور و صوت خداوند را آشکار کند ؟ کتاب زرین شریعت - کی - سوگمام می گوید کسانی که می خواهند توده های مردم را به برگی وا دارند، حقیقت را پنهان می کنند.

هندوان به غلط ادعا میکنند که روح در خدا مستحیل میشود. پیروان اک می دانند که هر کسی با رسیدن به خداشناسی رسالت خود را در همکاری با خداوند می بیند و روح از هیچ لحاظ با خدا یکی نمی شود ، بلکه در عین حفظ فردیت خود ، باروح الهی وحدت حاصل کرده و تا ابد از پلکان آگاهی بالا می رود و از مراتبی عبور می کند که هیچ یک از فلسفه ها با آن آشنایی ندارند.

روزی خانمی به پال تؤییچل گفت که قصد دارد به هندوستان رفته ، حکیم فرزانه ای را بیابد تا اسرار زندگی را از او بیاموزد . پال او را نصیحت کرد که از این کار صرف نظر کند . زن دچار درگیری ذهنی شدیدی بود . آیا این مرد مبادی آداب که همیشه لباس آبی به تن می کرد . واقعاً ماهانتا بود ؟ آیا او واقعاً به خداشناسی رسیده بود ؟ بالاخره دست به قمار زد و او را به عنوان ماهانتا پذیرفت و از سفر منصرف شد. ظرف چند سال آینده ، معلوم شد که این تصمیم بجا بوده ، چون با پاری ماهانتا در کالبد روح استقرار یافت و از آزادی معنوی برخوردار شد. این عمل از طریق نور و صوت خداوند میسر شد.

یکی از شگفت آور ترین اسناد مکتوبی که امروزه در مورد دو ستون خدا، یعنی نور و صوت در اختیار ما قرار دارد ، کتاب دندان ببر به قلم پال تؤییچل است. این کتاب که در سال 1967 منتشر شد، از همان ابتدا

بسیار جنجال انگیز بوده است . پال توئیچل در تمام نوشته های خود تذکر داده که برای کسب مکاشفات منحصر به فرد الهی ابتدا باید نور و صوت را یافت.

نور و صوت برای جوینده حقیقت از چه جهت اهمیت دارند؟ اول اینکه خداوند خود را به واسطه امواج صوتی و تصویری متجلی می کند که به امواج فرستنده های رادیویی شباهت زیادی دارد. این موج همان اک است که ما آنرا در قالب روح یا قدرتی الهی می شناسیم که آفرینش را بر پا و برقرار می دارد. روح یا همان بارقه ای که خداوند آن را در قالب انسان به ودیعه گذاشته، این موج را در یافت می کند و با سوار شدن بر آن به قلمرو الهی باز می گردد.

در کودکی، تلقی من از خدا بر اساس ترس استوار بود . در روز های یکشنبه مادر بزرگم پدرم را به خاطر دیر رسیدن به کلیسا محکوم می کرد. او در صندلی عقب دوچ قدمی ما می نشست و با غرولند می گفت: «الآن خدا دروازه های بهشت را می بندد. » این حرف وحشت مرا از دوزخ دوچندان می کرد به خصوص وقتی که بر حسب اتفاق در خلال مراسم کلیسا طوفان تابستانی به پا می شد و پدرم علیرغم غوغای باد و باران که بر پنجره های رنگی کلیسا تازیانه می زد ، با خیال راحت در تمام طول مراسم چرت می زد. گویی عمداً می خواست خدا را از آنچه هست عصبانی تر کند. این وحشت در دوران نوجوانی ام کماکان باقی بود ، تا اینکه سال ها بعد ، پس از آشنایی با اکنکار وعادت کردن به تمرینات معنوی اک به تدریج فرو کش کرد.

اولین کتابی که درباره موضوع وسوسه انگیز اکنکار خواندم ، دندان ببر بود. پیش روی قدم به قدم نویسنده در عوالم بهشتی ، آن طور که در کتاب آمده بودی حقیقت میداد. ولی اگر همه اینها صرفا داستان علمی -

تخیلی بود، تکلیف چه می شد؟

با در پیش گرفتن تمرینات معنوی در مدتی کوتاه اوضاع بهتر شد و مثل طفیلی که با قدم های لرزان راه می رود ، میزان اعتمادم به هدف آفرینش و عدالت زندگی هم افزایش یافت . براد استایگر در

زنگی نامه پال توئیچل که با نام در روح آزاد مننشر شد ، تجربه اولین بر خورد مرا با استاد درون نقل کرده است.

صادقانه بگویم ، دوست داشتم اک راهی آسان باشد و ملایمیتی جادویی ، در پیش پایم قالیچه قرمز پهن کرده، مسیرم را گلباران کند. اما اسرار بزرگ روح الهی تنها بر کسی فاش می شود که استحقاق رسیدن به کانون خدا را کسب کرده باشد.

اوایل کاروقتی که در کسوت مبتدیان جویای حقیقت شدم ، جنبه های دوقلوی روح الهی را نادیده میگرفتم . در اعتقادات دوران کودکی ام به اهمیت این عناصر در زندگی معنوی خدا جویان اشاره ای نشده بود. مدتی بیهوده در لابلای اوراق کتابهایی چون نجوم ، کف شناسی ، آب یابی ، علم الاعداد ، جادوگری، تاریخ باستان پاپولو، خاطرات قدیسین درباره دست آوردهای معنوی ، حتی کتب مربوط به سیر و سلوک اثیری به دنبال تمام کتابخانه ها را در اختیار داشتم، ولی هر بار پس از مدتی تمام امیدهایم مثل دریاچه ای که رودهای منتهی به آن خشک شده باشند، بخار می شد و به هوا می رفت.

در انجیل به نور و صوت اشارات مبهمی شده است. موسی هنگامی که گله پدر زنش را به چرا برده بود ، نور خدا را در قالب شعله ای دید که اگر چه در بست زار افتاده بود، ولی آنرا نمی سوزاند. عیسی هم آنجا که به نکوداموس فریسی گفت: «باد آنجا می آموزد که خود بخواهد و تو در آنجا صدایش را میشنوی، ولی نخواهی دانست که چه وقت می وزد و رو به سوی کجا دارد ، » در واقع از صوت سخن می گفت. یوحنای قدیس روح الهی را « کلمه » می خواند که همان تجلی فیزیکی اک است . سائل تارسوسی در سفر به دمشق، در برخورد با نور موقتا کور شده و سه روز بعد بینایی خود را باز یافت.

در تعلیمات خالص معنوی جریان صوتی باید همیشه اساس کار باشد چون تنها نور و صوت است که خداشناسی ناب را به دنبال دارد. استادان نظام و ایراگی اک، گروهی از تمرينات معنوی را ابداع کرده اند که می توانند آدمی را به عوالم الهی اک ارتقاء بخشنند. در این میان

می توان سه تمرین بخصوص را نام برد که در کتاب دفترچه معنوی، نوشته پال توئیچل ذکر شده اند . این تمرین ها برای هر کسی که مصراً آنه در پی خود شناسی و خداشناسی باشد، حقیقتاً مؤثرند. تمرین اول که سورات نام دارد، نغمه اک را به تجربه درمی آورد. مورد دوم نیرات است که به رویت نور منجر می شود ؟ و مورد آخر دهی یانا است که نور و صوت را در قالب ماهانتا، استاد درون فرا می خواند. می پرسید مواجهه با نور و صوت خدا چه احساسی دارد ؟ خانمی در این مورد می گفت: « این او اخر در خلال تمرینات معنوی در کانون جریانی مرتضی از اک قرار می گیرم که نور و صوت خالص به آن سراسریز می شود . این دقیقاً مثل همان فرکانسی است که در بحث از فرستنده های تلویزیونی به آن اشاره میشود. وقتی که سیل تجربیات معنوی سراسر میشود، برای اینکه مجرای پاک باشم راههای تازه ای پیدا می کنم. »

نور اقلیم نهان خدا می تواند به هر یک از رنگ های رنگین کمان در آید ؛ علی الخصوص رنگهای آبی، زرد، یا سفید. نور پر تگاهها و موانع راه را به روح نشان می دهد. صوت را می توان در قالب تندر، غرش دریا، نوت تنهای فلوت ، یا حتی صدای جیر جیر کها یا سایر اصواتی شنید که در کتاب دفترچه معنوی فهرست شده اند. آقایی در نامه نوشته بود که هنگام مراقبه توجه خود را بر استاد درون مرکز می کند. او ادامه می دهد، « وقتی این تجربه رخ داد، نشسته و کاملاً هوشیار بودم . اتفاق پر شد از نوری طلایی، آبی و بنفش ، و صدایی غلیظ مثل وزوز زنبور همه جا را فرا گرفت که بیشتر به همهمه الکتریسیته ساکن می مانست؛ اما در عین حال مثل هیچ یک از اینها که گفتم نبود. »

آیا منظور این است که واقعیتی در تمام ساعت بیداری در دریایی از نور و صوت بهشتی غوطه ورند؟ به هیچ وجه . شاید هفته ها بگذرد و هیچ تجربه ای دروجه خود آگاه واصل نقش نبندد ، چون استاد درون

برای حفظ تعادل افراد غالباً بر حافظه آنان پرده ای می کشد. البته واصل در تمام این مدت از همراهی استاد اطمینان دارد. فوبی کوانتر ، راهبی که بعدها در زمان بودا به مقام ماهانتا ، استاد حق در قید حیات رسید، در عبور از شب تاریک روح دچار افسردگی شد و پنداشت که خداوند قطعاً او را فراموش کرده است. او با دلتگی و افر از کوهی در نزدیکی دیر بالا رفت و در آنجا به طور غیرمنتظره ای با نور و صوت سوگمامد مواجه شد. وقتی که به دیر بازگشت، سایر راهیان متوجه نوری شدند که از جیبن او می تایید . راهب اعظم که ریاست صومعه را بر عهده داشت ، به او اجازه داد تا روزهای متعددی را در حجره خود به خود به عزلت نشینی و مراقبه پیردادزد تا برای جذب کامل مکاشفه بالای کوه فرصت کافی در اختیار داشته باشد.

در اواسط قرن بیستم، عرفان در آستانه‌احیا شدن قرار گرفت. توماس مرتون، راهب و نویسنده کتاب کوه هفت طبقه از تماس نور بهره مند شده بود . اما هیچ شواهدی در دست نیست که ثابت کند او نغمه زرین خداوند را هم شنیده است.

اکیست عارف نیست، چون عرفا به ندرت از طبقه ذهنی فراتر میروند. این طبقه جایگاه بهشت مسیحیان است و پولس رسول از آن به عنوان بهشت سوم یاد می کند. ماهانتا پیروان اک راتا عوالم راستین سوگمامد بدرقه میکند. این عوالم فراسوی مرتبه ذهنی، طبقه روح و بالاتر از آن قرار دارند . در خصوص عوالم خالص الهی هیچ چیز پیچیده و اسراری وجود ندارد.

ماهانتا نویسنده مطلب زیر را به گردشی در بهشت های رفیع الهی برداود. رگزارش خود می نویسد ، « در عالم رویا بیدارشدم و خود را در جهان بی شکلی یافتم که با ملایمترین نورسفید ممکن روشن شده بود. ناگهان ستاره سفیدی در برابر م ظاهر شد. با دیدنش فهمیدم که با آن یکی هستم . در این هنگام چیزی مثل نهری از نور به سویم جاری

شد و من نیز هم زمان به سویش جذب شدم . آنگاه نور بسیار در خشان و کور کننده شد...»

یاری یکایک ارواح برای رها شدن از چرخه تناشوخت ، هدف استاد حق در قید حیات است . برای نیل به آزادی معنوی لازم نیست تا لحظه مرگ صبر کنیم.

کودکان در باب تجربیات مربوط به روح الهی بسیار سهل انگارند . اگر چه تجربیات آنان در مقایسه با سلوک بسیاری از عرفان منجمله جا کوب بوهم ، عارف پینه دوز آلمانی از اعتبار بیشتری بر خور دارد . کودکی که به تازگی در کلاس ابتدایی نوشتن را بادگرفته بود ، اخیراً در نامه ای چنین نوشت، «تو خیلی فوری در رویاها و تمرین معنوی من ظاهر می شی . اولش به نقطه آبی کوچولو می بینم . بعد این نقطه بزرگ تر و بزرگ تر می شه و اطراف منو پر می کنه.

او نوقت تو یهو ظاهر می شی و منو به گردش می برمی .» تمام جویندگان راستین که مایلند خود نور و صوت را تجربه کنند ، دعوت مرا بپذیرند . این گنجینه میراث روح است و آن را تا بهشت می رساند .

فصل 4

نور و صوت بهشتی



Always with you

مبلغین فلسفه های معاصر درباره ماهیت سفر روح چیزی نمی دانند آنان با محروم بودن از سفر روح و تجربیات حیاتی در مراتب رفیع آگاهی ، قادر نیستند از کلید طلایی بهشت یا نور و صوت خداوند که آزاد کننده روح است با قاطعیت صحبت کنند . اما استادان اک این توانایی را دارند.

اینان سالکانی اعجاب انگیزند که از اک یا روح الهی نیرو می گیرند و ابتدا در عالم رویا و بعد با ابزار سفر روح در هشیاری کامل آگاهی بشر را احیا می کنند . باید دانست که سفر روح چیزی نیست جزاوج گرفتن آگاهی انسان به اقالیم گوناگون الهی . استادان اک با پاری دو ویژگی روح الهی، یعنی نور و صوت عوالم ما سوی که روح را جان می بخشد، به تنور آگاهی کسانی می پردازند که مشتاق حکمت و خرد هستند.

ماهانتا ، استاد حق در قید حیات در رأس نظام معنوی استادان اک قرار دارد او به غسل تعمید ، عشای ربانی، یا اعتراض به گناهان به عنوان واسطه های بهشت واقعی نمیگذارد این نوع آیین ها در آزادی معنوی انسان نقش چندانی ندارند.

مسافران روح دائم از مرگ و زندگی عبور میکنند آنان آزادانه در عالم بهشتی سفر می کنند ، چون مأموران خدا یا به قول خودشان سوگمامد هستند. آنها همواره در فعالیت بوده و اسرار الهی را در اختیار هر کسی قرار می دهند که صادقانه در پی چیرگی بر مرگ، کسب دانش الهی و دریافت هدایت خداوند باشد. چنین فردی باید خدا را بیش از هوایی که تنفس میکند دوست بدارد تا استادان اک برای ابلاغ پیام آزادی معنوی حتی به او نزدیک شوند . آنان ممکن است در غیر منظره ترین اوقات ظاهر شوند، ولی همیشه در صورت آمادگی فرد با خود برکت می آورند.

خانمی از پیروان اک از آغاز فراگیری تعلیمات اکنکار رویاهای معنوی بسیار مهمی دیده است . در یک رشته از این رویاهای او در آپارتمانی زندگی می کرد که گاه یک و گاه دو طبقه داشت ، او هر

بار با این احساس از خواب بیدار می شد که گویی در رویا کسی با وی همراه بوده است. در هر حال مایل بود معنی این رویا مکر ر را بداند.

سفیر روحی که همراه او بوده است، قصد داشت توجه او را به این نکته جلب کند که سفر وی به سوی خدا آغاز شده است. آپارتمن یک طبقه به معنی استقرار آگاهی زن در طبقه اول یا فیزیکی بود. طبقه دوم نشانگر این بود که او اینک در رویا به مرتبه ای بالاتر، یعنی طبقه اثیری می رود که بلا فاصله بعد از جهان فیزیکی قرار دارد و یک پله به خدا نزدیک تر است.

در رویای دیگری یکی از استادان اک در کالبد روح ظاهر شد و به او برکت عطا کرد. این استاد بعدها باز هم آمد؛ ولی این بار در کالبد فیزیکی بود تا فهم بیرونی و درونی او را از تعليمات اکنکار به یکدیگر پیوند زند.

روزی او در یکی از شهرهای شرق آمریکا سوار مترو شده بود و ملاقات درونی با استاد یاد شده را کاملاً فراموش کرده بود. ترن تقریباً خالی بود. بتها یک مرد در صندلی روبروی او نشسته بود و چهارنفر هم در انتهای کوپه بودند. زن تصمیم گرفت تا از این فر صت برای مراقبه استفاده کند. بنابراین چشمانش را بست تا نام مقدس خدا، هیو را در دل زمزمه کند. این کلمه روح را به مرتبه ای از هوشیاری می رساند که قادر است نور و صوت روح الهی یا اک را تشخیص دهد. هر وقت کسی با این دو ویژگی روح الهی تماس حاصل کند، دیگر تا ورود کامل به قلمرو خداشناسی از پا نخواهد نشست.

وقتی که قطار از استگاه ما قبل آخره راه افتاد، مرد هنوز روبروی او نشسته بود. زن دوباره چشمانش را به قصدزمزمه هیو بست، ولی وقتی که لحظه ای بعد چشم باز کرد او رفته بود.

ظاهر عجیب مرد در تمام طول روز فکر زن را به خود مشغول کرد. اواخر بعد از ظهر بود که ناگهان او راشناخت او همان کسی بود که در یکی از رویاهای اخیرش ظاهر شده بود. مرد در رویا با تکیه کلام

باستانی استادان اک اور اخطاب قرارداده و گفته بود، «برکت باشد» ، و هم زمان یک دسته کلید را به دست اوداده بود. اینها کلیدهای بهشت بودند که به خاطر عشق و افر زن به خداوند در اختیار او گذاشته شده بود؛ چرا که نام مقدس هیو لبان او را ترک نمی کرد.

این خانم حتی امروز هم صدای مقدس خدارامی شنود او می داند که خداوند به واسطه نور و صوت با انسان رابطه برقرار میکند. اصوات اک بسیارند، ولی صدایی که او اخیراً می شنید، صدای جیرجیری بود که بعداً بلندتر و بلندتر شد. صدای اک در هر قالبی که باشد ، موجب ارتقای معنوی کسی خواهد شد که از اقبال شنیدن این موسیقی سماوی برخوردار شود. اما در صورتی که فرد علاوه بر صوت، نور را هم مشاهده کند این سعادت مضاف خواهد بود.

همین خانم یک بار دیگر در مراقبه با نور و صوت همراه شد. در این تجربه چشم معنوی او باز شد و نور سفید ملایمی را مشاهده کرد. در ابتدا به سوی نور حرکت کرد، اما بعد نور سفید در امواجی غول پیکر به سوی او هجوم آورد. نور و صوت کارماهای او را شستند؛ به طوری که دیگر مجبور خواهد بود به تبعید از چرخه های ظاهرآ بی پایان مرگ و زندگی به زمین باز گردد.

تنها راه ورود به حریم رفیع خداوند، تطهیر توسط نور و صوت است بنابراین استادان اک براین دو جنبه از روح الهی تأکید دارند. نه غسل تعمید و نه عضویت رسمی در کلیسا ، هیچ یک مجوز عبور از دروازه بهشت راستین را که از طبقه روح شروع میشود به دست نمی دهد.

در اک افراد به رعایت قوانین روح الهی فرا خوانده می شود ، نحوه به کارگیری این دانش ، تعیین کننده سرعت رسیدن آنان به مرتبه بهجت زای روشن ضمیری الهی است که می توان آن را در کالبد انسانی هم کسب کرد.

قوانین معنوی ، مثل قانون سکوت ممکن است در ظاهر به غایت ساده بنماید ، ولی عمق مسأله هنگامی آشکار میشود که سعی کنید

به آن عمل کنید. این قانون به خصوص به معنی سکوت اختیار کردن در باب هر چیزی است که بین مرید و ماهانتا یا استاد درون میگذرد. البته مگر این که استاد به گونه ای دیگر فرمان دهد. اما مردم معمولاً چنین قوانینی را زیر پا می گذارند؛ علی الخصوص هنگامی که خودشان در معرض آزمون باشد.

یکی از واصلین اک از تجربیات سفر روح خود که طی آن به عوالم رفیع الهی سفرمی کرد، بسیار راضی و خشنود بود. او حتی طبقه روح را با امواج عظیم نور سفید متمایل به زرتش به نیم نگاهی مشاهده کرده بود. زندگی درونی او آشکارا مرتب بود، اما او مشکلی بیرونی داشت که تقریباً به قدری دنیوی بود که آن را به حساب نمی‌آوردند. جریان از این قرار بود که آهوان با غچه اورا شب ها تاراج میکردد. اما این گرفتاری بروني به سوء تفاهمی در رابطه با نحوه عملکرد قانون سکوت مربوط می‌شد.

او در تلاش برای حل این مشکل مسیر درستی را در پیش گرفت. ابتدا در مراقبه از ماهانتا خواست تا با روح نگهبان آهوان که صلاح آنهاست صحبت کندوازاو بخواهد که در صورت امکان آهوان غذای خود را از جای دیگری تأمین کند. این طرز برخورد با مشکل در عمل تا سه هفته مؤثر بود و در طی این مدت، آهوان حتی یک بار هم به با غچه اش یورش نبردند. ولی او مرتکب اشتباهی شد و کمک ماهانتا را با یکی از دوستانش در میان گذاشت و بلاfacله آهوان بازگشتند. او نمی‌توانست درک کند که چرا حمایت ماهانتا از او دریغ شده است.

مسئله اینجاست که وقتی کسی از ماهانتا درخواستی میکند، به تبع آن در عالم علی گوی یا قالبی کروی خلق می‌شود. وقتی که این ارتباط خصوصی را با کسی در میان می گذاریم، جداره گوی یاد شده پاره می‌شود و به تبع آن حمایت ایجاد شده از بین می‌رود. اگر شما عاشق خدا و موسیقی الهی و نور سرمدی هستید، می‌توانید

زمزمۀ هیو را امتحان کنید کلمه‌هیودار ای بار معنوی است . نور و صوت به همراه یکدیگر مطمئن ترین راه شناخته شده به حریم الهی را برای روح فراهم می‌کنند . اما اگر کسی با هیو توفیق نیافت ، می‌تواند کلمه‌وازی را جایگزین آن کند .

داستان بعدی به خانمی مربوط می‌شود که در اک تازه وارد بود . او در سخنرانی‌ها و جلسات مرتبط با تعلیمات معنوی شرکت می‌کرد و هیو را همان طور که گفته شده زمزمه می‌کرد ، ولی هیچ تجربه‌آگاهانه ای با صوت یا نور نداشت . بالاخره دوستی زمزمه‌وازی را توصیه کرد .

شبی قبل از خواب احساس کرد تمایل شدیدی به زمزمه‌وازی دارد . البته در آن هنگام نمیدانست که این نام معنوی استاد حق در قید حیات است . با زمزمه این نام آرامشی عجیب وجودش را در بر گرفت و صدایی بهشتی به سویش جریان یافت . این حالت او را ترساند ، ولی کمی بعد حس کرد که دلیلی برای وحشت وجود ندارد بنابراین آرام گرفت و به لذت بردن از نغمة سماوی دل سپرد .

به نظر می‌رسید که «گویی گروهی از فرشتگان به هم سرایی مشغولند و نوای آنان با هرچه صدای زیبا که در عالم یافته می‌شود در هم آمیخته است»، «تا به او اطمینان دهند که تنها نیست . کمی بعد موسیقی به نقطه اوج خود رسید و به درون و برون وجودش موج برداشت تا به او نشان دهد که در عالم درون و برون در جوار روح القدس به سر می‌برد . این نوع تجربه معنوی خارج از اک کامل‌اندر است ؟ مگر در گزارش‌های نقل شده از قدیسین . اما ایکیست‌ها با چنین تجربیاتی کاملاً آشنایی دارند ، زیرا مسلماً ایکنکار پویا ترین و کوتاهترین راه برای رسیدن به خداست .

صوت به تدریج افول کرد تا جایی که ناچار بود برای شنید نش گوش تیز کند و در مرحله بعدی کاملاً قطع شد . اما فضای اتاق و نیز وجود خودش کاملاً تغییر کرده بود . اشک برکت و شوق بی اختیار از چشمانش سرازیر شد . از آن زمان او همواره چون گرسنگان در

پی این صوت بوده است چون این صدای خدا بود که او را به خانه فرا میخواند.

صوت و نور قلب تعلیماتِ اکنکار محسوب میشوند و پیام آنها برای ما این است که عشق و فقط عشق میتواند کلید بهشت را در دستان ما قرار دهد.

اک عشق است و عشق همه چیز.

فصل 5

کلمه خدا براستی چیست؟



کلمه الهی همان جریان صوت یا اک است که در انجیل روح القدس خوانده می شود.

این تعریفی ساده است . اما در دنیای امروز عملاً کمتر کسی می داند که اک چیست و به چه نحو عمل می کند . در اکتشافات عوالم معنوی این همان نقطه ای است که اکنکار سکان را بدست می گیرد . اکنکار جوهره روح القدس را در اختیار دارد. مطالعات انجام شده توسط استاد حق در قید حیات که صحت آن به واسطه رشد معنوی افرادی به اثبات می رسد که زندگی معنوی خود را در دستان او قرار می دهند، مدرک دیگری است که بر فقر دانش بشری درباره این نیروی اسرار آمیز هستی یعنی اک دلالت دارد.

در کتاب اول شریعت - کی - سوگمامد که بخشی از کتاب مقدس اک است ، اک به عنوان نیروی اولیه آفریننده ای معرفی می شود که قلب خداوند سرچشمہ می گیرد . این جریان مانند موجی عظیم است که تا ابد در سراسر عالم آفرینش انتشار می یابد.

جویندگان خدا باید راه خود را به اک بیابند و با ماهانتا ، استاد حق در قید حیات ملاقات کنند . استاد حق در قید حیات قادر است فرد را به جریان صوتی متصل کند و بدین وسیله او را از ظلمت ماده رها سازد. این عمل جوینده اقلیم الهی را احیا می کند.

جریان صوتی در قالب صوت شنیده و در قالب نور مشاهده می شود. هر کسی که این دو را تجربه کند در آگاهی خالص استقرار می یابد.

نمونه های مستند افرادی که صوت و نور را تجربه کرده اند ، بعداً ذکر خواهد شد. اما در اینجا باید به نکته دیگری اشاره کرد : ماهانتا، استاد حق در قید حیات همان تجسد زنده اک است . روح از طریق او از ظلمت ماده و ذهن رها شده و به عوالم با شکوه نور و صوت وارد می شود.

بدین ترتیب سناریوی ما از این قرار است : روح بارقه ای الهی است

و برای کسب تجربه در جهان های تحتانی حضور یافته تا در نهایت همکار خدا شود . روح برای گستن زنجیر کارما و کسب آزادی معنوی ، ابتدا باید ماهانت را بباید . او جلوه زنده یک است و می تواند روح را به جریان صوت اتصال دهد . سپس روح بر این موج سوار شده و به سر منزل خود در قالب خداوند باز می گردد و از آن پس از ویژگی هایی چون خرد ، قدرت و آزادی بر خوردار خواهد بود و خواهد توانست به هر میزان که نیاز باشد به خداوند خدمت کند . اما باید از نقطه ای شروع کرد . سفر روح به سوی سر منزل الهی هنگامی آغاز می شود که از روند رشد فعلی خویش که دچار رکود شده نومید شوید . سپس به جستجوی حقیقت می پردازد و باورهای اصولی دوران طفولیت معنوی خود را رها می کند . در این نقطه ممکن است فرد جریان صوتی را تجربه کند که ماهانت آن را برای منفعت او و باز کردن چشم معنوی اش فراهم می کند .

بیایید یکی از انواع مرسم در کشمکش های درونی را بررسی کنیم . خانمی به مدت ده سال پیرو یکی از مرام های متافیزیکی بود . او در تمام این مدت احساس می کرد به بن بست رسیده است . ظاهراً او در باب حقیقت - حداقل در این مرتبه از هستی - تا سر حد امکان پیش رفته بود . اما وقایع بعد از مرگ هنوز در پس پرده ابهام قرار داشت . چه بسا اصولاً در ورای مرگ چیزی وجود نداشت . اما او در دل زیاد به این مورد آخر اعتقاد نداشت .

سرانجام روزی فرا رسید که او نام خود را از پرونده های مرام متافیزیکی حذف کرد . تمام اینها به قبل از برخورد او با اکنکار مربوط می شوند .

در این احوال اک بر سر راه او قرار گرفت . اما در عمل هنوز سال ها مانده بود تا برای اولین بار صدای جریان صوتی را بشنود . این حادثه در یکی از سمینارهای یک در شیکاگو رخ داد . او تا آن هنگام به هیچ وجه خود را در زمرة افرادی نمی دانست که روزی این صدا را خواهند شنید . شنیدن صدای خدا در درون موجب شعف او شد . در

فوائل بین تجربیات ، هنگامی که سکوت برقرار می شد او احساس پوچی می کرد.

شرح مختصر تجربه این خانم تنها اشاره ای گذراست به شکوه و ابهت جریان صوتی که می تواند زندگی انسان را زیر و رو کند. این صدا موجی است مشکل از ذراتی وصف ناپذیر که از جانب سوگمام (خدا) به سرتاسر خلقت جاری شده و روح را شستشو می دهد.

مثال بعدی به خانمی مربوط میشود که سالها قبل از آشنایی با تعلیمات اکنکار صوت را شنیده بود.

شبی در حالی که در بستر دراز کشیده بود و هنوز به خواب نرفته بود صدایی را در درون خود شنید که وصفش دشوار مینمود. مثل صدای هزاران جیرجیرک و در عین حال تیک تاک هزاران ساعت بود . هر چه بیشتر گوش می داد صدا بلند تر می شد. بالاخره شدت صدایه قدری زیاد شد که به صدای سوت یا به عبارت بهتر به نوت تنها فلوت تبدیل شد . این صدای نغمه آسا خاصیت عجیبی داشت که موجب می شد به طور همزمان در درون و بیرون از وجودش شنیده شود.

اینک صوت به تدریج روح را برای سفر آماده می کرد . اما ترس اجازه نمی داد که او در طی تجربه به جایی انتقال یابد. حس می کرد که خارج از بدن در کالبد روح شناور است و در عین حال در درون به سوی منشأ صوت سیر میکند. ترس و وحشت تمام توانش را گرفت و در برابر ماهانتا که تلاش می کرد تا او از سفر روح به مرائب بالاتر آگاهی انتقال دهد ، به مقاومت پرداخت.

اینک افسوس میخورد که چرا آن تجربه را تا آخر دنبال نکرده است از آن پس ماهانتا با توجه به اکراه او از سفر روح با ابزار دیگری روند رشد معنوی او را تحت نظر قرار داد .

در جلد اول شریعت - کی - سوگماد چنین آمده ، « جریان ارتعاشی اک در مسیر نزولی و صعودی سیر می کند و تمام اشکال حیات را به وجود می آورد این جریان نوایی را در بطن وجود می کارد و در قلب افرادی که توانایی شنیدن آن را دارند شور و شعف ایجاد می کند . »

و در جایی دیگر می نویسد ، « این وضعیت آزادی را در پی دارد ؛ نوعی رهایی که جو هر شادی و سعادت را به روح ارزانی می دارد » پسری سیزده ساله نور خدا را به گونه ای غیر معمول تجربه کرد . شبی صاعقه ای به شانه چپ او اصابت کرد ، از آنجا که آسمان کاملاً صاف بود ، او نفهمید که جریان از چه قرار است . این واقعه مقارن با زمانی روی داد که او در کتاب ها به دنبال حقیقتی برتر می گشت . سال ها سپری شد . شبی او همراه با یکی از دوستان دوران کودکی اش به اتو مبیلی تکیه داده بود که ناگهان سرتاسر افق جنوب چون روز روشن شد . هر دو لحظاتی در جای خود می خکوب شدند و بعد به یکدیگر نگاهی کرده و گفتند : « دیدی ؟ » ماهانتا این صحنه را به وجود آورده بود تا چشم معنوی او را بیش از پیش بگشاید . در تمام منطقه هیچ کس دیگر پدیده غیر معمول نور آسمانی را ندیده بود .

چندی بعد مرد جوان به ایالت دیگری نقل مکان کرد و به کلیسای مورمون پیوست . در دوران نوجوانی ، او گاهی بر قی از نور را می دید و اینک نورها بازگشته بودند . روز آشنایی او با اکنکار نزدیک تر و نزدیکتر می شد . روزی سعی کرد این نور آبی را برای هم مسلکان خود تشریح کند و گفت که به اندازه یک سکه بیست و پنج سنتی است و هر از گاهی ظاهر می شود . هیچ کس از حرفهای او سر در نیاورد ، چون دیگران نور خدا را ندیده بودند .

در همین اوان او در روایای واضح سیمهای بانوی اک را ملاقات کرد . او تازه به خواب رفته بود که زنی مو بلند را در برابر خود دید . زن

ردايی آبی به تن داشت و او را با لفظ "پسرم" خطاب کرده ، به وی اطمینان داد که در مسیر رشد معنوی به خوبی پیش می رود، ولی باید برای یافتن حقیقت به جستجوی خود ادامه دهد.

آنچه موجب شگفتی او شد، عشق عظیمی بود که در حضور این زن در وجودش به طلاطم درآمده بود. این موج عشق، همان جریان صوت بود که از مجرای بانوی اک به جانب او می آمد. این ماجرا به چند سال قبل مربوط می شود. از آن زمان تا کنون روح الهی در زندگی او به تدریج جای خود را به عشقی مشقانه و فارغ از وابستگی نسبت به تمام مخلوقات عالم می دهد.

عشق عصاره همه چیز و همان عنصری است که بیشتر مردم در زندگی خود از آن غافلند و کمتر کسی راه یافتن آن را می داند.

اینها نمونه های مستند از افرادی بود که صوت و نور خداوند را تجربه کرده اند. چنین افرادی با زندگی در تفاهم کامل به سر می برند. چون از کلمة الهی سهمی برده اند. اگر چه بسیاری ادعایی کنند که می توانند با خدا سخن گویند ، اما پیروان اک می آموزند که به خداوند گوش سپارند. آنان هم ناظر و هم سهیمند و از آب حیات می نوشند. پیدا کردن عشق به واسطه تمرینات اک میسر می شود . کتاب اکنکار کلید جهان های اسرارنوشته پال تونیچل حاوی تعدادی از این تمرینات است. در درس های رویا آموزی اک هم می توانید تعداد دیگری از آنها را پیدا کنید.

هر کس که خواهان آزادی معنوی است می تواند راه را هم اکنون بیابد. اک روح را به آغوش خداوند می رساند.

فصل 6

سایه حقیقت



قبل از آشنایی با اکنکار ، در اثر سر خوردنگی کامل از جهان بینی مبتنی بر رستگاری به سبک کلیسا ، انباری از نوشتہ های فرقه ها و مرام های مختلف را مطالعه کرده بودم؛ عطش من برای دانش الهی به قدری شدید بود که تمام اوقات فراغت خود را به مطالعه کتب مربوط به عوالم درون سپری می کردم. اما پس از مدتی معلوم شد که بسیاری از این مطالب نادرست بوده و نویسنده آنها هدفی جز پر کردن جیب خود نداشته است . بررسی دقیق کف شناسی، نجوم، علم الاعداد و امثال اینها ثابت کرد که گوهر زرین حکمت معنوی کماکان از دستم می گریزد و این گنج زیر خروار ها شن روان مدفون است.

وقدی که اکنکار به زندگی ام گام نهاد. دوران خدمتم را در ژاپن و در یگان هوانوردی می گذراندم. حس میکردم که نفس روح الهی جریان حیاطی ام را متلاطم می کند. روح ندای ضعیف و نافذ خدا را شنیده بود و قصد داشت ، به خانه بازگردد. آیا محتوای اکنکار حقیقت داشت ، یا این هم مثل تمام تعالیم معنوی قبلی که با ولع مورد کنکاش قرارداده بودم صرفاً سایه ای از حقیقت بود؟

هر طریقی که در تعالیم خود از پیوند فعالانه مرید با جریان صوتی سخن به میان نمی آورد ، صرفاً سایه حقیقت است . استاد حق در قید حیات خود را در سکوت کامل کنارمی کشد و به تصمیم چلا مبنی بر نزول دوباره به عوالم تحتانی مرگ و تناسخ احترام می گذارد . اما با وجود این برای هر کسی که مسئولیت اعمال خود را بپذیرد ، دروازه های بهشت را کماکان باز نگه می دارد.

تماس با روح الهی معمولاً مورد غلت و بی توجهی واقع می شود. دلیل امر این است که این تجربه بسیار عادی و دم دست است. مثلاً چند سال قبل در یکی از کلاس های ست سنگ خانمی به آراهاتا (واصل حلقة دوم و آموزگار اک) می گفت که قادر به دیدن نور نیست . آراهاتا

پرسید، «چه می بینی؟»

زن با فروتنی گفت: « فقط ستون کوچکی از نور سفید.»

آراهاتا توضیح داد که این همان اک است و هر کسی به روش خود با روح الهی تماس حاصل می کند. پس از اینکه زن متوجه این نکته شد همچون گل های بهاری شکفت و امروز به عنوان یکی از واصلین حافظه های بالا در اک مشغول خدمتگزاری است.

خانمی که واصل حلقه دوم بود ، در سالین کهولت برای اولین بار به طور آگاهانه با وجودی آسمانی مواجه شد . علیرغم تمام تلاش های استاد حق در قید حیات برای اینکه بنیان معنوی او را از استحکام لازم برخوردار باشد ، تجربه یاد شده او را به عالم تحثانی سرنگون کرد. این وجود معنوی که به مراتب اثیری تعلق داشت، با پر پا کردن نمایش شکوهمندی به او گفت که دروازه های رستگاری و اقلیم بهشتی تنها بر روی مسیحیان باز است و لا غیر.

این واصل حلقه دوم که قبلاً هیچیک از موجودات ساکن در آنسوی پرده توهم را ملاقات نکرده بود ، متواضعانه در برابر آن به زانو در آمد . پس از این تجربه او تا مدتی با گام های لرزان در پنهان و سیع عوالم الهی پیش رفت ، اما سرانجام شهامت خود را از دست داد و در ساعت یازدهم عمر خود بر سر اعتقادات جوانی اش دست به قمار زد؛ چرا که در آنجا راحتی خیال و تسلی خاطر بیشتری می یافت . شاید این تصمیم برای او خوب بوده باشد. در هر حال قضاوتش در این مورد کار من و شما نیست.

نویسنده نامه دیگری از اینکه هنوز با استاد درون ملاقات نکرده اظهار نویمیدی می کرد.

با وجود این او در مراقبه بارقه نور درخشانی را دوبار پی در پی مشاهده کرده بود . این پرتو ها به قدری شدت داشتند که او را برای لحظه ای دچار وحشت کردند.

علاوه بر این او از شنیدن صوت در قالب بلز (bells) نوشته بود که چند دقیقه ای زنگ زده بود و سپس به صدایی با اکتاو بالا تبدیل شده بود . این صدا سال ها قبل از آشنایی با اکنکار نیز با او همراه بوده است، اما تا کنون معنی آن را نفهمیده بود و هیچ کس نیز نتوانسته بود آن

را برایش تشریح کند . تنها بعد از کتاب های اک بود که فهمید تمام این مدت نغمه اک را می شنیده است . وقتی که تیسرا تیل یا چشم معنوی باز می شود ، نور و صوت به سوی واصل می آیند . در این حال جوینده استاد را در نوری سارو پ یا کالبد نورانی مشاهده می کند . این قالب از تلاقي نور و صوت با یکدیگر ساخته می شود . این تجربه در واقع همان دهی یانا است که در کتاب دفترچه معنوی به آن اشاره شده است . اینک ماهانتا در چشم معنوی استقرار می یابد تا به پالایش آن دسته از افکار منفی بپردازد که همیشه به ذهن جاری می شوند همین امر نشان دهنده اهمیت و افر تمرینات معنوی برای چلا است .

بعضی از افراد نیز با گشوده شدن چشم معنوی چیز کاملاً متفاوتی را تجربه می کنند . در این دسته از افراد نوعی هوشیاری برقرار می شود که هر چند موجب رویت عوالم دیگر نمی گردد ، اما تجربه گر را نسبت به عشق و حمایت ماهانتا آگاه می کند و او متوجه می شود که این کیفیات به سان پرتوی گرم خورشید او را در آغوش می گیرند . برخی نیز صرفاً می دانند که خیر و صلاح آنان در دستان معظم اک قرار گرفته است .

روحی که بدین ترتیب بیدار شده باشد ، دیگر هرگز به سایه حقیقت اشتیاقی نخواهد داشت .

فصل هفتم

در جستجوی خدا



معمولًا گمان می کنیم که استادان اک بدون نیاز به مطالعه و تحقیق ، همه چیز را می بینند و می دانند اما واقعیت این است که آنان دانشمندانی هستند که برای تحقیق در دانش بی کران آگاهی معنوی ، جهان های خدا را زیر و رو می کنند . در این روند صحت تمام تحقیقات قبلی هم دوباره به آزمون گذاشته شده ، بعدها در کتب مقدس شریعت - کی - سوگمام جمع آوری می شوند.

وازی در پیروی از این برنامه ، در کانون فرهنگی و هنری آسکله پوسیس(پاییخت جهان اثیری که بلا فاصله پس از جهان فیزیکی واقع است.) در دو کلاس عقیدتی ثبت نام کرد . او قصد داشت تعليمات ذهنی ارتتسکس را با تعالیم قلبی ایکنکار مقایسه کند.

بیشتر شاگردان اولین کلاس، کودکان و نوجوانان باذکارتی بودند . تعدادی بزرگسال هم در کلاس حضور داشتند که خواهان کسب بینش تازه ای درباره خدا بودند . کودکان در ردیف های منظم روی نیمکت ها نشسته بودند ، ولی بزرگترها چهار زانو روی فرش محمل شیری رنگ چمباتمه زده و کتاب ها یشان را در اطراف خود پخش کرده بودند . وازی هم نزدیک سه دختر دوازده ساله جایی روی قالی پیدا کرده و نشست .

موی شقشقیه های معلم به سفیدی گراییده بود . او لاغر اندام و بلند تراز وازی بود و با قدم های سریع در میان ردیف نیمکت ها بالا و پایین می رفت . پوست صورتش روشن و از آن آدمهای خوش آب و رنگی بود که بخار ذوق آموزگاری مورد توجه کودکان هستند .

امروز نوبت درس بخصوصی بود ؛ فرار بود معلم درباره خداشناسی صحبت کند . متأسفانه کل دانش او مشتی خوراک ذهنی بود که از میان آن می توان به تعمید ، عشاپر بانی ، تشرف و غیره اشاره کرد .

بچه ها کم بی قرار شدند و به عقربه دقیقه شمار ساعت دیواری چشم دوختند که به کندي به سوی ساعت پایان کلاس می خزیدند . نزدیک به اواخر کلاس ، وقتی که هنرمند جوانی صحبت های متكلم

وحدة کلاس یعنی معلم را قطع کرد و بحث خلاقیت در خدا جویی را پیش کشید ، همه نفس راحتی کشیدند . تازه نظر شاگردان به بحث خلاقیت جلب شده بود که زنگ به صدا در آمد.

بچه ها وسایلشان را جمع کردند و دوان دوان خارج شدند . چند نفر از بزرگترها با هنرمند جوان گپ میزدند و در این احوال واژی مشغول جمع آوری کت، کتابها ، کوله پشتی و قلم ها یش شد که در همه جای کلاس پراکند بودند. معلم عجله داشت و بی صبرانه منتظر بود که او وسایلش را سر هم بندی کرده و از اتاق خارج شود.

وازی با خود گفت ، « عقیده ای که او می خواهد به بچه ها یاد دهد درست مثل وسایل من تکه و پراکنده است . »

وقتی که وازی کفش هایش را پوشید ، کلاس بعدی که در ساختمان آن طرف محوطه تشکیل می شد و به درجهان بینی اختصاص داشت دیر شده بود. ساختمان ساده و با شکوه و قدیمی به کاخ سفید شباخت داشت با این تفاوت که در یک پارک و در وسط درختستان واقع شده بود. وازی در برابر دو لنگه درب بزرگ و رویی که مثل درب کلیساها غول پیکر بودند مثل کوتوله ها به نظر می رسید ، اما لنگه سمت راست با فشار مختصری به راحتی باز شد.

داخل ساختمان دکور سفید و کهنگه ای داشت . دانش آموزان در جهات مختلف حرکت می کردند و وارد کلاس هایی می شدند که به سرسرای باز می شد . سمت چپ پلکانی بود که به نیم طبقه ای با سقف کوتاه منتهی می شد . در آنجا باز هم تعدادی دانش آموز به طرف کلاس ها می رفتند. راهروهای طبقه هم کف در جهات راست و چپ سرسرای اصلی امتداد می یافت و این حاکی از وجود کلاس های دیگری در سایر انشعابات این عمارت غول پیکر بود.

وازی چند لحظه ای به این هرج و مرچ سازمان یافته خیره شد و در این هنگام صدای زنگ بلند شد و کمی بعد آخرین دانش آموزان هم در دهیز های آموزشگاه از نظر پنهان شدند . شاگردی سرگردان با عجله به سرسرای آمد و وازی او را متوقف کرد تا نشانی کلاس خود را

بپرسد . او وازی را به طرف پشت پلکان برد ، جسمی مثل عقابی طلاسی را فشار داد و یک ردیف پله مخفی که پشت دربی متحرک قرار داشت، آشکار شد .
دانش آموز گفت : « کلاس پلاس آن بالاست ، » و سپس به طرف کلاس خود دوید.

وازی از پلکان بالا رفت و به کلاس وسیعی رسید که مثل سرسرای پایین ، دکور سفید و رنگ و رو رفته ای داشت . اینجا مینیاتور سرسرای اصلی بود و کلاس های کوچکتری از آن منشعب می شدند . اتاق اصلی که پلکان به آن منتهی می شد ، کلاسی بود که پلاس برای شاگردان پیش رفته تشکیل می داد .

اینجا دانشکده کشیشان کاتولیک بود . شاگردان به مدت دو سال در کلاس های عقیدتی شرکت می کردند و بعد به عنوان معاون اسقف پذیرفته می شدند . جالب بود که در طبقه اثیری هم درست مثل زمین کمیسیونهایی مذهبی فعال بودند . به فکر انسان هم خطور نمی کند که بسیاری از افرادی که در زمین می میرند و به طبقه اثیری می روند ، باورهای زمینی خود را در آنجا بیش از پیش پرورش می دهند .

خوب شیخ تانه اولین روز ترم جدید بود و کلاس هنوز به اصطلاح تقدیم و لق بود . در حالی که پلاس با سرعت از اتاقی به اتاقی دیگر می رفت تا وسایل کمک آموزشی را بیاورد ، شاگردان با هم گپ می زدند . پلاس به ایراد گیری و بد دهنی نسبت به متاخرین شهرت داشت . بنابراین وازی از این که متوجه دیر آمدنش نشده بودند ، نفس راحتی کشید و به سرعت روی یکی از صندلی های ردیف دوم نشست و شروع کرد به پنهن کردن کتاب ها ، کاغذها ، قلم ها و دفترها ، و کتش را روی دسته صندلی گذاشت . وقتی به یاد می آورد که باید این کلاس را دو سال تحمل کند معده اش به سوزش می افتاد .

او ناخواسته این مطالب ذهنی را با تعلیمات ساده و روشن اک مقایسه کرد که شکوفایی روح را در گرو صوت و نور خدا می داند . چقدر ساده بود .

وقتی که پلاس دوباره وارد کلاس شد، وازی داشت با هیجان در مورد سادگی اک با اطرافیانش صحبت می کرد و می گفت: «می خواهم در این مورد با پلاس صحبت کنم.»

رنگ از روی شاگردان پرید.

وازی کتاب ها و وسایلش را دوباره به کوله پشتی برگرداند و به طرف پلاس رفت تا با او صحبت کند. بقیه شاگردان توجهی به این صحنه نداشتند.

وازی گفت: «این کلاس ها هیچ ربطی به خداوند ندارند، بلکه فقط با ذهن سر و کار دارند و ذهن هرگز نمی تواند کسی را به خدا برساند.» پلاس از بالای عینکش نگاه تند و سرزنش آمیزی به وازی انداخت و با لحن تندی گفت: «که اینطور. پس چه چیز مهم است؟»

- «فقط صوت و نور خدا.»

پلاس کماکان به کار خود مشغول بود، ولی حالا حر کاتش آهسته تر شده بود. با وجود این هنوز در حال مرتب کردن نمودارها و یادداشت ها بر روی میز کارش بود. با لحنی تحقیر آمیز پرسید، «حالا این صوت شما صدایی هم دارد؟»

وازی گفت: «تا دلتان بخواهد، مثلاً چهچه پرنده‌گان.»

- «اووه، جدا؟»

- «خوب، شاید چهچهه مثل خیلی خوبی نباشد، اما صدای بزرگ‌طور است؟»

پلاس با تمسخر و لحنی تو خالی گفت: «بلز؟»

وازی با تسلیم گفت: «راستش صدایش دقیقاً هم مثل "دینگ" نیست. باید آنرا شنید.»

- «جوان حرف دیگری نداری؟ باید درس را شروع کنم.»

وازی سکوت کرد و پس از مدتی گفت: «صدایش هیو هم هست. هیو را همه می شناسند،» و شروع به خواندن هیو کرد.

در این هنگام شاگردان تمام کلاس ها که تحت تأثیر این نوای موزون خداوند قرار گرفته بودند، شروع به همراهی با و تریم هیو کردند.

صدای هیو هر گوشۀ عمارت را پر کرد. استاد کلاس از صدای غنی و ارتعاشات آرامش بخش این نوا کاملاً جا خورده بود و بدون هیچ کلامی صرفاً ایستاده و با شگفتی گوش می داد. موسیقی شیرین و دلنواز هیو مثل امواج غول پیکر دریا افت و خیز داشت. در مجموع تأثیر آن به کلام در نمی آید.

وازی ساکت شد و همه از او تبعیت کردند. اما حالا شاگردان ساکت شده و به کتاب هایشان خیره شده بودند. وازی کتاب هایی را که در کوله پشتی جا نشده بودند زیر بغل گرفت و به طرف درب کلاس برآمد.

اما لحظه ای ایستاد و به پلاس گفت: «این درس های شما به درد جوینده واقعی خدا نمی خورند.»

پلاس در حالی که از بذله گویی خود راضی به نظر می رسید گفت:

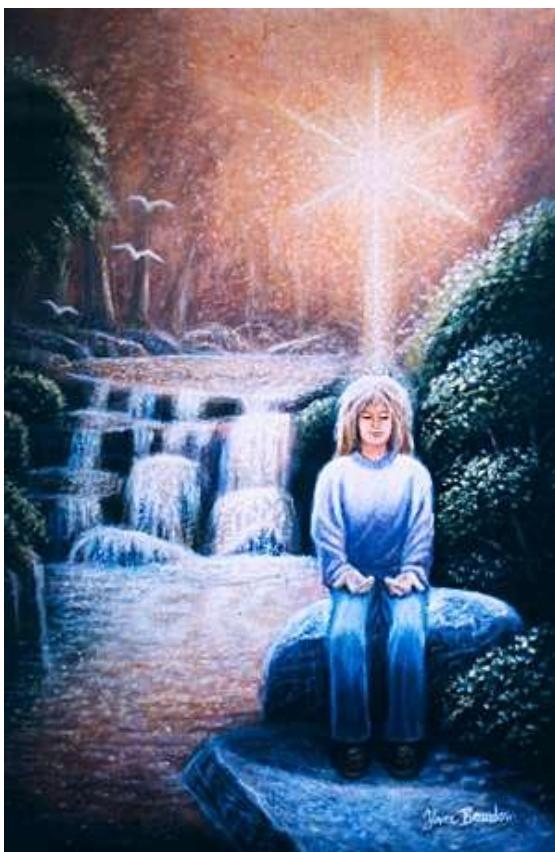
«پس شاید بتوانی مرا مجبور کنی کلاس را تعطیل کنم.»

وازی ابرو انش را در هم کشید و به آرامی گفت: «نه. این هم کار درستی نیست. این شاگردان نیاز دارند که کسی این دانش را در اختیارشان بگذارد. بدون این تعلیمات، آنها از یک پله هم محروم می مانند و در سفر خود به سوی خداوند دچار تأخیر خواهند شد.» پروفسور پیر خشمگین شد و از بالای عینکش نگاهی دژم به وازی انداخت. او نمی دانست وازی ماهانتا است و با خود می گفت که او شاگردی غر غرو است که می خواهد کلیسای کاتولیک را ترک کند. بنابراین گفت: «مطمئنی که می خواهی این عمل نسنجدید را انجام دهی؟ به منجی خود فکر کن.»

وازی باملایمت گفت: «جهان بینی های بی بنیان خواراک روح نیستند. من آزادم. فقط هیو ترانه مقدس خدا مرا بس. روح زیر بار خروار ها کتاب کمر خم می کند، ولی نگاهدار من صوت و نور است.» وقتی نماینده سوگمام کلاس را ترک می کرد، پروفسور غرق در اندیشه بود.

فصل 8

روشن ضمیری



آرزوی رهایی از مرتبه آگاهی انسانی و اشتیاق به روشن ضمیری الهی لازمه جستجوی حقیقت است.

روح به فرمان خدا به این جهان آمد تا باع مخلوقات خدا را کشت کند، اما در ابتدا موجودی نا بالغ و خود خواه بود و مدام در برابر آینه خودپسندی به خودآرایی می پرداخت. پس حکم خدا بر این قرارگرفت که تا عشق را در خویش نپرورده و بر جنون آگاهی بشری فائق نیامده، نتواند در باع های او به مقام همکاری اش نایل آید.

خلیل جبران ، شاعر، فیلسوف ، و هنرمند لبنانی اوایل قرن بیستم در داستانی آگاهی انسانی را با روشن ضمیری مقایسه کرده است او در افسانه ای "پادشاه عاقل" که در مجموعه "مجنون" نقل شده، از شهری می گوید که پادشاهی حکیم و قدرتمند داشت در این شهر چاه آب گوارا و خنکی وجود داشت که تمام مردم از آن می نوشیدند. حتی شاه و درباریان هم برای نوشیدن آب به آنجا می رفتند، چون در شهر چاه دیگری وجود نداشت .

شبی جادوگری مخفیانه وارد شهر شد و معجونی جادویی را در آب چاه ریخته، با قهقهه ای ددمنشانه فریاد زد، « از این لحظه هر کس از این آب چاه بنوشد دیوانه خواهد شد.» در واقع حق با او بود . صبح روز بعد تمام مردم به غیر از شاه و مشاورش از آب نوشیده و دیوانه شدند . اما در تمام مدت روز مردم در کوچه و بازار با هم به نجوا می گفتند ، «شاه دیوانه شده . شاه ما و وزیرش عقل خود را از دست داده اند. مسلمًا پادشاهی دیوانه نمی تواند بر ما حکومت کند. باید او را خلع کنیم.»

پادشاه که بوی شورش و بلوا را حس می کرد همان شب دستور داد تا جامی از آب آلوده برایش بیاورند. سپس او و وزیرش با شهامت کامل و طیب خاطر از آن جام نوشیدند و مردم هم شاد شدند ، چون شاه و وزیر « عقل خود را بازیافته بودند .»

روح هم مثل این مردم قبل از نوشیدن از چاه مسموم آگاهی انسانی ،

خالص و پاک بود. ولی از آن پس دریچه وجود خویش را برآب مقدس اک یا روح الهی بست.

شاه می توانست آن جام راننوشد، ولی از آنجا که خواهان احترام رعایا بود ترجیح داد مثُل آنان دیوانه باشد . او روشن ضمیری خود را به خاطر تاج و تخت دنیوی قربانی کرد . درست همانطور که عیسو به خاطر تکه ای نان بی مقدار و کمی شوربا ارث خود را به برادرش یعقوب فروخت.

بر اساس یکی از مهمترین تعلیمات اک ، روح به خاطر عشق خدا به آن وجود دارد مشکل اینجاست که جز روشن ضمیران کمتر کسی این مطلب را کاملاً درک می کند. اما عشق سوزان چنین فردی به خداوند که آتش مقدس اک آن را شعله ور می کند ، وی را به آزادی معنوی می رساند . او در تمام سکناتش عشق را به نمایش می گذارد و به عضویت در نظام استادان وایراگی پذیرفته می شود.

ویلیام بلیک ، شاعر و عارف انگلیسی در این قطعه کوچک روشن ضمیری حاصل از عشق را چنین ستوده است:

چشم بر بندد به هر تقصیر عشق
راه بگشاید به هر تبدیر* عشق
پر بگیرد بر فراز هر حصار
فارغ از قانون و بی تفسیر عشق
عقل انسان چون بود بندی بر او
بر گشاید قفل این زنجیر عشق

کسی که دلش به نور روشن شده باشد توجه چندانی به تقصیرات دیگران ندارد، چون نور خدا در همه می بیند . او از تمام قرارداد ها رها و دلش آزاد است و در کوران نسیم بهشتی به سبکبالي می رقصد.

* تبدیر: فراغ رویی - بهجت

نسیم بهشت همان اک یا روح القدس است . این کلمه مقدس الهی طول موج تمام موجودات زنده را در خود نهفته دارد و می توان آن را در قالب صوت شنید و به صورت نور دید . اک تمام فضارا اشغال کرده است و تنها کسانی که به روش ضمیری دست یافته اند می توانند آن را ببینند و بشنوند . این همان رزق الهی و شهد شیرین بهشتی است .

چند سال قبل کلیسای کاتولیک بر علیه کیش های مذهبی قد علم کرد . واتیکان خشمگین از اینکه فرقه های مسیحی و غیر مسیحی به تدریج گوی سبقت را از کلیسای کاتولیک در می رباشد ، برای یافتن علت مقبولیت این فرقه ها مطالعاتی را آغاز کرد . نتایج اولیه حکایت از این داشتند که برخی از گروه ها برای جلب توجه پیروان تازه به روش هایی چون شستشوی مغزی ، اغوای جنسی ، هدایای مالی ، یا وعده شفای جسمی متول می شوند . اما کلیسا در جهت نادرستی جستجو می کرد . مسئله این بود که آنچه به قیمت پیروان کلیسا تمام می شد ، نه داشته های سایر فرقه ها ، که نداشته های خود کلیسا بود .

در هر حال در این مطالعات به اکنکار و امکان رسیدن به اقلیم بهشت از طریق نور و صوت اشاره ای نشد .

عات شکست کلیسای کاتولیک این است که دیگر ملزمات اساسی معنویت یعنی نور و صوت را تعلیم نمی دهند . مردم این را حس می کنند و با این امید که عطش ناشناخته معنوی خود را فرونشانند با طیب خاطر به سراغ سایر فرقه ها می روند .

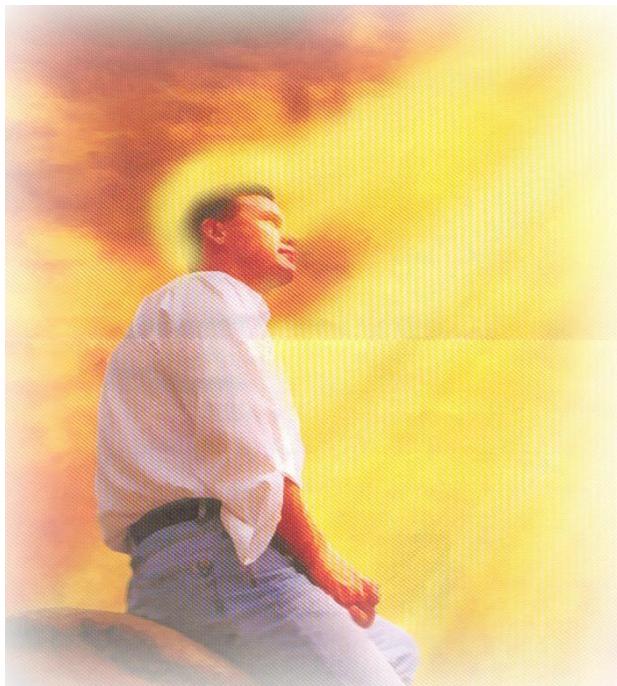
براستی چرا اک این قدر مقاوم است ؟ اک زندگی بسیاری از افراد را در ابعاد معنوی تا صد و هشتاد درجه تغییر داده است . اما خوبی یا بدی این تغییر به خود فرد بستگی دارد . اگر او خود مشتاق باشد اک او را احیا می کند ، چون حقیقت مثل خورشیدی است که به جهان او روشنی می بخشد و دیگر او هرگز همچون گذشته نخواهد بود . با وجود این برای کسانی که از اک وحشت دارند ، باورهای قدیمی بهترند .

استادان و ایراگی می دانند که روح القدس رانمی توان در مراسم غسل تعمید به چنگ آورد . طبق روایت عهد جدید ، حواریون در اورشلیم خبر یافتند که سامریان به مذهب تازه مسیح گرویدند . اگر چه آنان به نام عیسی غسل تعمید داده شده بودند ، اما روح القدس هنوز بر آنان نازل نشده بود ، سرانجام حواریون پطروس و یوحنارا فرستادند تا برایشان دعا کنند و سامریان با عمل دست کشیدن این دو حواری روح القدس را در یافت کردند.

در اک غسل تعمید با آب وجود ندارد و افراد به واسطه مراسم وصل مستقیماً با روح الهی اتصال می یابند . اکیست با خواندن هیو که نام باستانی خداست به روح القدس نزدیک تر می شوند . موسیقی کلمه همواره در اطراف و درون انسان همهمه می کند ، ولی او غالباً آن را نمی شنود چون حواسش به مادیات معطوف است . اما هر کسی که کلمه مقدس را بشنود ، هیچ گاه از خداوند دور نخواهد بود . روح سرانجام روزی از مشکلاتی که چشم و گوش او را بر خدا می بندند خسته می شود و آنگاه مشتاق شنیدن آوای مقدسی خواهد بود که می تواند او را به روشن ضمیری بهشتی برساند . آیا هیو برای شما کاربرد دارد ؟ این را باید خود به تنها یی کشف کنید .

فصل 9

حقیقت جیسند؟



تقریباً دو هزار سال قبل پو نیتوس پیلاته* از عیسی پرسید، «حقیقت چیست؟» پاسخ هر چه بود پیلاته کفایت می کرد که به یهودیان شاکی بگوید، «من تقصیری در او نمی بینم.» در واقع ماه قبل یکی از واصلین نیز همین سوال را از من پرسید. این فکر او را آزار می داد که شاید پال تونیچل برای پر کردن کتابها یش استادان اک را از خود آفریده باشد.

پرسش پیلاته از مسیح تا آخر دنیا تکرار خواهد شد. غیر از استادان درون هیچ کس نمی تواند به این پرسش جواب مناسبی بدهد. بهترین جوابی که می توانستم به این واصل بدhem از این قرار بود:

سؤال شما درباره اعتبار تعليمات اک صادقانه است و من به کنجدکاوی شما درباره درستی یا نادرستی گل مطلب احترام می گذارم. اجازه دهید بار دیگر به بررسی عناصر زیر بنایی هستی بپردازیم که البته کاملاً با آن آشنایید. زمین کلاس درسی است که روح در آن به بلوغ معنوی می رسد. وقتی که تحصیلات روح به اتمام میرسد ف باید به تنها یی تعیین کند که چه چیز به افلم بی زمان حقیقت تعلق دارد و چه چیز حیله و ترفند یا در واقع سایه حقیقت است.

در ابتدا باید گفت که حقیقت در تمامیت خود بر کسی آشکار می شود که استحقاق آن را کسب کرده باشد. علاوه بر این هر کسی در هر مسلکی که باشد تنها میتواند آن مقدار از حقیقت را درک کند که خود را برای آن آماده کرده باشد و هر چه بیش از ظرفیت او باشد، از لب جام ذهن سر ریز شده و به هدر می رود.

جوینده معمولاً از حقیقتی که در دسترسش قرار دارد آگاه نیست، زیرا جهان بینی محدود او قالبی است که تنها می تواند اطلاعات دشوار و پیچیده را در خود نگاه دارد. البته هیچ اشکالی در این امر وجود ندارد، چون همیشه پله ای دیگر از حقیقت در پیش رو است.

منظور این است که صرف نظر از وسعت دامنه جهان بینی ما در باب خداوند ، همیشه عنصر ناشناخته دیگری فرا سوی افق فهم ما وجود دارد . این خاصیت حقیقت است .

بنا بر این ما چیزی را که می توانیم ، درک می کنیم و در باب سایر علوم ، حکمت ها و ادراکات سرگشته یا از آن غافلیم . اما چطور می توانیم نسبت به آنچه نمی دانیم ، دانایی کسب کنیم ؟ به نظر می رسد که در دور باطل اسیر شده ایم که در واقع همینطور هم هست ، چون ذهن تنها تا حدی کشش دارد و پس از آن دوباره به خود رجعت میکند . ساکنین خانه روح دارای طبیعت خالص معنوی هستند و قلمروی ذهن را پشت سر گذاشته اند . پس اما با نوشته هایی که اعتبار اکنکار را مورد حمله قرار می دهند چیست ؟

شگفت این که ساختار جهان های منفی ایجاب می کند که حقیقت از تمام جهات مورد حمله قرار گیرد باید به از ای هر ذره ای از حقیقت در زمین ، همزادی کاذب هم وجود داشته باشد ، چون در غیر این صورت حقیقت نمی تواند از طبقه پنجم یا مرتبه روح پایین تر بیاید . در عالم معنوی – مادی هر چیزی برای بقا نیازمند برقراری تعادل با ضد خویش است . راز نهفته در تمام واقعیات یاد شده این است که روح اهمیت قدرت منفی را در مقام آموزگار را تشخیص دهد . اما در هر حال باید تلاش کند تا در امور معنوی به فراسوی هر گونه محدودیتی صعود کند .

اکنکار همواره با بدگویان مواجه خواهد بود ، زیرا این بخشی از برنامه مؤسسه آموزشی زمین است .

در طول قرون اول و دوم میلادی ، این امر در مورد مسیحیت هم صدق می کرد . در آن دوران دنیا شاهد نضج گرفتن جهان بینی های دگمی بود که امروزه مبانی مسیحیت محسوب می شوند، در آن زمان نبرد بر سر بی اعتبار کردن و تسلط یافتن بر گنوستیک ها یا عرفایی

بود که اعتقاد داشتند برکات روح القدس از طریق مکاشفه درونی نازل می شود.

این با اعتقادات پیروان تعالیم حواریون و کشیشان که شجره نامه اعتبار خود را به پتروس قدیس نسبت می دادند منافات داشت باز هم مثل همیشه قدرت ایجاد حق می کرد . نبرد وحشیانه ای که در پی این اختلافات در دوران طفولیت مسیحیت بین نیروهای درون و برون روی داد ، امروزه به عنوان سر منشاً کلیساً راستین پذیرفته شده است . اما هنوز هیچ کس از طرفین نمی پذیرند که برای بقا به دیگری نیازمندند.

جان کلام هر قدیسی یا مسلکی این است : آیا اینها می توانند انسان را به نور و صوت خدا هدایت کنند؟

سر منشاً واژه ها بالاتر از مرتبه ذهنی نیست ، چون آنجا جایگاه الفبا ، نمادها و تفکر است . جوهره خدا یا اک در مرتبه ذهنی تازه هجوم خود را از عالم غیر قابل وصف الهی به جهان های منفی شروع کرده است.

با گذشت زمان شاهد خواهیم بود که تعداد بیشتری از اکیست ها از ملاقات با استادانی چون ربانی تارز پیش از آشنایی با اکنکار پرده بر خواهند داشت . این کاملاً عادی است که کسی سالها قبل از اینکه رهبر معنوی آموزش های استادی خود را به پایان برده باشد ، با او ملاقات کرده باشد.

در طول سالهای آینده ، این قبیل ماجراها را خواهیم شنید . ولی جالب است بدانیم که هر کسی در پی یافتن مدرک وجود استادان اک است ، به قهرمان داستان سفر به مشرق نوشته هرمان هسه شbahat دارد.

هسه یک بار این وجودهای معظم که به نظام اخوتی موسوم به " انجمن " تعلق دارند ملاقات کرده بود ، ولی بعداً رابطه اش با آنان قطع شده بود. او سال ها سرگردان بود و می خواست رسالت خود را انجام دهد . این رسالت عبارت بود از نوشتمن کتابی درباره اعضای

این نظام ، بدون فاش کردن اسرار آنان . اما تمام تلاش های او را در این راه بی ثمر ماند.

سرانجام توانست بار دیگر آنان را ملاقات کند و این بار تردیدش درباره حقانیت و اعتبار آنان همچون خوابی پریشان فراموش شد. آنان در تمام این مدت در کنار او بوده و به وظایف خود می پرداختند و کمترین اهمیتی به تردید های او نمی دادند . احساس نا امنی و تردید های او در بقا و صلاح آنان کوچکترین تأثیری نداشت.

انتقاد از یک آزمونی است که بهای آن را تنها خود فرد شکاک می پردازد. نتیجه نهایی این است که او باید به روش خود با یک مقدس سازگار شود. این قانونی عالمگیر است.

فصل 10

طوفان آزمون ها



حالا که ابرها پراکنده شده و آشوب های پنهان آشکار شده اند، در این مقاله به بررسی عرصه های اصلی رشد معنوی می پردازیم. اگر مایلید راه بی مانند اکنکار را کماکان ادامه دهید ، شناخت این عرصه ها لازم است.

اکنکار در این سیاره ماندگار است . این طریق که با تولد خود جنجال آفرید، در آینده هم با صخره های دیگری مواجه خواهد شد. بذر تقدیری اکنکار این است که در این چرخه از حیات ، تا حد طریق معنوی بزرگی رشد کند؛ اما هنوز تمام اینها در حد احتمالات هستند.

در آینده آزمون ها و آشوب های دیگری رخ می نمایند و بی شهامتان باید برای رسیدن به خدا راه دیگری را در پیش گیرند . ارتباط تعالیم درونی و بیرونی در این است که آزمون های دشوار مرتبه فیزیکی در تلاش برای ساقط کردن روح از شاخصار درخت حیات موجب تقویت و استحکام آن می شوند.

اگر کسی خواهان در پیش گرفتن راه دیگری است . نیت خیر من بدرقه راه او است . تعداد معابری که اک به سوی خود گشوده ، به اندازه کواکبی است که تاریکی آسمان شب را روشن می کنند . تمام این راه ها هم سنگ یکدیگرنند ، چون جریان مسmove حیات در نثار عشق عمیق و غیر شخصی خود به ارواح ، هیچ گونه تبعیضی قائل نمی شود . اما با تمام اینها اکنکار کوتاه ترین را به عوالم بهشتی سوگمام است.

استاد حق در قید حیات در مصائب و دشواری ها دوست شماست . هدف سرگرم کردن شما نیست ، بلکه با تلاش طاقت فرسا در صدد است تا دریچه "دهم" یا دوازدهم بهشتی و اصلین را بگشاید . با هر قدم واصل در جهت آگاهی برتر که شامل آگاهی فلکی ، اکشار ، آگاهی معنوی ، و خداشناسی است ، استاد این دروازه را بیشتر می گشاید . بدین ترتیب دروازه باز است ، اما روح باید خود را آن عبور کند.

با توجه به وقایعی که تا امروز رخ داده سئوالی مطرح می شود : آیا این راه به درد شما می خورد؟ شاید اینطور نباشد . هیچ کس شما را از

طریق دلخواه تان منع نمی کند . دغدغه و نیت هر کسی که اکنکار را ترک می کند از نظر من قابل تقدیر است . شما آزادید که بی تشویش به راه خود بروید .

از هیچ کس انتظار نمی رود که نوع رابطه خود با خداوند را براساس تحملی دیگران بنا کند . همه چیز به خود فرد بستگی دارد . ماهانتا استاد حق در قید حیات در پس پرده ، تمام آلام و نگرانی ها را به خاطر نفع معنوی عزیزانش می پذیرد ، اما کمتر کسی از این توجه خبردار می شود .

امور جزئی از قبیل ظرایف اجتماعی ، انسان را در گیر مرتبه اثیری می کنند . استاد حق در قید حیات تمام دغدغه های کاذب را زا سرراه جویندگان بر می دارد ، ولی آنان غافل از همه جا استاد را بخاطر تعلل در بر آوردن امیال بی پایان خود نکوش می کنند . ماهانتا با شکیبایی در انتظار می ماند تا چلا سرانجام بارقه الهی را در چهره همنوع خود تشخیص دهد و علامت شناسایی را به سوی استاد ارسال کند . هر بحرانی فرصتی در لباس مبدل است . در پس هر ناکامی چاره ای نهفته است . هر مشکلی که بر سر راه قرار گیرد ، همیشه راهی برای جاخالی دادن وجود دارد .

آنان که صاحب آگاهی برترند به خاطر وحشت از بلایا دچار انجماد و انفعال نمی شوند ، بلکه بی درنگ برای تبدیل انرژی به منفی امتیاز دست به کار میشوند . در این مرتبه از خلاقیت است که روح راز بقا را می آموزد . هدف درس های جهان مادی پرورش قابلیت روح در ایستادن بر تارک زندگی است . این همان واپرآگ یا عشق بدون وابستگی است .

در میان ورزش ها بهترین مثال درمورد تبدیل انرژی حمله به نیروی دفاعی ، ورزش جودو است . این سبک که یکی از شاخه های ورزش رزمی تهاجمی تری به نام جوجیتسو است ، برای بازگرداندن نیروی مهاجم به سوی خودش از فن قلاب و پرتتاب استفاده می کند . حریف ضعیف تر می تواند با استفاده از تعادل و زمان بندی مناسب ، انرژی

مهاجم را مهار کند و آن را ماهرانه در خدمت هنر دفاع از خود در آورد.

استاد نیز همین نوع بقارا در امور معنوی به شاگردانش می آموزد . وقتی که او دیون کارمیک چلا را به نوعی تحت نظم و ترتیب در می آورد ، معمولاً شیوه های او را نا دیده می گیرند . کارمایی که زمان باز پرداخت آن رسیده است در انطباق با قانون صرفه جویی به جریان اندادخته می شود .

در کتاب دوم شریعت - کی - سوگمامد برای ماهانتا ، استادحق در قید حیات عناوین دیگری هم ذکر شده که از آن جمله اند : " خدا مرد ، واي گورو ، نوربخش ، حامی مستمندان ، سلطان آسمان ها ، ناجی بشر ، دشمن پلیدی و مدافع مؤمنان . اویگانه قدرت راستین در تمام کیهان های الهی است . "

ولی بر ق این تشخیص تنها در چشمان کسانی دیده می شود که به او عشق می ورزند .

دانستن این مطلب ضروری است که واصل همان انسان آرمانی و نمونه ای است که تمام آدمیان را بر اساس آن مورد قضاوت قرار می دهدن . یائوبل ساکابی به پال تؤئیچل گفته که اک از روح ها سادگی و صداقت می طلب که خصایص ذاتی آن هستند . خصایصی چون شفقت ، میانه روی ، فروتنی که در میان انسان ها نادرنند جوهره الگوی سادگی و صداقت محسوب می شوند .

فویی کوانتر که ریاست دیر کاتسوپاری را عهده دار است خطاب به پدارزاسک (پال تؤئیچل) گفته که در تعلیمات اک پاکی ذهن و عفت جسمی اهمیت فراوانی دارند . معنویت را نمی توان از اخلاقیات بشری تفکیک کرد .

ماهانتا هیچ گاه با خشم گرفتن بر سایر مرام ها از جاده اعتدال خارج نمی شود ، بلکه مرز بین تعالیم گل و سوگمامد را با خطی قرمز مشخص می کند . او سر دمدار نظام وایراگی است و تنها در برابر سوگمامد سر تعظیم فرود می آورد .

وظیفه تعلیمات ظاهری ، یعنی کتب و دیسکو رس ها صرفاً هدایت مرید به سوی استاد درون است و اوست که چشم سوم یا چشم معنوی را بر نور و صوت باز میکند. هر یک از این جنبه های الهی که وارد آگاهی شما شوند ، دست خدا بر سرتان قرار گرفته است.

هنوز طوفان در راه است . ابرهای طوفان زای بزرگتری در پس افق کمین کرده اند که هر یک تلاش می کنند و خشت بیشتری را در دلتان بکارند تا شما از سفر به سوی خداوند باز دارند.

در تمام جبهه های اکنکار نوعی سازندگی آهسته و پیوسته در جریان است . مایلیم در هر برنامه ای به آرامی پیش روم و به جای شتاب کردن و خشت بر آب زدن ، بنا را محکم کنم . در آینده هر یک از شما مشغله فراوانی خواهد داشت.

جسارت و اصلینی که در اکنکار باقی می مانند، باید به شهامت اسپارتی ها در برابر سپاه پارس پهلو زند . در سال 480 ق م ، یک دهه بعد از شکست داریوش از آتن ، خشایارشا پسر داریوش به یونان باز گشت او مقصد داشت یونانیان را به خاطر بی حرمتی به غرور ملی پارسیان مجازات کند.

قرعه دفاع از گذرگاه های یونان به سیصد سرباز اسپارتی اصابت کرد که تحت فرماندهی لئونیداس ، پادشاه اسپارت و هم پیمان آتن قرار داشتند . این گروه کوچک مدافعين تمام لشکر پارس را متوقف کرده و فرصت کافی بوجود آورند تا ناوگان دریایی آتن با موضع گیری استراتژیک خود برای نبرد با ناوگان دریایی پارس آماده شود .

این سیصد نفر سپاه را روزهای متتمادی معطل کردند تا اینکه خاننی راه مال روی بدون محافظتی را به دشمن نشان داد . با وجود این خیانت اسپارتی قهرمانانه مقاومت کردند و حتی امروز هم آنان را نمونه بر جسته شجاعت و جسارت می دانند.

دلیری آنان به ناوگان آتن فرصت داد تا مثل ده سال قبل بر ناوگان مهاجم پارسیان پیروز شوند . یونانیان که توانسته بودند برای همان مدت کوتاه ، حسادت های حقارت بار خود را کنار گذاشته و با هم متحد

شوند ، بدین ترتیب از قید حکومت پارس رها شدند . در سال های تجدید بنایی که در پیش داریم ، از واصلین نیز چنین جسارتی انتظار می رود.

در آینده اکنکار باز هم با آشوب مواجه شد . حملات گل ک در 1965 ، یعنی هنگام تولد آن به جریان افتاد ، در دوران جوانی این تعلیمات هم ادامه خواهد داشت . اما روح که بارقه ای الهی بوده و از نعمت تصویر خلاق بر خوردار است ، برای هر مشکلی راه حلی پیدا می کند .

فصل 11

آنچا که مرامی به بیراوه می‌رود



طريقی مثل اک در اعطای آزادی به هر کسی که اساسنامه آن را می پذیرد ، شدیداً احساس مسئولیت می کند . این را بخاطر سوء استفاده هایی می گوییم که در گذشته به نام دین در زمین صورت گرفته است.

کلیسای نوپای مسیحیت شاهد بودکه سربازان رومی چگونه اعضای آنرا به قتل می رسانند. چرا که مسیحیان از خدایان رومی پیروی نمی کردند . اما در قرون بعد که خود کلیسا به قدرت رسید به نوبه خود به شکنجه و آزار کسانی پرداخت که خدا را بر اساس باورهای متداول در آن نمی پرساندند. این رویه به افتضاح دادگاه تفتيش عقاید منجر شد که عبارت بوداز هیئتی وابسته به کلیسای رومن کاتولیک برای تحقیق درباره بدعت گذاری ، که به حقوق انسانی افراد اعتنای نداشت.

البته هرگروه و مردمی حق دارد که موافقین را از خود بداند راضیان و بدعت گذاران را بیگانه قلمداد کند ؟ چون در غیر این صورت سر چشم نیروی آن منهدم خواهد شد .

اما مشکل زمانی بروز می کند که افزایش قدرت در گروهی موجب می شود تا دیگر به گلچین کردن پیروان خود بسته نکند و با فرستادن مبلغ به سای جوامع ، آنان را که دیگران به دین خود پایندند در چنین شرایطی ، گروه صاحب قدرت از احکام مردمی خود تخطی کرده است.

پال توئیچل در اکنکار ، کلید جهان های اسرار در مورد این قبیل انحرافات در اکنکار هشدار می دهد . او می نویسد : « هر قدر هم که جامعه برای چنین عملی مشروعیت قائل باشد ، قربانی کردن دیگران به بهانه منفعت خودشان رانمی توان کاری اخلاقی یا خیر دانست .»

اما طبق روایت شرم آور تاریخ این عمل عمومیت دارد . در مسلک های مذهبی مثل کلیسای رومن کاتولیک قرون وسطی ، باید بین قطع رابطه با منکرین و شکنجه و قتل آنان تقاوت زیادی قائل شد . ما قصد نداریم کلیسای کاتولیک را بخاطر رسوایی تاریخی اش محکوم کنیم ،

بلکه روی سخن ما با نوع بشر در تمام اعصار است : آن عدم کمال معنوی که در گذشته به انسان اجازه داد تا بر علیه اعتقادات فردی دیگران دست به خشونت بزند ، امروز هم حی و حاضر است . هیچ کس از شنیدن این حرف خوشحال نمی شود .

این نوع احساس برتری نسبت به دیگران همان خود ستایی است که یکی از نفسانیات پنجگانه محسوب می شود . با وجود اینکه ممکن است شما تعلیمات مرام خود را برای خود بهترین بدانید ، اما باید مراقب باشید که انصباط اکیا یا روح الهی را هم رعایت کنید و بدانید که چه بسا تعلیمات مورد نظر شما دقیقاً برآورنده نیازهای دیگران نباشد . خودستایی هنگامی به نقش آفرینی می پردازد که اعضای یک گروه پا را از دایره منطق فراتر گذاشته و اصرار می ورزند که اصول آنان برای همه بهترین است . در این صورت از خودستایی تا خشم که یکی دیگر از پنج نفسانیات است راهی به پیروی از مبانی اعتقادی چنین فردی ، ابیایی ندارد . این نمونه شرایطی است که در آن اعتقادات یک مسلک به بیراوه می رود .

آمریکا در دوران مستعمره نشینی برای پیروان اقلیت های دینی پناهگاهی بود تا از قید کشورهای اروپایی تحت سلطه کلیسا آزاد باشند . اما بر خلاف انتظار همینکه مستعمره نشینان برای اجرای آیین های پروتستان آزادی لازم را بدست آورند ، به اذیت و آزار سایر گروه ها ، منجمله انجمن اخوت پرداختند . وقتی که کواکرها به نیویورک ، ماساچوست ، و ویرجینیا رسیدند متوجه شدند که قوانین شدیدی بر علیه آنان تصویب شده است . دو ایالت اخیر سرانجام کواکرها را تبعید کردند و برای کسانی که جرأت می کردند از تبعیت بازگردند مجازات اعدام در نظر گرفتند .

همانطور که می دانید ایالات متحده آمریکا به عنوان سرزمین آزادی مذهبی تأسیس شد ، ولی حتی امروز هم این آرمان نیاکان ما مورد بی مهری قرار می گیرد؛ زیرا گروه های نوپا مثل اکنکار منکوب همان

ابزار کهنه سرکوبگری هستند . اما حالا تبعیض یاد شده در مقایسه ظریف تر مانند قوانین منطقه بندی اعمال میشود که به واسطه آن ما را از جامعه مسیحی دور نگاه می دارند . از دیگر ابزار می توان به گردهم آیی های دو آتشه ای اشاره کرد که گردانندگان خشمگین آنها خود از حداکثر آزادی مذهبی در ایالات متحده برخوردارند ولی آنرا از دیگران دریغ می کنند .

اینان بزهکاران معنوی هستند که به نیاکانشان ، یعنی سربازهای رومی می مانند ؛ همان کسانی که پیروان ادیان نوپارا مصلوب می کردن . اینان مثل راهبان تفتیش عقاید ناقدس اند و با خود کامگان پروتستان دوران مستعمره نشینی آمریکا که برای کواکرها به جرم ورود به جوامع "بیگانه" حکم اعدام صادر می کردند تقاوی ندارند .

این همان جایی است که گروهی در مرام خود به بیراوه می رود . در سال 1969 آموزگار یکی از دبیرستان های پالوآلتو در کالیفرنیا با یک آزمایش کلامی به کنکاش و حشت آوری در وجه تاریک همیشه حاضر در نهاد بشر پرداخت . این تجربه در رمانی به نام "موج" ، نوشته تاد استراسر نوشته شده است . بعدها همین آزمایش دست مایه یک درام تلویزیونی در شبکه ABC شد که پخش آن هزاران آمریکایی سر برآ را تکان داد .

این آموزگار که در سال آخر دبیرستان تدریس می کرد ، فیلمی از شقاوت های نازی ها در اردوگاه های مرگ را برای شاگردان نمایش داد . دانش آموzan با ناباوری و وحشت به صفحه تلویزیون خیره شده بودند و شاهد بودند که سربازان اس اس چطور زندانیان را با زور و به کام اجاق های غول پیکری می فرستادند که هیزم آن هزاران جنازه انباشته شده روی هم بود . پس از پایان فیلم ، شاگردان می خواستند بدانند چطور ممکن است میلیون ها نفر در کشوری نابود شوند و بعد نود در صد جمعیت را مجبور کنند که بگویند در این مورد چیزی نمی دانستند .

علم جوابی نداشت . تنها گفت که گروه کوچک نازی ها که تنها ده در صد جمعیت را تشکیل می داد ، واحدی شدیداً سازمان دهی شده بود و اکثریت مردم از آنها می ترسیدند.

آنچه او را آزار میداد این بود که در کتاب های تاریخی دلیلی ذکر نشده که چرا آلمانی ها اجازه دادند نازی ها تا این حد قدرت بگیرند شاید عذاب آور تر این بود که دانش آموزان، جنگ جهانی دوم رامتعلق به تاریخ باستان می دانستند. و اعتقاد داشتند که امروزه دیگر نمی توان چنین به اعمال وحشیانه ای دست زد. گمان می کردند که در این فراز دقیقاً همین نوع خودستایی بود که به نابودی اینهمه اقلیت منجر شد ، چون نازی ها آنان را نژاد پست می دانستند.

آموزگار در پیروی از شعار "عمل بهتر از حرف است" ، به آزمایشی دست زد که تنها ظرف دو هفته موجب تغییر رفتار دانش آموزان شد آنان خود را عضو گروهی برتر می دانستد که "موج" نام گرفت. در آن دو هفته دانش آموزان به سختگیری های نظامی روی آوردن ، برای شناختن اعضای گروه موج نوعی سلام نظامی را ابداع کردند ، و سه شعار را سرلوحة خود قرار دادند . تا اینجا رفتار آنان قابل قبول بود ، چون تمام گروه های مختلف از خط مشی مشابهی پیروی می کردند . هر چه باشد حتی کشوری مثل ایالات متحده هم دارای قانون اساسی و منشور حقوقی است و ملتمنش به پرچم احترام می گذارند .

اما باورهای گروه موج در جایی به بیراهه رفت که اعضای آن شروع به تهدید و کتک زدن دانش آموزان غیر عضو کردند . در اینجا هم با همان سوءاستفاده های سربازان رومی ، دادگاه تفتیش عقاید کاتولیک و برخی از مستعمره های امریکا مواجه هستیم .

در اکنکار ما طرفدار آزادی مذهبی برای تمام افراد بشر هستیم. بسیاری از نیاکان خود ما در مطیع کردن قاره امریکای شمالی نقش داشته اند. این کاملاً طبیعی است که سایر مسلک ها و مردم ها توقع داشته باشیم که این حق برخاسته از آزادی مذهبی را برای ما قائل باشند که خدا را به روش خود پیرستیم.

آیا ما و همسایگانمان می‌توانیم اعتقادات خود را از انحراف باز داریم؟
به شهادت تاریخ هر گاه گروهی در عقاید خود به بیراوه می‌رود و
آزادی‌های فردی را در محراب اعتقادات خود قربانی می‌کند،
خشونت به او ج خود می‌رسد.

فصل 12

پیال توئیچیل در مقام نویسنده

Paulji with Anya and Frederick Foos, New York, May 1971.

لحظه‌ای تصور کنید که چه جسارت عظیمی لازم بود تا پال تؤییچل قطعات پراکنده حقیقت را دوباره گرد آوری کند و همه را در قالب مکتوبات به یکدیگر پیوند دهد.

لازم‌های این کار مردی با استعداد بود که به طور استثنایی نیرومند بوده و به واژه‌ها عشق بورزد تا بتواند با عبور از موانع بوروکراسی، کار را به انجام رساند.

آیا میتوانید خود را بجای او بگذارید؟ فرض کنید که از سوی سلسله مراتب معنوی مأمور شده اید تا درباره تمام ادیان، فلسفه‌ها و مرام-های متافیزیکی جهان تحقیق و مطالعه کنید. سپس باید عناصر موجود در آنها را در قالبی قابل فهم به صورت مکتوب در آورید. اعضای سلسله مراتب معنوی به شما می‌گویند. «وظیفه تو این است که این تعلیمات نادر و زرین را در بطن اندیشه‌های متدالو در جامعه بشری امروز مستقر کنی.» سپس استادان و ایرانگی اک در سکوت از اتفاق خارج می‌شوند و شمارا با تدبیر و امکانات خودتان تنها می‌گذارند.

آنچه بر سر پال آمد همین بود. او چه جور آدمی بود که استادان اک او را از میان خود بر گزیدند. و این رسالت ظاهراً غیر ممکن را به او سپریدند؟ همانطور که میدانید بسیاری از ارواح استحقاق آشنایی با اینکار در این زندگی را کسب کرده بودند.

در میان این افراد چه کسی بیش از همه آزمون‌های دشوار را پشت سر گذاشته بود؟ و چه کسی در عطش روشن ضمیری رو به خدا فریاد نومیدی سر داد، یا چه کسی با تمام وجود به راههای منتهی به سوگماد عشق می‌ورزید؟ به جز پال هیچ کس.

پال مدافع سر سخت خلوت و حریم شخصی خود بود. شاید به همین علت است که تاریخ تولد او اینچنین در پرده ابهام باقی مانده است. طبق موثق ترین شواهد موجود، او در سال 1908 متولد شد.

بدون شک با تحقیقات بیشتر محققین ، جزئیات بیشتری از زندگی اسرار آمیز او در برهه پیش از آشنایی با ربانی ارتاباز ، مشعendar اک و پذیرش ردای قدرت اک در سال 1965 بدست خواهد آمد.

پا همان کسی بود که چند سال قبل از تصدی اولین سمت شغلی خود، سیلی از مقامات ملی نسبت به کسی که دارای لقب و موقعیت اجتماعی است احترام عجیبی قائلند. بنابراین فکر کرد بد نیست اگر فهرستی از دستاوردهای بزرگ خود را تهیه کرده و آنرا در مجله " نام آوران کننکی " چاپ کند.

در سنین حساس بیست و هفت سالگی که بسیاری از ما (منجمله پا) برای جلب توجه ناشر مجله ای چون " نام آوران " چیز زیادی در چننه نداریم ، پا خلاصه ای از سوابق خود را نوشت و آنرا وارد سوابق تاریخی ایالت زادگاه خود نمود . این فهرست حتی برای مسامحه گر ترین خوانندگان هم بیش از حد کوتاه بود.

پا که تنها تجهیز اتش یک ماشین تحریر و یک تخیل فوق العاده غنی بود، نام خود را بین اعیان عالی نسب کننکی جا کرد . بیشتر آنان از امتیاز سن بالا برخوردار بودند ولی ضمناً می توانستند در مورد تاریخچه پُر و پیمان مشاغلی لاف بزنند که در راه صعود به قله شهرت بدانها اشتغال داشته اند.

اگر چه فهرست پا در اولین نگاه تأثیر گذار می نماید ، اما نگاهی دقیق تر ثابت می کند که مهارت های او زیاد نبودند و ضمناً تنها هفت سال را در بر می گرفتند . در این مدت او مدیر تربیت بدنی دو کالج محلی بوده ، در کلوب جوانان مسیحی دو شهر کوچک سمتی مشابه داشته و معاون تربیت بدنی دانشگاه اوهاپو بوده که اینها بهترین مشاغل او بوده اند . علاوه بر این به تازگی ریاست یک و نیم ساله ریاست تغیریات سالم شهر پادوکا را به جانشین خود تحويل داده بود.

پا به عنوان آخرین برگ برنده در این فهرست نوشته بود، «نویسنده مقاله در ژورنال ورزشی » که یکی از مجلات محلی پادوکا بود.

نکته جالب در مورد فهرست " نام آوران " او این است که با همین

عنایین یاد شده در کنار پزشکان ، زمین شناسان ، مهندسان معدن ، مقامات دولتی ، وکلا ، و سیاستمداران معروف جایی را به خود اختصاص داده بود . هنگامی که او نام خود را در کنار رجال بر جسته کنناکی خواند ، باید کلی خنده داشد .

این تازه ابتدای تلاش خستگی ناپذیر پال بود تا بتواند ناشر خود باشد . شاید خودش هم این نکته را در دوران جوانی نمی دانست ، ولی لازم بود که روش ساده نویسی را یاد بگیرد و نیز باید برای پیش برداش کار چاپ کتاب ها و مقالاتش پایداری شدید را می آموخت . اندیشه ای که در آینده اینکار نام می گرفت قرار بود با مخالفت شدید جهان رو به رو شود . رسالت او تمام ذرات اراده و مهارتمندی را می طلبید . در تمدنی که تاریخ آن از طریق اسناد مكتوب به نسل های بعدی می رسد و دیگر مثل گذشته از افسانه ها و داستان های شفاهی خبری نیست ، قدرت قلم یکی از ملزمومات اساسی به شمار می رود .

پال به عنوان نویسنده ای که در ابتدای شکوفایی بود و به شدت نیاز داشت تا از راه نوشتمن امور مالی خود را اداره کند ، سیلی از اشعار ، مقالات ، و رمان ها را با ماشین تحریرش تایپ می کرد و آنها را با سماجات تمام در جایی قرار می داد که به چشم خوانندگان بیاید .

یکی از همین مواد ستون " باور کنید یا نه " در نشریه ریپلی بود که به مناسبت های مختلف نام پال در آن درج شده بود . اولین بار که اسم پال در این ستون مشاهده شد ، کاملاً تصادفی بود . ماجرا از این قرار بود که یکی از کشاورزان کنناکی یک صندوق پستی طراحی کرده بود که شبیه موجودات ما قبل تاریخ بود . پال این مورد را به نشریه گزارش کرد ، ولی با تعجب متوجه شد که ریپلی اشتباهآ او را به عنوان طراح صندوق پستی معرفی کرده است . تا هفته ها بعد از این جریان ، مردم از سراسر غرب کنناکی به منزل پال می آمدند تا این موجود عجیب را که برای مدتی توجه ساکنین منطقه را به خود جلب کرده بود از نزدیک ببینند .

اما وقتی پال فهمید که مجله به مقاله نویسان پولی نمی دهد ، از فرستادن مقالات دست برداشت.

شهرت چیز زودگذری است. از نظر مورخین مشهور و معنیر ، وجود قاره های لموریا و آتلانتیس افسانه خنده داری بیش نیست . بگذریم که حتی درباره واقعه نسبتاً تازه تری مثل زندگی اولین رئیس جمهور امریکا ، یعنی جورج واشنگتن هم اطلاعات زیادی در دست نداریم. به همین منوال ، پال نیز مذکور شد که شهرت فعلی پال ریور * تنها به این علت است که نویسنده ای زبردست ماجرای زندگی اورا خیلی ساده و قابل فهم بازگو کرد؛ که البته منظور او لانگ لو است که شعر "موقفیت پال ریور " را سروده است . یکی هم مثل ویلیام داووس جونیز بود که شاید از ریور هم موفق تر بود ، ولی چون دست تقدیر روزنامه نگار خوبی راسراهاش قرار نداد در تاریخ امریکا ناشناخته باقی ماند.

به گفته پال ، « به همین دلیل نام اینهمه افراد در تاریخ ثبت شده است. چون دیگران آنها را در اشعار وغیره معروف کرده اند.» به عقیده پال فروید شهرت خود را مديون شهرت دیگران است و در مورد سزار آگوستوس و سایرین هم همین امر صادق است .

برای باور چیز هایی از قبیل قاره های گمشده و رؤسای جمهور قدیم حتماً باید اسناد باستانی و قدیمی وجود داشته باشد ، چون باید بدون این شواهد ، تاریخ مربوطه در کتابها ی درسی ثبت و در مدارس تدریس نخواهد شد . بدین ترتیب آنها جز خاطراتی گمشده در غبار زمان نخواهند بود.

Paul Rever* (1735-1818) وطن پرست امریکایی که در جنگ استقلال امریکا در ردیف فهرمانان قرار گرفت . او شبانه از چارلستون تا لگرینگتون را بی وقهه با اسب طی کرد تا خبر رسیدن ارتش بریتانیا به بوستون را اعلام کند.

اما آنچه گفته شد با تصویر کلی ماجرا چه ارتباطی دارد؟ تعدادی نویسنده متبحر و چیره دست از میان واصلین اک بر خواهد خوست. آنان در نویسنده‌گی به استادانی بدل خواهد شد و پیام روح الهی را در هر جایی که مردم آماده باشند ابلاغ خواهد کرد. این مسأله باعث وفور آثاری در زمینه‌های ترانه سرایی، داستان سرایی، هنر، نامه نگاری، فعالیت‌های گروهی و سایر فعالیت‌های مر بو طه خواهد شد و مقوله هایی را در بر خواهد گرفت که تصورش از ظرفیت ذهن خارج است. پال در سال 1971 عنوان ماهانتا، استاد حق در قید حیات را ابداع کرد و همانطور که می‌بینیم این عنوان امروز کاملاً جا افتاده است. او در نامه‌ای خصوصی نوشته، «لطفاً به یاد داشته باشید که ماهانتا وضعیتی از آگاهی و استاد حق در قید حیات بدن مادی این آگاهی است. آیا متوجه این تفاوت هستید؟»

این مضمون به اشاره پال اشاعه یافت که، «ماهانتا علت تحولات جهانی یا همان انقلاب معنوی است که در این عصر توسط اک به وجود خواهد آمد.» چشم انداز رسالت او تمام دغدغه‌های ناچیز را از میدان بدر کرد و این در حالی بود که اک درباره روش برداشتن قدم بعدی گنجینه ای جاودان از طرح‌های تازه را در اختیار او گذاشته بود. مجموعه داستان شگفت‌آور زندگی این شخصیت منحصر بفرد شهر پادوکای کننکی شاید روزی موضوع خوارهای کتاب شود، ولی هر عمل و تجربه دوران جوانی و سال‌های بعد او، وی را در روندی مستمر به آگوش اک نزدیک تر می‌کرد و او را در خدمت می‌گرفت. این مرد پادوکی نویسنده ای زیر دست بود. اما او تنها طلایه دار موج نویسنده‌گان اک بود که بعد ها مسیر او را دنبال می‌کردند؛ مسیری که او در مقام ماهانتا، استاد حق در قید حیات روشن کرده بود.

فصل 13

نگه دار پیاده می شوم
یا چه وقت اک راترک می کنید ...



ما در تاریخ تقریباً بی پایان زندگی خود بارها شاهد استقبال از ماهانتا استاد حق در قید حیات و نیز مطروح شدن او بوده ایم . خیانت همیشه از دیدگاه ذهن خرفت م اکمالاً توجیه پذیر می نماید . مثلاً یکی از اقدامات استاد یا مهدیس موجب خشم ما می شود و کوھی بین ما و اک سبز می شود.

پس می گوییم ، هم قطاران ، نگاه دارید می خواهم پیاده شوم ! بیچاره این من ؛ این روح که در اوج بی گناهی با مانعی در راه رویت خدا روبره شده است و بدین ترتیب از فلسفه وجودی خود که نمایندگی سوگمام و همکار شدن با اوست ، غافل می ماند .

" دیگر بار از این ره نخواهم گذشت ، " عنوان شعری پر محتوى از آیوارزیورک است و مضمون آن به این آرزوی روح مربوط می شود که از زندگی خود در زمین - با تمام فراز و نشیب های آن - بیشترین بهره را بر می گیرد . این شاعره آرزو داشت که زندگی کاملاً ثمر بخش شود . او بارقه ای از آرزوی غایی روح را مشاهده کرد و دانست که میراث آن خدمت به خداست ، نه نفس خویش .

در اتخاذ تصمیمات معنوی ، مشکل بیشتر ما در این است که از معیار تجربیات اصیل داده شده محرومیم . بدون چنین معیاری فرمان های ارسالی از روح به ذهن ، در مدار اتصال کوتاه ایجاد می کنند و ما در موقعیتی قرار می گیریم که اگر یکی از اقدامات استاد در معیار تجربیات ما تازگی داشته باشد ، ناپخته از تتویر فرار می کنیم . ما با خاطری رنجیده به سرعت از صحنه می گریزیم و اطمینان داریم که غیاب ما بر استاد یا دیگران اثری عمیق بجا خواهد گذاشت . این یکی از نله های ذهن جمعی است که بیش از همه به خود ما آسیب می رساند .

قضاؤت ما به واسطه ترفندهای گل مخدوش می شود . در یکی از آزمایش های تجاری که چند سال قبل صورت گرفت ، معلوم شد که ارزش های کاذب چه آسان می توانند ما را در دام حماقت اسیر کنند .

جريان از اين قرار بود که سازندگان يکی از پودر های لباسشویی به هر مصرف کننده سه قوطی پودر صابون دادند. يکی از قوطی ها آبی، يکی سفید و ديگري آبی و سفید بود. اما محتوى هر سه قوطی از يك نوع بود. مصرف کنندگان به اين نتیجه رسيدند که محتويات جعبه آبی خيلي ضعيف هستند و محتويات جعبه سفید لباس ها را كاملاً سفيد می کنند، ولی جعبه سفید و آبی دقيقاً جوابگوی نياز هاي آنهاست.

استاد مراقب استهلاک کارمای افراد است، ولی چلا مقداری از آن را خوب و بيشترش را ويرانگر می داند. او مثل مصرف کننده های پودر لباسشویی اينطور نتيجه گيري می کند که متعادل کردن کارمای او امری ضروری است ولی نمی داند که قسمت خوب و بد کارما تفاوتی ندارد و هر دو يك چيز هستند.

نقشه ماها نتا برای آزادی معنوی روح را نمی توان با توجه به واقعیات تشخیص داد. چلایی که تمام علامت های استاد را به غلط تعییر کرده، به گذشته باز می گردد. و به جستجوی کسی می پردازد که راه آسانی را به بهشت به او نشان دهد. بدین ترتیب خیانت مرید به استاد حادثه ای تاریخی است.

کسی چه می داند هنگامی که یهودا به مسیح خیانت می کرد ، چه افکاری در سر داشت.

آیا مسأله برس طمع یا خشم بود یا این تأثیر نیش سخن تندی بود که روزی عیسی به او گفته بود؟ یهودا با خاطر سی سکه نقره، ابديت را قمار کرد و پول را به مصرف خريد زمين رساند. اما هرگز از ثمرة اين زمين متعنم نشد، چون با سر بلندی سقوط کرد و جان سپرد. تلاش برای فرار از استاد ، مشکلی است که به اندازه تاریخ قدمت دارد. این واقعه در روزگاران کهن رخ می داد و هنوز هم همان داستان تکرار می شود.

در اينجا پال تونئیچل به صحنه قدم می گذارد. آشوبگری اجتماعی و غولی معنوی که همه در يك جا جمع شده اند. مردی که به نور حقیقت می درخشد. در میان ما بیگانه است و برای قواعد عزیزی که

ما به عنوان سپر دفاعی در برابر لب تیز حقیقت می‌سازیم، تهدیدی جدی محسوب می‌شود. زندگی خصوصی و عادت او برای کسانی که می‌پنداشتند مرد خدا باید طور دیگری باشد، تکان دهنده بود. ما دوست نداریم بت هایمان پای گلین داشته باشند.

در اوایل سال 1964 گزارشگر یکی از روزنامه های سان فرانسیسکو مصاحبہ ای با پال ترتیب داد. قرار بود این خانم پال را جلوی یکی از فروشگاه های میدان یونیون ملاقات کند، اما فراموش کرد پرسد که چطور باید او را در میان جمعیت بشناسد. برای اینکه کسی بفهمد مرد کوتاه قامت پالتو پوشی که کیف دستی ورقه‌بندیه ای در زیر بغل و کلاه کپی کوچکی بر سر دارد پال است، خلاقیت زیادی لازم بود. پال از یکایک خانم ها پرسید که آیا منتظر او هستند یا نه.

راستش او اصلاً شباهتی به آدم های معنوی نداشت. احتمالاً اگر عیسی بجای او بود، با گام های شمرده و موقدر جمعیت می‌گشت. ولی پال چنین نبود – او با قدم های تند حرکت می‌کرد و عملایی دوید.

پال برای خود صفت "صخره نورد" را دست و پا کرد. او می‌گفت «این شخصیت، آدم ها فرد گرایی است که جدا از اجتماع زندگی می‌کند و نظاره گر و قایع است و با آنها سرگرم می‌شود.» از مردان خدا انتظار می‌رود که در سرنوشت نژاد بشر دخالت کند، نه اینکه دور از همه روی صخره ای بنشینند و در سکوت سرگرم شوند.

پال نمونه هایی از بر چسب های خود را به گزارشگر نشان داد که یکی "مورد تأیید پال توئیچل" و دیگری "جایزه انگور ترش پال توئیچل" بود.

بر چسب تأیید او صرفاً کنایه ای بود که به برنامه "خانه دار خوب" با مجری گری دانکن هانیز اشاره داشت. گردنده‌گان این برنامه تلویزیونی با بازار گرمی، خود را پاسدار غذاهای خوش طعم برای آمریکائیان می‌دانستند. پال بر چسب های خود را برای افراد مشهوری چون النگو روزولت، برخی از سیاستی نویسان مشهور مطبوعات، و خالق کمدی استیو کانیون نیز فرستاد حتی مدیر پیتزا فروشی شیکی هم

از این برچسب‌ها بی نصیب نماند. چه بسا پال روزی به آنجا رفته و پیترایی خورده بود.

مصاحبه یاد شده به ستون‌های یکنواخت روزنامه رنگ و لعب دیگری داد، ولی برداشت کلی گزارشگر نسبت به پال زیاد بودی حرمت گزاری نمی‌داد. از نظر او "صخره نورد" بیشتر آدمی متظاهر و بی خیال بود، و البته شاید زیاد هم بیراه نمی‌گفت.

عکسی که در این مقاله چاپ شد پال را با یک عینک دسته مشکی ته استکانی نشان می‌داد و این برای کسانی که فکر می‌کنند مردان بزرگ الهی بدنی بی عیب و نقص دارند، شوک بزرگی بود. آخر مگر نه اینکه مردان خدا باید از راز بینایی کامل آگاه باشند؟

در آخر مصاحبه دیگری که در سال 1970 صورت گرفت، گزارشگر با احساس متقاوی از پال خدا حافظی کرد. این خانم اطمینان داشت که هرگز کسی پال را بالهجه غلیظ جنوبی اش با رهبر معنوی هزاران نفر از مردم اشتباه نخواهد گرفت. او بیشتر شبیه بانکداران، دندان پزشکان، یا تاجران بود. همین گزارشگر هنگام صرف ناهار با ناباوری متوجه شد که او گوشتش راسته قطعه قطعه شده (کاملاً سرخ شده)، ژله و قهوه تدارک دیده است. استاد معنوی که گیاه خوار نیست باید شارلاتان باشد.

ساینتولوژیست‌ها پال را نامه باران کرده بودند. اعضای پیشرفتۀ ساینتولوژی یا به اصطلاح خودشان "تصفیه شدگان" به او پیشنهاد دادند که در قبال مبلغی هنگفت او را از نظر معنوی ارتقا دهند. پال به هیچ یک از این سخاوتمندی‌ها وقوعی نگذاشت، چون مشکلات آنها از او که "تصفیه نشده" بود، بیشتر می‌نمود. اگر چه پال مدعی بود که چند سالی در کلمبیا در دفتر انتشاراتی ال. ران ها بارد کار می‌کرده، اما هرگز این آدم‌ها توقعی نداشته است. انتساب پال به ساینتولوژی در دوره‌ای که تعلیمات استادی را طی می‌کرده، قصه تلخ دیگری است که برخی افراد آنرا به راحتی هضم نمی‌کنند.

حتی در اک هم نقطه نظرات مطلوب افراد درباره استاد ، با حقایق معنوی درتضاد و این امر موجب تعجب شدید آنان می شود. به عنوان مثال ، سوگمامد به تمام استادان اک قدرت یکسانی نمی دهدن. پال درباره یکی از استادان آلمانی که در اوآخر قرن نوزدهم می زیست و تامکی نام داشت، خطاب به واصلین اروپایی چنین نوشت، « او یکی از استادان خرد پایی اک بود و قدرت محدودی داشت که فقط در حد همان ملت بکار می آمد و از جایگاه مهندس چندان بالاتر نبود!» روح بی تجربه به هر بهانه ای متولی می شود تا اک را ترک کند، بخصوص وقتی که می بیند پاهای استاد هم مثل دیگران گلین است. واصلین راستین اک در مقصد ، یعنی طبقه روح به ماهانتا می گوید ، " نگه دار ، می خواهم پیاده شوم!" " شما کجا پیاده می شوید؟"

فصل 14

قلب زرین



موج عشق اک در سال 1970 وجود مرا متبرک و مرا برای همیشه عوض کرد. این همان تجربه مهیب و خرد کننده خدا شناسی بود. البته در آن هنگام از ماهیت آن مطلع نبودم. اما در سال های بین آن تجربه و سال 1981 که ردای قدرت اک را به تن کردم، قدم به قدم در اقلیم خداشناسی توفیق یافتم و تمام این مراتب کامیابی در همان اولین موج شبدای صدای سوگمامد به جریان افتاده بودند.

وقتی که در یکی از نیمه شب های سرد اوایل بهار ، شبدای دهون مرا تطهیر می کرد، در امواجی خروشان و در هم کوبنده نازل می شد که تحمل صلابت آن برای جسم کارما زده من بسیار دشوار و طاقت فرسا بود. عمل شستشوی شبدای درد و حشتناکی را در وجودم ایجاد می کرد؛ دردی آنچنان نافذ و عمیق که به وصف در نمی آید، دردی که در آن واحد هم وحشتناک و مهیب بود و هم لطیف و دلنواز.

در سال های بعد ، آموختم که چگونه مجرای درونم را به گونه ای بگشایم تا عشق اک به اراده خودش وارد شود. حالا دیگر لازم نیست منتظر موقعی باشم که گرفتاری ها و آلام زندگی به تدریج مرا نرم کنند تا صدای خدا بتواند با شکوهش در وجودم سرازیر شود.

اینک هر وقت با استفاده از این روش سری به آن اجازه ورود میدهم، از راه می رسد. این موج ، آرامش شفا و شعف را به همراه می آورد. حالا می دانم کسی می تواند "مست خدا" شود که قادر به نوشیدن شهد عشق خالص خدا باشد.

قلب زرین همان "دل شیدا" است که پال توئیچل در فصل دل عاشق از کتاب بیگانه ای بر لب رودخانه از آن صحبت کرده است. جوینده و دختر به آهستگی در ساحل رودخانه قدم می زند. جوینده نظر کرده و زیبایی خدا را در محبوش می بیند و با شگفتی می پرسد ، « آیا می توان گفت که جستجوی خدا همان جستجوی دو روح الهی از برای یکدیگر است؟»

رباز ارتارز از میان درختان ساحل رودخانه ظاهر می شود ، « می دانی که بزرگترین ویژگی خدا عشق است؛ چرا که عشق برترین و

اعلیٰ ترین آفرینش است . کیفیات مقدس الهی به سان نور پرتو افshan خورشید صبحگاهی به واسطه عشق می درخشد.

« عزیزان من، این راز مقدس را در گوشنان نجوا می کنم. » و چنین ادامه می دهد ، « اگر عشق را بی وقه به دل هایتان راه دهید ، همه چیز را به خود جذب می کنید. »

ربازارتارز در واقع به جوینده و معشوق او می گفت که عشق ابتدا در قالب انسانی به قلب الهام می بخشد. عاشق مایل است به معشوق و آرمانهای انسانی خود خدمت کند. با این کار ، « قلب به واسطه ایثار گری تصفیه و تزکیه می شود و عشق وجود تو را تصاحب می کند. » پال در سال 1957 متن دست نویس بیگانه ربازارنویسی کرد. او در آن زمان دلبسته زنی بود که امید داشت در رسالتش با او همراه باشد پال این زن را هنگامی ملاقات کرد که در معیت ربازارتارز به عالم درون سفر کرده بود و همین ملاقات الهام بخش حکمت شعر گونه ارزشمندی بود که بیگانه ای بر لب رودخانه نام گرفت .

قلب زرین سر شاراز عشق خداست و به گمگشتگان ظلمت آگاهی انسانی با شفقت می نگرد.

اما معلمین کادبی که ادعا می کنند تنها خود راه حقیقی خداشناسی را می دانند، به وفور یافت می شوند. این آموزگاران دروغین در تمام عوالم تحتانی به فعالیت مشغولند. آنان عموماً نظریه پرداز اینی هستند که درباره راه های منتهی به خدا برای مردم موعظه می کنند. اما تا کسی به این سفر نرفته باشد، چطور می تواند از آن سخن گوید؟

شبی ماهانتا ، واژی تصمیم گرفت در یکی از سخنرانی های طبقات درون شرکت کند . عنوان این سخنرانی " میان بری به مراتب خداشناسی " بود. سخنران مردی مو سرخ با شانه های پهن و قدیک صد و هشتاد سانتی بود. او سخنرانی خود را بیست و پنج دقیقه زودتر شروع کرد، چون می دانست که جویندگان حقیقت زودتر از موعد بیرون از سالن صف کشیده اند و اگر زودتر شروع کند می تواند به نگهبان دستور دهد که به متاخرین اجازه ورود ندهد و این شامل

ماهانتا هم می شد؛ البته در صورتی که گذارش به آنجا می افتاد. با این ترفند او می توانست از مطالب به طور سرسی بگزند و ناچار نباشد به کسانی که واقعاً از حقیقت زنده آگاهند توضیحی بدهد. سخنران مایل نبود ماهانتا وارد شود و بازی حقیر و فریب آمیز او را بر هم زند. ولی نگهبان سالن از دوستان قدیمی واژی بود و استاد را به سالن راه داد.

وقتی ماهانتا وارد شد، سخنران جمله اش را ناتمام گذاشت. استاد هنوز مراقبه ای که چند دقیقه قبل از رسیدن داشته، در اندیشه بود. مرد مو سرخ که از حلقه قدرت خود نیرو می گرفت، ماهانتا را با خاطر تأخیر سرزنش کرد. ولی ماهانتا دلیلی نمی دید تا بر سر مسئله کوچکی مثل شروع زود هنگام سخنرانی با او مجادله کند.

او آمده بود تا مطمئن شود که تعلیمات قلب زرین به درستی اشاعه می شوند. سخنران صندلی ها را به طرز عجیبی چیده بود و روی حضار به سمت دیوار جانبی بود و سخنران در پهلوی آنان ایستاده بود. ماهانتا، استاد درون با خونسردی صندلی خود را برگرداند و رو به سخنران نشست. نفر پهلوی او هم بدون اینکه بداند چه کسی را در کنارش نشسته همین کار را کرد و در همین حال از استاد پرسید، «چه چیز سبب این خونسردی عمیق شماست؟» از آنجا که چشم معنوی این مرد باز بود به راحتی می توانست وضعیت الهی ماهانتا را تشخیص دهد.

در این هنگام تمام حضار صندلی خود را به طرف سخنران برگردانده بودند که می خواست با نظریه پردازی های خود از خداشناسی بگوید. او بسیار معذب بود، چون مردم چشمان او را می دیدند. او بار دیگر سعی کرد ماهانتا را ریشند کند، ولی به سر جایش نشانده شد.

ماهانتا گفت: «اگر حرفی برای گفتن داری، بگو.»

مرد با عصبانیت سخنان خود را قطع کرد و رفت، چون تحمل کلام زنده یا ماهانتا برای متظاهرین کار ساده ای نیست.

حضور با دیدن آگهی های پر طمطراء سخنران در روزنامه های محلی ، به آنجا آمده بودند، ولی وقتی سخنان او را با حضور ماهانتا مقایسه می کردند، حتی سایه کمرنگی از حقیقت را هم در گفته هایش نمی یافتد. این نکته ای بود که همه متوجه آن شدند.

گروه دیگری از معلمین دروغین که مدعی خداشناسی هستند، آزمون برآه می اندازند و بابت نشانه های خداشناسی و معرفی آن به مردم مبالغ هنگفتی را به جیب می زند. اینان می گویند که چه کسی به خداشناسی نزدیک و چه کسی از آن دور است و اصرار دارند که مدت های مديدة در این مورد مطالعه و تحقیق کرده و متخصصین فن هستند. اما تا کسی به روشن ضمیری الهی نرسیده باشد، چطور می تواند از آن صحبت کند؟

هر چه به اقیانوس عشق و رحمت نزدیک تر شوید، بیشتر به قلب زرین مبدل می شوید. پال تا سال 1957 که به خداشناسی رسید، سال های بسیاری را در دل شکستگی و اندوه سپری کرد. حتی بعد از خداشناسی هم زندگی او را چنان فشرده و درهم کوبید تا افکار و عواطفش برای احراز مقام ماهانتا ، استاد حق در قید حیات در سال 1965 کاملاً آماده شود.

تمرینات معنوی اک راه دستیابی به قلب زرینند. وقتی آن را از آن خود سازید، دیگر هرگز مثل گذشته نخواهد بود و در همین زندگی به آزادی معنوی دست یافته اید.

فصل 15

گھوارہ معنوی



«گهواره معنوی» جایگاه کسی است که خود را با معیار گذشته مورد قضاوت قرار می‌دهد.

هدیه الهی را تنها هنگامی می‌توان در یافت کرد که قلب خالص و نرم، و ذهن از تردیدها و هراس‌ها رها شده باشد. مشکل برخی از واصلین ناشی از این واقعیت است که آنان در زمانی اکنکار را پذیرفتند که پال توئیچل استاد حق در قید حیات بود. در آن هنگام تجربیات این افراد که در طریق اک نو پا بودند، بیشتر از عوالم تحتانی نشأت می‌گرفت. این نوع رجعت به خویشتن از اهمیت برخوردار است، چون فرد را در کانون فعالیت قرار می‌دهد در حالی که او در مقام ناظر عمل می‌کند.

برخی از این اقبال برخوردار بودند که مستقیماً با پال سرو کار داشته باشند. گاهی استاد حق در قید حیلت برای بیدار کردن چلا، سؤالی هدف دار را مطرح می‌کنند. یک بار پال از واصل جوانی پرسید: «آن زندگی را به یاد داری که ما با هم بودیم؟» البته آن خانم چنین چیزی را بیاد نداشت و بدون هیچ ثمری تلاش کرد تا گذشته ای را بیاد آورد که در آن مشتاق بود برای رسیدن به خداشناسی یکی از استادان اک را بیابد. سوال پال سال‌ها ذهن او را مشغول کرد و به عنوان بذر مراقبه سرانجام او را به آزادی روح رساند.

در 1971، هنگامی که استاد حق در قید حیلت تازه ای ردای معنوی را به تن کرد، واصل 2 لین اولیه با تردید مواجه شدند. چرا تجربیات درونی آنان دیگر مثل دوران پال نبود؟ یکی از دلایلی که آنان در نظر نمی‌گرفتند، پیشرفت‌های معنوی خودشان در طول این سال‌ها بود. برخی به جای در نظر داشتن ماهانتای بلا تغییر، سرسپرده شخصیت استاد حق در قید حیات شدند. این پریشانی و عدم تعادل ذهنی که بخارط ظاهر استاد تازه بوجود آمده بود، به طور طبیعی آنان را در عالم اندیشه به طفویلت معنوی سال‌های گذشته باز گرداند. آنان در نومیدی کامل فکر می‌کردند مکافات فعلی نسبت به تجربیات معنوی گذشته از شکوه کمتری برخوردار است.

در کتاب نی نوای الهی (در ایران به نام ندای الهی به چاپ رسیده است) پال تولیچل می نویسد: « انسان در ابتدا کودکی جوینده است. بعد به جوانی مبدل می شود که همه جا در پی خدا می گردد، به جز جایی که باید او معلم خود را می یابد، مرید می شود و سرانجام خود به استادی می رسد. »

با پیش رفتن روح در عالم الهی و نزدیک ترشدن آن به قلمرو خالص خداوند، تجربیات شکوهمند قطع می شوند و نور و صوت بیشتری جایگزین آنها می شوند.

اکثر و اصلین اک از پلی که استادان حق در قید حیات و جانشین او را به یکدیگر متصل می کند، به سهولت عبور می کنند. آنان تمام تر دیدهای ذهنی خود را کنار می زنند و دل هایشان خالص و نرم باقی می ماند. تنها سرسپردهگان و کسانی که تردیدها ، شهوت ها و ناخشنودی ها را از خود دور می کنند می توانند هدیه الهی را دریافت کنند.

اخیراً نامه ای در یافت کرده ام که نویسنده آن چنین اعتراف می کند ، « وقتی که به این طریق هدایت شدم ، واقعاً شکاک بودم . . . تا این که در عالم درون به اولین تجربه نایل شدم. حالا می دانم که این همیشه طریق من بوده و خواهد بود. »

وقتی برای قدم گذاشتن به عالم درون خود جرأت بیشتری بیابیم، بتدریج کیفیت رویاهایمان تغییر می کند. زندگی ایجاب میکند که روح در هر لحظه به جلو یا به قهقرا رود. هیچ چیز ثابت و ساکن نیست.

مدتی قبل یکی از اکیست ها خواهان کمکی ویژه شد تا بتواند رویاهایش را بخاطر بسپارد. او می نویسد: « از آنجا که نامه خرد تو را چند ماهاتما پیش خواندم، برای به یادآوردن رویاهایم تلاش بیشتری صرف کردم.

درست همانطور که گفته بودی ، پیشرفتم واقعاً قابل توجه بوده است. حالا نسبت به گذشته دریادآوری رویاهایم پیشرفت زیادی کرده ام . . . تو کاملاً حق داشتی چون معمولاً پرده ای رویاهای ما را تیره و تار

می کند یا کاملاً آنها را از خاطر می برد.» از وقتی که او خود را بروی هدایت جریان مسموع حیات یا اک گشوده ، هشیاریش افزایش یافته است.

هیچ کدام از استادان اک به واصل نمی گوید، «بیا تو را دوباره در گهواره بگذارم!» آیا جوجه می تواند دوباره به تخم بازگردد؟ در روند شکوفایی معنوی ، بافت دنیای درونی ما ابعادی تازه به خود می گیرد و ما هم باید به تبع آن متحول شویم.

عاشق صدیق خداوند مستمرآ در معرض آزمون ها و ارزیابی های تازه قرار دارد، ولی سرانجام به تقدیر خود جامه عمل می پوشاند و به صف استادان نظام باستانی وایراگی می پیوندد. هر کدام از این استادان بزرگ اک، به وقت خود با همین آزمون ها دست و پنجه نرم کرده اند.

فصل 16

روش تنظیم دفترچه معنوی



در این مقاله شیوه نگرش تجربیات معنوی و نحوه ثبت آنها را در دفترچه روایاها مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آدمی می‌خوابد تا روح موقعتاً بدن را ترک کند. بعضی از محققین معاصر که درباره روایا مطالعه می‌کنند، می‌پنداشند که خواب انسان در اکثر موارد در 60 الی 90 دقیقه اول بدون روایاست که این زمان را به آهسته شدن امواج مغزی منسب می‌دانند. آنان معتقدند که این وقفه بدون روایا در مرحله بعدی جای خود را به مقطع کوتاه تری می‌دهد که همان روایابینی فعالانه است.

اما در هردوی این مراحل روح در عوالم نهان خود به سر می‌برند و در آنجا سر گرم بررسی و طبقه بندی تجربیات روز قبل و یا قفن راهی برای حل کردن مشکلات جاری خود است.

ما به افرادی که نه تنها روایاهاشان را بیاد می‌آورند، بلکه از آنها در اکتشافات تازه علمی استفاده می‌کنند، رشک می‌بریم. اینان محققینی هستند که در حل مسئله ای پیچیده به بن بست رسیده اند و در روایا سر نخی برای غلبه بر آن می‌یابند.

فردیش ککول اشترادونیتس شیمی دانی آلمانی بود که کمترکسی نام او را شنیده است.

یکی از روایاهای او به کشفی منجر شد که امروزه به میزان وسیعی مورد توجه عموم است. در سال 1865 او طی ساعتی متدامی تلاش می‌کرد تا ساختمان مولکولی بنزن را کشف کند. این یکی از اسرار علم بود. شبی در خواب روایابی دید که در آن ماری دم خود را به دهان برد و همین تصویری باعث کشف حلقه بنزن شد. امروزه از این ماده در تولید رنگ، حلال‌ها، و پلاستیک به وفور استفاده می‌شود.

در میان ما کمتر کسی مخترع است. ولی هر یک به نحوی با مشکلات خود دست به گریبانیم. درست همانطور که ککول فون اشترادونیتس با کمک روایا بر مانعی در تحقیقات خود فائق آمد. ما هم قادریم به همین ترتیب مشکلاتمان را حل کنیم.

به جای اینکه با حمله همه جانبیه به جهان رویا خواب و خوراک را بر خود حرام کنید ، در ابتدا فقط کمی توجه را به آنها معطوف کنید . به جای اینکه از امروز تا ابد هر روز رویا هایتان را بنویسید ، یکی از روزهای هفته را که در آن احتمال فراغت بیشتری هست انتخاب کنید. می توانید ابتدا به رویایی یک چرت کوتاه توجه کنید . هر وقت احساس خستگی می کنید، ساعت را برای بیست دقیقه بعد تنظیم کنید و دفتری را در دسترسitan قرار دهید . توجه خود را به ماهانتا ، استاد حق در قید حیات معطوف کنید ولی این کار را به آرامی و با ملایمت انجام دهید ؛ یعنی او را فقط در نظر داشته باشید.

حالا به خود بگویید که چرتی آرام خواهید زد و تذکر دهید که پس از بیداری اندکی از وقایع جهان ها ای دیگر را به خاطر خواهید داشت و سپس بخوابید.

وقتی که زنگ ساعت به صدا در آمد هر چه را که بخاطر دارید، بنویسید . مهم نیست که چقدر احمقانه می نماید به و وقت مناسب خواهید توانست مطالعه رویاها را توسعه دهید، چون این روش حتی در منازل شلوغ هم عملی است.

اولین قاعده در تنظیم دفترچه رویا ساده نویسی است . نوشتن مطالب پیچیده به زبان روزمره کار دشواری است . ممکن است رویا حاوی جزئیات فراوانی باشد که باعث انحراف شما از نکته اصلی شوند.

برای حل این مشکل ، رویا را به طور کامل بنویسید و بعد آنرا کnar بگذارید . در پایان ماهانتا آن دسته از تجربیات درونی را که بر جسته تر بوده‌اند مرور کنید و آنها را بصورت چکیده در آورید. فکر کنید که یکی از ویراستاران مجله ریدرز دایجست هستید . بهترین تجربیات و مکاشفات خود را – در صورتی که وجود دارند – جمع آوری کنید و آنها را در گزارش واصل برای استاد بفرستید . این راهی آسان برای استهلاک کارما است.

دفترچه رویای شما نقشه ای است که وقایع زندگی معنوی خود را در آن ثبت می کنید . با گذشت زمان به تدریج متوجه ساختاری می شوید

که نشانگر روش خاص شما در مناظر و تجربیات رویا است . بدین ترتیب می توانید ره یاب یا کاشفی در بهشت های الهی باشید . دنیوی ترین کمک رویا میتواند به امور مالی مربوط باشد . شخص در رویا یک گاو میش دید . او با توجه به رویاهای قبلی خود نتیجه گرفته بود که گاو میش نماد بازار بورس سهام و نشانه ترقی نرخ اوراق بهادر است . اما در این رویا گاو میش ساکن و بی حرکت بود . بنا بر این آنرا به رکود موقتی بازار بورس تعبیر کرد ، نه سقوطی بزرگ در ارزش اوراق . چند روز بعد روند ترقی سهام دوباره شروع شد . علاوه بر اینها دفتر رویا می تواند نسبت به خطری قریب الوقوع هشدار دهد . شاید این هشدار توجه فرد را به مراقبت و جمع کردن حواس معطوف کند و بر خلاف انتظار معمول در مورد اسمی و چهره های مقصرين سکوت کند . این شکاف آشکار اطلاعاتی در رویا ، دل بر سهل انگاری نیست . ماهانتا ، استاد حق در قید حیات تنظیم کننده جهان رویای اکیست است . او اطلاعات کافی را در اختیار رویاگر قرار می دهد تا در صورت تمایل ، خودش آنرا تفسیر کند . در غیر اینصورت رویا گر کورکورانه به رویا هایش اعتماد کرده و بهره چندانی از آنها نخواهد برد . او خود مسئول بر قراری ثبات در جهان های درون خویش است . چون خودش دانسته یا ندانسته به دیگران اجازه می دهد آن را پریشان کنند .

رویاگری صحنهای از آینده خود را در عالم اثیری دید که در آن تماسحی او را تعقیب می کرد . این تماسح چاق و چله دو مترين را یک نفر با طنابی بلند به کمرش بسته بود . او برای فرار از این خطر به آسمان پرواز کرد و بر فراز مزارع و جنگل ها اوچ گرفت . ولی تماسح همچون موجودی شرور در آنسوی طناب بدنبل او می آمد . رویا گر قدرت پرواز خود را ذخیره می کرد و این موجب می شد که خزنه در حملات هوایی خود فرصت مانور داشته باشد . او مثل هوایی شکاری در جنگ های هوایی بود و با فیفاج های

پیچیده از تماسح فاصله مناسبی گرفت تا بتواند گره طناب را باز کند و سپس شاهد سقوط مرگبار تماسح شد.

معنی رویا این بود : شخصی در زندگی روزمره قصد داشت او را درگیر مسئله ای کند که به خود انهدامی او می انجامید . به رویاگر هشدار داده شد که ، « مراقب باش . این مسئله تو را از پای خواهد انداخت . » او با توجه به اطلاعات زیادی که از شیوه های طفره رفتن داشت برای خود فرصتی ایجاد کرد تا بند هایی را باز کند که او را به آن مسئله گره زده بود . این رویا حاوی اطلاعاتی مختصر و مفید بود و او با در پیش گرفتن اقدامات تدافعی بر توطئه ای فائق آمد که چند روز بعد آشکار شد .

معنای رویایی بعدی کمی پیچیده تر است . پیام این رویا به مشکلاتی مربوط می شد که در اثر سقوط از آگاهی برتر و پرداختن به زندگی روزمره ایجاد می شوند ، رویاگر بالای برجی بلند بود . در یکی از دفعاتی که او در حال پایین آمدن بود ، طناب ایمنی دور کمرش به پیش پیچیده و او را بین زمین و آسمان معلق کرد . او نومیدانه نزدبان برج را گرفت و سرانجام توانست با تصحیح موقعیت خود به سلامت به زمین برسد .

این یک رویایی معنوی بود . عناصر موجود در این رویا از منطق معمول سایر رویاهای پیروی نمی کنند ، ولی رویاگر متوجه شد که باید مراقب باشد او نباید به کسی اجازه می داد که وقتی در وضعیت آگاهی برتر قرار دارد ، غافلگیریش کند . چنین مشکلی می توانست دنیای او را زیر و رو کرده و احتمالاً موجب نابودی او شود .

برخی از افراد هم نمی توانند رویاهایشان را به یاد آورند . اما وقتی زمان مناسب فرا رسد ، این افراد هم میتوانند با یاری ماهانتا تجربیاتی را با خاطر آورند که ار ارزش معنوی برخوردار هستند .

در پایان نتیجه می گیریم که دفترچه رویا نقشهای معنوی یا بایگانی سفر های شما به سرزمین های دور است . این سفر شما را در درک

عمیق تر قوانین زندگی یاری می کند و در این گذر به فهم غنی تری از عشق دست می یابید؛ زیرا عشق اصل عالمگیر اک است.

اینک زمان تنظیم دفترچه رویا فرا رسیده است.

فصل 17

رویاگر مقدس

Youth in ECK



سامان گرفتن زندگی درونی رویاگر زمانی آغاز می شود که او تعليمات اک را پیش می گیرد . با ورود ماهانتا، صحنه عوالم پنهان رویاگر زیبا می شود. ماهانتا با بهره گیری خلاقانه از رویاها ، بارهای کارمارا از دوش رویاگر بر می دارد.

یکی از دلایل معمول در ناکامی افراد در تعليمات اک این است که آنان اهداف دون پایه معنوی را بر خود می پذیرند که عبارتند از ؛ التماس به درگاه خدا برای تدرستی ، ثروت بیشتر ، یا ازدواج که صرفًا امیال مربوط به آگاهی انسانی هستند. تنها چیزی که برای روح سودمنداست، بازگشت آن به سوی خداست. استاد حق در قید حیات نزدیک ترین راه بازگشت به اقیانوس عشق و رحمت را نشان می دهد . او در سخنان مستمرًا به معبد درن اشاره می کند که محل ملاقات ماهانتا و چلاست. در نامه خانمی از اهالی فیلیپین که بابت پاسخ استاد حق در قید حیات سپاسگزاری می کرد، می توان به رابطه استاد درون و بیرون پی برد. او می نویسد ، « حوالی تاریخ پست نامه تو در عالم رویا هم نامه مشابهی از تو دریافت کردم که الان تنها چند جمله آنرا بیاد دارم، اما همینقدر می دانم که اطمینان زیادی به من بخشید».

رویا از ابزار آموزشی بخصوصی برخوردار است که قابلیت سازگاری با دیسکورس های اک را در آن ایجاد می کند این ابزار فرصتی فراهم میکند تا رویاگر برترس و تردیدی فائق آید که معمولاً در مراقبه او را فلچ می کند. بدین ترتیب او می تواند به استاد خوش آمد گوید؛ یعنی همان کسی که او را به مراتب رفیع بهشتی می برد . وای گورو در هنگام وصل پیوندی سری را بین خود و اکیست برقرار می کند . استاد حق در قید حیات موانعی چون ترس ، افسردگی و تنها یکی را با ملایمت از سر راه بر می دارد . بدین ترتیب آگاهی چلا برای دریافت مقادیری از نور و صوت گشوده می شود.

ترس از مرگ به وسیله رویا هارنگ می بازد . اکیستی از منطقه دریاچه های پنجگانه ایالات متحده می نویسد ، « یکی دو شب قبل رویایی دیدم . . . در ارتباط با ترس از مرگ . با استاد درون کنار

آتشی در کمپ نشسته بودم . از او پرسیدم ، " آیا روح پس از مرگ جسم باقی می ماند؟ " در همین موقع آتش شروع به حرکت کرد تا به زیر من رسید و بدنم را کاملاً سوزاند . وقتی بدنم کاملاً سوخت و خاکستر شد، هنوز من آنجا حضور داشتم . " این فرد به واسطه تجربه شخصی و عینی متوجه شد که روح جاویدان است و آغاز و پایانی ندارد .

رویاگر در قلمرو رویا بارها با ترس رو به رو می شود. خانمی در رویا در انبار زیر زمین موزه ای گم شده بود که نشانگر زندانی شدن روح در عوالم مادی است، او سرانجام موفق شد از آنجا خارج شود و به سوی درب اصلی ساختمان برود . در همان لحظه گرددبادی افق را تیره و تار کرد . سپس نوری سفید مثل صاعقه به طرفش شلیک شد که در مقایسه با گرد باد وحشت بیشتری ایجاد می کرد . او به خواندن ذکر ادامه داد و ترسش از صاعقه که اینک به آهستگی در هاله اش محو می شد، به کلی از بین رفت . گرد باد هم کاملاً فراموش شده بود . راه چیرگی بر مرگ، تسلیم به روح الهی است . رویایی از این دست موجب استقرار قوای کافی برای مواجهه با سایر آزمون های روزمره می شود.

مضمنون ترس مکرراً در رویاهای ظاهر می شود. چلایی از اهالی غرب ایالات متحده در رویا خود را در محاصره گله ای از گرگ ها دید و تقاضای کمک کرد . در این هنگام صدایی مثل باز شدن چوب پنبه بطری شنید . گرگ ها زوزه کشان فرار کردند . سپس چهره وازی ، استاد رویا بر پرده ذهنی او نقش بست و این به درکی بسیار مهم منجر شد: همیشه به یاد داشته باش که اک را به کمک بخوانی . و اما استاد درون کیست؟ فقط و فقط اک ؟ قدرت الهی در قالب سفیر روحی ریخته می شود که رویاگر با او تفاهم زیادی دارد.

سمینارهای اک در برقراری خط ارتباطی درونی بین استاد و چلا مؤثرند. در یکی از سمینارهای منطقه ای اکنکار که در گرینزبوروی کارولینای شمالی برگزار شد، شخصی تعریف می کرد که چند ساعت

زودتر به محل رسیده بود - اما در عالم رویا، پیامی دریافت کرده بود بدین مضمون که استاد حق در قید حیات مایل است با او ملاقات کند . این فرد برای رسیدن به محل سمینار با هزار و یک مشکل مواجه شده بود . در واقع قبل از این ملاقات لازم بود تا بار کارمای او مستهلک شود . او حیران شده بود و فکر می کرد شاید این همه مشکل نشانه عدم شایستگی او در پاسخگویی به ندای استاد است . ماهانتا نگرانی او را با این جمله رفع کرد، « عجله نکن» پس از رفع موانع ، او آماده بود تا استاد نور بخش را ابتدا در رویا و اندکی بعد در بیداری ملاقات کند . برای استاد بیرونی چندان ضرورتی ندارد که در سمینار ها با همه دست بدهد . پر منفعت ترین ملاقات ها با استاد درون صورت می گیرد؛ خواه در مراقبه یا رویا تفاوتی ندارد.

استاد رویا که همان استاد درون است ، این توانایی را دارد که ادراکات برجسته را به هشیاری رویاگر منتقل کند . در مثال زیر یکی از اکیست ها به خاطر این سوء ظن خشمگین شده بود که مبادا یکی از مهدیس ها توصیه کرده باشد که نام او از فهرست دریافت کنندگان وصل حذف شود . او افکار خود را در رابطه با این بی عدالتی معنوی با دوستی در میان گذاشت و دوستش مطلب را به مراقبه برد . یکی از استادان ایک در رویا ظاهر شد بستهای را به این خانم داد که در کاغذ کادویی پیچیده بود . رویاگر که فکر می کرد استحقاق آنرا ندارد از پذیرفتن آن امتناع کرد .

استاد می خواست بگوید که وقتی کسی سعی کند نعمتی را از کسی دریغ کند ندانسته تنها جعبه ای خالی را دریغ کرده و بدین ترتیب خطر از دست دادن نعمت را برای خود خریده است . روح الهی را نمی توان اغفال کرد . دوست او در واقع بخاطر نداشتن خویش انتظاباتی از دریافت وصل محروم شده بود . روح الهی حقیقت وقایع را می داند . وقتی که ما سوء ظن های خود را تسلیم ایک کنیم ، ایک غائله را به سود همگان حل و فصل می کند .

اکیست یاد شده اینک بر قابلیت های خود تسلط یافته و می تواند با گذر

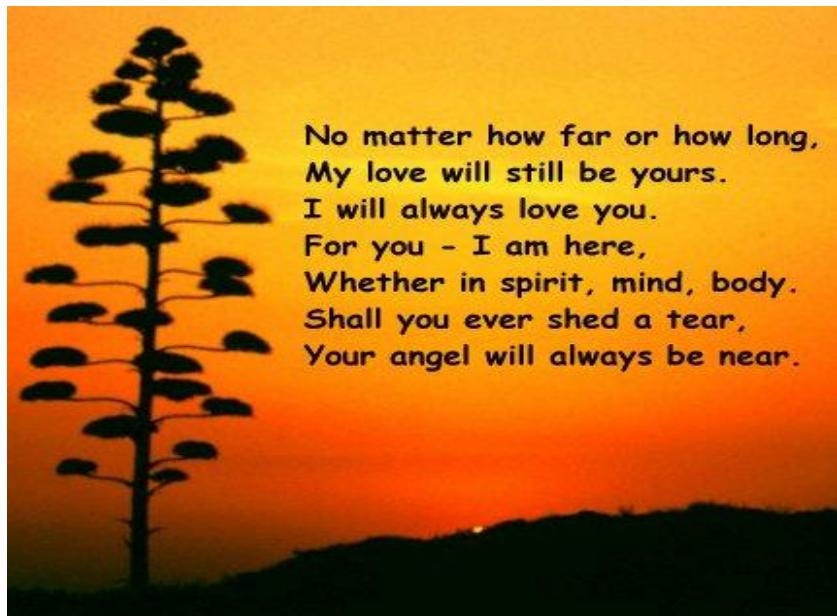
به عوالم دیگر ابزار مؤثرتری برای روح الهی باشد. اکیستی خود را مأمور ابلاغ پیام اک به غیر و اصلین کرده بود. او در رویایی از این امتیاز برخوردار شده بود که اک را به دوستان نزدیکش معرفی کند. این دوست قبلاً به طریقی با نقش کارما و دلایل واقعی ممارست روح در این عالم آشنا شده بود.

دو روز بعد همین دوست چار مصدومیت وخیمی شد ، ولی قبل از در عالم درون به علت این کارما پی برده بود . از سوی دیگر دوست اکیست او از این اندیشه که روح الهی به او اجازه داده بود تا پیام آور آزادی معنوی باشد، تسلی می یافت.

هر شب چشم انتظار لحظه خوابیدن باشید، چون من در عالم رویا شما را ملاقات می کنم. از ساعات روز که در آن می توانید اصول اک را عملاً به کار بندید لذت ببرید، چون خالق جهان های شما کسی جز شما نیست.

رویاگر مقدس از جاده زندگی خود بر ساحت مقدس گام می نهد.

فصل 18

کلامی درباره مواد مخدر

No matter how far or how long,
My love will still be yours.
I will always love you.
For you - I am here,
Whether in spirit, mind, body.
Shall you ever shed a tear,
Your angel will always be near.

جای بسی خوشوقتی است که استاد حق در قید حیات از جانب معتادان تقاضای ورود به اک را دریافت می‌کند.

استاد اک به خوبی واقف است که تمام مواد مخدر ، به غیر از آنچه توسط پژشک تجویز می‌شود ، مصرف کننده را به مراتب تھاتی ، مخرب و تنزل آور شهوت می‌کشاند که به گفته شریعت - کی - سوگمامد یکی از نفسانیات پنجگانه است. این تساهل به مرور معتاد را تا سطح آگاهی حیوانات پایین خواهد آورد.

در خلال دهه شصت و اوایل دهه هفتاد ، میزان نفوذ مواد مخدر در آگاهی بشر به حد رسید که معتادان فکر می‌کردند باید غیرمعتادان را با این مواد آشنا کنند. یکی از سرگرمی‌های مرسوم در میهمانی‌ها این بود که غذا یا نوشابه بعضی از میهمانان را به مواد مخدر آلوده می‌کردند تا کاری کنند که میهمان معذب به اصطلاح " خودمانی " شود.

در آن دوران دانشمندان علوم پزشکی تازه متوجه خطرات ذهنی مواد مخدر شده بودند.

آن ایام روزگار بی خیالی بود و مصرف مواد مخدر به میزان خطرناکی در میان جوانان و سربازان گسترش یافته بود . هیچ کس متوجه نبود که نتایج چنین رفتاری بوسیله ارباب مخوف کارما به حساب کارمیک آنان افزوده می‌شود.

مدخله در آگاهی دیگران برخلاف میل آنها، تخطی معنوی خطرناکی است و این شامل مواردی هم می‌شود که کسی را بر خلاف میل خودش بوسیله فشارهای روانی به مواد مخدر آلوده کنند.

نویسنده نامه زیر در اثر اولین تجربه مصرف ال . اس . دی دچار افسردگی ذهنی شده و تقاضای کمک کرده است : « روزی مرتکب عملی شدم که به شدت موجب پشیمانی من است. من به مصرف یکی از مخدرهای توهمند زان دادم . واقعاً نمی‌دانم چرا این کار را کردم. به نظرم می‌خواستم همنگ همکلاسی هایم شوم . به هیچ وجه از عواقب آن مطلع نبودم. کاش هرگز چنین کاری نکرده بودم . این عمل

تأثیرات بسیار نا مطلوبی روی من داشته و نمی دانم چقدر می توانم تحمل کنم.

به گمانم در آستانه جنون هستم . » ال . اس . دی افکار این خانم را به خودکشی سوق داده بود.

اگر کسی آنقدر احمق باشد که دیگری را به مواد مخدر آلوده کند، باید در زندگی های متواالی با قربانی متناسخ شود تا آثار این اعتیاد کاملاً از بین برود ، در این مدت ماهانتا در خواست های او را برای صعود به عوالم برتر نادیده می گیرد، تا وقتی که آخرین ذرات این دین ادا شده باشد.

مواد مخدر به بافت های جسمی، عاطفی و ذهنی قربانیان این دام حمله می کنند و در نهایت کالبد های یاد شده را نابود می سازد. یکی از آثار این مواد که در امور شغلی ظاهر می شود ، عدم تمرکز و ناتوانی در تصمیم گیری منطقی است.

ذهن دار ای چهار بخش یا رکن مجزا است . رکنی که از همه بیشتر آسیب می بیند به نام بودهی مشهور است . این رکن ابزار تفکر ، تشخیص ، تمایز و قضاوت است . اکیستی که از مصرف مواد مخدر اجتناب می کند، غالباً در رقابت شغلی با همکاران معتاد خود از توانایی بالایی برخوردار است.

هدف اک حفظ فردیت انسان است که نهایتاً به آزادی معنوی میانجامد فرد معتاد هاله خود را بر روی موجودات مراتب اثیری می گشاید و چه بسا تا وقتی که تحت تأثیر مواد مخدر قرار دارد ، از پیروی طریق اک محروم باشد.

خانمی تعریف می کرد که در یک پارتی در نوشیدنی اش ال.اس.دی ریختند . مسببن این شوخی رشت می خواستند او را از لفاف خود خارج کرده، به مرز خود انهدامی بکشانند. مداخله ماهانتا ، استاد حق در قید حیات او را از دهليز های گمراه کننده و پیچ در پیچ دوزخی نجات داد که به خودکشی اش منتهی می شد. اک به ترتیبی بر جسته و آشکار جلوی این نیت شوم را گرفت . ماهانتا تا چند سال پس از این

واقعه او را در طبقات درون ملاقات می کرد تا صدمه وارده به کالبد عاطفی و ذهنی او را به تدریج مداوا کند.

بد نیست خواننده در اینجا توجه کند که انتخاب بزهکارانی روانی به عنوان دوست، برای این زن چه عواقبی را بدنبال داشته است. هر یک از این دوستان بعداً به طرز فجیعی مردند. یکی از آنان هنوز زنده است، ولی به گفته پزشکان به بیماری کشندهای مبتلاست. از سوی دیگر، اکیست یاد شده با حمایت ماهانتا سلامتی خود را بازیافته است. غالباً وقتی نامه کسی را روی میزم می بینم که اکنکار را پذیرفته ولی مواد مخدر هم مصرف می کند، نامه ای می نویسم و او را از ادامه مسیر اک باز می دارم، تا وقتی که بتواند از این ابزار مخرب گل یا قدرت منفی دست بردارد.

او نمی فهمد که این تعلیق از روی محبت و توجه به قانون معنوی اک صورت گرفته است. سرنوشت هر کسی که در عین انجام دادن تمرینات معنوی اک با مواد مخدر سرو کار دارد، عقب افتادگی و حشتناکی از شکوفایی معنوی است. بگذارید او اول عادت خود را ترک کند و معلوم شود که از عنصر ضروری خویش انطباطی برخوردار شده، و آنگاه دوباره به استاد حق در قید حیات متولّ شده و برای ادامه طریق اک درخواست اجازه کند.

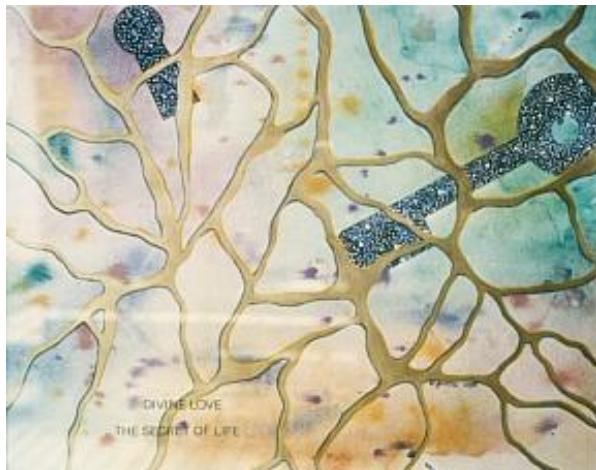
هر قدر هم که مواد مخدر جذابیت داشته باشند، مصرف کننده را بالاتر از مراتب تحتانی طبقه اثیری نخواهند برد؛ رسیدن به خداشناسی که جای خود دارد. این افراد به اک تعلق ندارند، چون هم به خود و هم به اطرافیان خود آسیب می رسانند.

این مقاله هشدار جدی درباره خطرات مواد مخدر به سر سپردهگان خداست. اگر واژه های مناسبی می یافتم با لحن بسیار هشدار دهنده تری در این مورد تأکید می کرم. هر کسی که قربانی بی گناهی را آلوهه وحشت ساقط کننده مواد مخدر کرده و بدین وسیله از قانون معنوی تخطی کند یا خود این مواد را مصرف کند، باید مستقیماً جوابگوی ارباب کارما باشد. ماهانتا، استاد حق در قید حیات او را تنها

می گذارد تا درس های خود را بیاموزد . اک طریق روح صدیقی است که به جز مسیر مستقیم منتهی به خدا در پی چیز دیگری نیست . همه باید خود را از شر مواد مخدر خلاص کنند ، مگر اینکه پژشکی تأیید شده چنین چیزی را تجویز کرده باشد . هدف این مقاله جلب توجه همگان است تا بدانند که استاد حق در قید حیات مخالف مواد مخدر است . او فقط چاه ها و موانع موجود در مسیر هدف متعال روح را نشان می دهد ، که این هدف عبارتست از کسب آزادی معنوی در همین زندگی و رسیدن به اقلیم بهشت .

فصل ۱۹

شیوه های جادوی سیاه



کسی که در انجام وظیفه نسبت به خداوند ناکام می‌ماند، هرگز خدا را به طور کامل ندیده است. در کتاب دندان ببر، فوبی کوانتنز به افسانه فرشته مطروح اشاره می‌کند که داستان موجودی است که در نردبان رشد معنوی به مراتب بالایی رسیده، ولی در انجام وظیفه در برابر خداوند ناکام می‌ماند.

در درسی که درباره پرستش مولوچ یا شخصیت پرستی است، فوبی به پال چنین می‌گوید، «اگر چه شاید سلسله مراتب معنوی به او اعتنایی نکند، ولی خداوند همواره مشتاق بازگشت او به طریق است.» (فصل پازدهم از کتاب دندان ببر را مطالعه کنید).

کسی که از جادوی سیاه استفاده می‌کند برای برقراری و استمرار شخصیت پرستی به ساده لوحان و نادانان نیاز دارد، چون از نادانی دیگران قدرت می‌گیرد. برخی از عالم برتیری قدرت گل نسبت به اک در وجود افراد عبارتند از : ۱- به او پول نشان بده و او به فکر می‌افتد که چطور آنرا از تو بگیرد؛ ۲- در خانه ات آرامش برقرار کن، تا او سعی کند آنرا بر هم زند؛ ۳- اگر بگویی "حقیقت این است" او تلاش می‌کند تا خلاف آنرا ثابت کند.

هنگامی که شهوت با قدرت وارد میدان می‌شود، خطر بزرگی که به تبع خود می‌آفريند محرومیت از رحمت است. چنین فردی صرف نظر از رفعت درجه خود در سلوک به سوی خداوند، ممکن است همچون ستاره ای افول کند، مگر اینکه به راستی قبل سوگماد را دیده باشد.

به کار برنده جادوی سیاه به لذات شخصی خود می‌اندیشد و در تخلیه افرادی که نسبت به انرژی های خود سهل انگار و مسامحه گرند، هیچ ترحمی ندارد، چون مامون خدای اوست. نور و صوت خدا برای دل او بیگانه ای بیش نیست چون نفسانیات خویش حقیر او که از خویش انصباطی عاری است، به درونی ترین امیال و آرزوهای وجهی از وجود او رخنه کرده اند که روزگاری معبد مقدس مقام متعال بوده است.

جادوگری در دوران انسان هایپرborین وارد زندگی بشر شد؛ یعنی

نخستین دوره حیات انسان بر روی زمین. استاد حق در قید حیات آن روزگار، کای کواس نام داشت. او با تعالیم اک به تعداد قلیلی از برگزیدگان که آموزش های او را درک می کردند ، به مقابله با نیروهای روانی پرداخت . سلاطین وارکاس با بهره گیری از شبکه وحشت و ارعابی حکومت می کردند که نیروهای نا مرئی ظلمت تار و پود آن را تشکیل می دادند.

حکام وارکاس در تلفیق انژری ها و استفاده از آنها در جهت تخریب متبحر بودند و در قلمرو خود هیچ گونه مخالفتی را تحمل نمی کردند. آنان با استفاده از چشم جادو کای کواس را در مخفیگاهش یافته و او را به قتل رساندند. اما رداری قدرت اک به جانشین او منتقل شد تا تلاش های کل نیرانجان برای خاموش کردن پیام اک در آن عصر ماقبل تاریخ خنثی گردد.

در میان تمام استادان زنده اک، تنها کای کواس به وجه سکوت انتقال یافت. ظاهرآ تمام این مأموران ویژه الهی در این دنیا فرست محدودی دارند. مریدانی که قادر بودند در عوالم درون کای کواس را ملاقات کنند ، کماکان از او دستور می گرفتند. ولی از بعد بیرونی آنها و دیگران به سوی استاد حق در قید حیات بعدی هدایت شدند.

استادان اک در تمام اعصار همین روند را در پیش گرفته اند. استاد ظهور می کند تا با ابلاغ پیام خود ، روشن ضمیران بیشتری را به طبقات معنوی ببرد، و سپس صحنه نمایش زمین را ترک می کند و در

این طبقه یا طبقات دیگر در سکوت به کار خود ادامه می دهد.

امروزه ربان ارتارز هم به همین شیوه آموزش می دهد؛ اگرچه هنوز بدن فیزیکی خود را حفظ کرده است. او با پوشش و ظاهر مربوط به برده ای از تاریخ فعالیت می کند که عیسی آن را با نسخه برداری از اعضای نظام واپرائی برای خود بر گزیند.

استادان اک در دودمان خود باقی می مانند و فعالیت هایشان درست در نقطه مقابل کارگزاران کل قرار دارد که با توصل به ابزار قدرت و ترس شدیداً در تلاشند تا بر همه چیز تسلط یابند.

برای دفع جادوی سیاه ، افراد باید به اراده خود اتکا کنند. پال یکبار ماجرايی را تعریف کرد که به ویلیام بیشاب مربوط می شد. او اولین کتابدار یکی از نخستین موزه های هاوایی بود. وقتی که بیشاب برای اولین بار به جزیره رفت، طوری بیمار شد که در آستانه مرگ قرار گرفت. شخصی به او گفت که عامل بیماریش جادوی سیاه کاهونها یا پژشکان جادوگر محلی است. بیشاب صرفاً با امتناع از به رسمیت شناختن قدرت آنان ، طلس را شکست و بر آن فائق شد.

به کار برنده جادوی سیاه تا حدودی از تکنیک جدا کردن انرژی های جریان مسموع حیات مطلع است، ولی این انرژی ها را به سوی ظلمت و تخریب منحرف می کند.

علاوه بر این او می تواند به رویاها نیز نفوذ کند و به وسیله کابوس آفرینی رویاگر را به وحشت اندازد. رویاگر از ترس بخود می لرزد ، بی آنکه بداند چه عاملی تعادل دلپذیر امورش را بر هم زده است. او با هیولاها روبرو می شود ، نیروهایی کالبد عاطفی اش را تسخیر می کند و او پدیده های عجیب و ترسناکی را تجربه می کند.

این وحشت مدام افزایش می یابد و در این گذر جادوگر با نفوذ خود به تدریج قربانی را خلع سلاح و تسخیر می کند . او در وهله اول آرامش قربانی را بر هم می زندتا بر ذهنش مسلط شود . جادوگر که حریص قدرت مطلق است کوچکترین اهمیتی برای حریم روح و آزادی آن قائل نیست.

یکی از ترفندهای نفوذ در حریم روانی افراد، استفاده از رویاست. در این روش به فرد گفته می شود که در رویا منتظر دریافت نامه ای از جادوگر باشد . هنگامی که او پاکت نامه را باز می کند ، نویعی تلقین هیپنوتیک به جریان می افتد که ارتباط جادوگر را با رویاهای او مستحكم تر می کند.

در این فرایند ، قربانی فریب می خورد و نادانسته گوشة کوچکی از وجود خود را به نیرویی خارجی تسلیم می کند که به هیچ وجه نگران صلاح او نیست.

جادوگر قدم به قدم به زندگی او می خرد و برای برقراری پیوند بیشتر با او به انواع ترفندهای عاطفی متولّ می شود.

رهایی از این حملات روانی مستلزم چند اقدام است :

- 1- مسدود کردن عمدی و آگاهانه دروازه عاطفی برروی متجاوز که شامل بیرون بردن تمام عکس ها و یادگاری های او از منزل نیز می شود .
- 2- زمزمه دائمی هیو یا کلمه رمز واصل .
- 3- نبردی واقعی و تن به تن در عالم درون که طی آن باید متجاوز را با استفاده از هنر های رزمی یا سلاح هایی که در دسترس است ، دفع کرد .
- 4- استراحت شبانه به میزان فراوان .

کهن ترین قانون در حفاظت از خویش این است: «تا خود اجازه ندهیم هیچ چیز نمی تواند به ما آسیب برساند!»

کسانی مورد حملات روانی قرار می گیرند که یا از خدای نور و صوت پیروی کنند ، یا از فرمانروای ظلمت . تردید موجب دو شقه شدن انرژی درونی می شود . مواردی راسراغ دارم که افرادی بخاطر اینکه به عواطف خود اجازه داده اند در آن واحد آنها را به دو جهت بکشاند ، دچار حمله قلبی شده اند . اگر پرستش مولوچ را در پیش گیرند ، بهایی سنگین خواهید پرداخت .

تمرین زیر راه ورود به کار برنده جادوی سیاه به جهان های شما را مسدود می کند : هنگام خواب چشمانتان را ببندید و تصور کنید در برابر کوه نورانی عظیمی ایستاده اید که زیبا ترین و دل انگیز ترین موسیقی متصوره مسموع حیات از آن پخش می شود .

حالا تصور کنید که از معبر کشیده شده به سینه کوه به سمت درب بزرگی می روید که محل ورود به کوه است . درب چنان استحکامی دارد که کی تواند در برابر یک انفجار هسته ای هم مقاومت کند .

وارد شوید و درب را پشت سر خود ببندید توجه داشته باشید که درب چطور علی رغم ارتفاع و وزن زیاد به راحتی روی لولا تاب می - خورد . حالا که درب بسته شده و شما در پناهگاهی امن قرار گرفته اید آنرا کاملاً قفل کنید . کلید را بچرخانید ، چفت را ببندید و کلون را

هم بیاندازید . سپس برگردید و مستقیماً به عوالم نور و صوت وارد شوید.

در موارد بحران هیچ اشکالی ندارد که بعد از درب اصلی چند حجره فرعی هم خلق کنید و درب یکایک آنها را هم بینندید. درب هر یک از این حجره ها هم مثل اولی بزرگ و سنگین است و همگی راه ورود ظلمت را می بندند.

به یک چیز توجه داشته باشید: درب (یا درب ها) محافظ از جنس خود اک ساخته شده اند و هیچ چیز نمی تواند در آنها نفوذ کند ! استناد حق در قید حیات می تواند به وسیله شمشیر قدرتمند سوگمامد شما را در نبرد بر علیه نیرو های ظلمت یاری کند؛ البته تنها در صورتی که به نصایح او گوش سپارید.

فصل 20

ماهانتا و سفر روح



هدف اکنکار جز این نیست که به وسیله فنون سفر روح راه بازگشت به سر منزل الهی را به انسان نشان دهد.

اولین ملاقات هر کسی با ماهانتا ، استاد حق در قید حیات ممکن است در شرایطی کاملاً عادی صورت گیرد؛ یعنی هنگامی که فرد توجه چندانی به خدا ندارد. ممکن است جوینده بدون اهمیت دادن به این واقعه به راحتی از آن بگذرد. شاید این لحظه استثنایی تحت تأثیر یکنواختی زندگی روزمره قرار گرفته، کاملاً مورد غفلت واقع شود. از سوی دیگر این ملاقات می تواند تأثیری متصاد ایجاد کرده و بر روی کسی که برای اولین بار استاد را ملاقات می کند اثری شدید بر جای گذارد.

به عنوان مثال، خانمی از اهالی جنوب غربی ایالات متحده تعریف می کرد که در اواسط دهه 1950 واژی را در سرسرای هتلی در سان فرانسیسکو ملاقات کرده است. واژی در این ملاقات کتاب اکنکار کلید جهان های اسرار نوشته پال تونیچل را به او داده که به مذاقش زیاد سازگار نبوده است. البته برخی از مطالب کتاب با فلسفه او سازگاری داشته، اما در مجموع ارزش چندانی در آن ندیده بود. واژی خود را معرفی نکرده بود و کل ماجرا پس از مدتی از ذهن خودآگاه زن پاک شد.

سی سال بعد که او به یکی از گردهم آیی های اکنکار رفته بود، با دیدن عکس واژی ، استاد حق در قید حیات وقت بر روی جلد یک کتاب، او را شناخته و نامش را فهمید. او از این واقعه کاملاً شگفت زده شده بود. علاوه بر این یک نسخه از کتاب اکنکار - کلید جهان های اسرار هم در آنجا بود که در واقع تا سال 1969 اصولاً چاپ نشده بود. تا جای که او به خاطر می آورد ، هم مرد و هم کتاب دقیقاً همانی بودند که با ملاقات سرسرای سان فرانسیسکو ارتباط می یافتد. ناگهان تمام خاطره ملاقات با سفیر روح به ذهنش هجوم آورد. او در سال های بین این دو واقعه برای به رسمیت شناختن استاد آماده شده بود.

این ماجرا با سفر روح چه ارتباطی دارد؟ انسان به واسطه آزمونهای زندگی روزمره برای ملاقات با استاد آماده می‌شود و پس از آن فرآگیری سفر روح را آغاز می‌کند. استاد قادر است روح را از ظلمت معنوی برخاند این خانم هم استاد را یافته بود.

سفر روح ابزاری است که روح به وسیله آن مستقیماً به سرمنزل الهی می‌رود. اما شگفت اینکه بسیاری از افراد برای فرآگیری این روش انگیزه‌های دون‌پایه تری پیروی دارند. برخی در پی شفاگری هستند و برخی برای کسب درآمد یا جاسوسی در امور خصوصی دیگران، یا ربودن اسرار شغلی یا بهم زدن شهرت در رسانه‌های جمعی به عنوان حلal مشکلات و پرونده‌های جنایی و یابنده گمشدگان خواهان فرآگیری سفر روح هستند. در میان اینها هر نوع انگیزه‌ای مشاهده می‌شود به جز اشتیاق راستین برای خدا.

پس از ملاقات با ماها نتا، استاد با بهره‌گیری از رویا چلا را برای دریافت نور و صوت آماده می‌کند.

فردی می‌خواست با استفاده از مراقبه به طبقه معینی برود و استاد او را به محله‌ای مسکونی در عالم درون برد. خانه‌ها به سرعت از برابر او عبور می‌کردند تا اینکه ناگهان نوری بسیار شدیدتر از هر آنچه در تصور می‌گنجد در فضای خالی بین دو خانه درخشید. تابش کور کننده این نور مثل شعله حاصل از سوختن منیزیم بود که در آزمایشگاه شیمی مدرسه دیده اید. ماها نتا که می‌دانست نور خالص الی ممکن است چلا را به دلیل ناخالصی هایش نابود کند، او را با سرعت از مقابل نور عبور داد تا چشم معنوی اش نسوزد.

این واصل در ابتدا صرفاً صوت طبقه یاد شده را می‌شنید و به این وسیله به سرزمین‌های دور سفر می‌کرد. اما می‌دانست که برای حصول کامیابی معنوی، نور و صوت هر دو ضرورت دارند. صوت او را بدان طبقه برد و پیدا کردن راه در میان تاریکی مستلزم نور بود.

سفر روح فرآیند بازگشت روح به منزل الهی است. این اصطلاح را

می توان برای نا آشنایان بدین ترتیب توضیح داد: سفر روح به معنی بازگشت روح به زادگاهش است.

شگفت اینکه حتی کسانی که خدا را به نوعی تجربه کرده‌اند نیز پس از مدتی ، رابطهٔ تنگاتنگی را که زمانی بین روح و سوگماد برقرار بوده به فراموشی می سپارند . برخی دیگر به فکر رتبهٔ معنوی استادند و آن را با رتبهٔ استادان قبلی مقایسه می کنند.

یکی از خصایص انسان این است که دوست دارد با اموری سروکار داشته باشد که موجب تمایز او از دیگران باشد؛ حتی اگر برای بدست آوردن این شایستگی عملی انجام نداده باشد. «جُنگ امشب» برنامه‌ای بود که جانی کارمون مجری گری آن را به عهده داشت و چند سال قبل از تلویزیون پخش می شد. او در یکی از برنامه‌ها یکی از شهرهای شرقی امریکا را نام برد و عده‌ای از حضار شروع به تحسین و کف زدن کردند که مسلمًا ساکنین همان شهر بودند. کارسون با تعجب پرسید ، «تا به حال برای شهرستان چکار کرده اید؟»

تحسین کنندگان ، شهرت آن شهر را بخود نسبت می دادند، چون بدین ترتیب احساس اهمیت بیشتری می کردند. از آنجا که این شهر ، شهری مشهور بود، آنان خود را افراد برjestه ای می دانستند. هواداران هر مسلکی نیز در صورتی که دیگران پیشوایشان را به دیده تحسین بنگرد، با احساس رضایتی کاذب از خود بیشتر خشنود می شوند. اما این ناشی از آگاهی اجتماعی انسان است و هیچ وجه مشترکی با حقیقت در آن نیست.

بدین ترتیب آیا اهمیتی دارد اگر رهبر اکنکار، نهضت سفر روح ، مثل تمامکو استاد آلمانی قرن نوزدهم ، استادی دون پایه با اختیارات محدود باشد؟ آیا اگر یک ماهانتای تمام عیار در زمین باشد ، شما در مراقبه خود کوشاتر خواهید بود؟

مسکوت گذاشتن و ابهام تعلیمات اک در مورد فاصله زمانی موجود بین ظهور دو ماهانتا ، استاد حق در قید حیات عمدى است. این رقم می تواند از پنج تا هزار سال ، دویست تا پانصد سال، پانصد تا هزار یا

چند هزار سال متغیر باشد یا توسل به عبارات و صفاتی، منجمله «کم و بیش» می‌توان مبحث ظهور مجدد تبلور ماهانتا را بی‌پاسخ گذاشت. در دوران مخاطرات معنوی، ماهانتا ممکن است در فواصل دو ساله ظهور کند یا شاید عالم به مدت دو هزار سال رنگ او را به خود نبیند. اگر غیر از این بود اصول اکنکار بجای تکیه بر مکافات درونی - که تنها به واسطه ماهانتا استاد حق در قید حیات میسر می‌شود - بازیچه مقامی ظاهری می‌شند.

هیچ استادی پس از رحلت نمی‌تواند لقب کامل ماهانتا، استاد حق در قید حیات را با خود به طبقات درون ببرد. مفهوم کلمه زنده این مکان را سلب می‌کند، چون این اصطلاح به حضور استاد در جسم فیزیکی اشاره دارد. بنابراین پال تؤییچل ماهانتا، استاد حق در قید حیات نیست؛ همینطور هر یک از استادان رحلت یافته که شایستگی قرار گرفتن در این طبقه بندی را دارند. کسی که شایستگی لقب ماهانتا را کسب کرده باشد، در سیر و سلوک به عوالم برتر نیز این وضعیت آگاهی را حفظ می‌کند، نمونه آن لائیتسی، توموگشیگ، گوپال داس و سایرین هستند. گسترش آگاهی فرآیندی مستمر است و هرگز پایانی ندارد و حتی از مرتبه ماهانتایی هم فراتر می‌رود.

هر کسی که با تمریناتی از قبیل قرار دادن تصویر ماهانتا، استاد حق در قید حیات بر پرده بصری ذهنی خود مشکل دارد، می‌تواند آن پرده خیره شده و راهنمای معنوی خود را تصویر کند. ماهانتا همان اک است و همه کسانی که آمادگی داشته باشند، سات گورور املاقات خواهد کرد. اک از طریق تجسد زنده خود یعنی استاد تمام ادوار به انسان می‌رسد، چون برای رسیدن به اقلیم خداوند هیچ راه دیگری وجود ندارد.

در سلسله استادان اک چهار گروه اصلی وجود دارد: ۱- ماهانتا، استاد حق در قید حیات که فواصل بین هر پنج الی هزار سال و در اعصار تازه معنوی ظهور می‌کند؛ ۲- ماهانتا ماهارای که استاد حق در قید حیات است و در آگاهی ماهانتا فعالیت می‌کند؛ ۳- ماهاراجی، استاد حق در قید حیات که هنوز به مقام ماهانتایی نرسیده است؛ و ۴- استاد

اک که تعداد آنها بی شمار و عموماً ناشناخته اند. اینان استدان معنوی هستند که رهبر معنوی اکنکار را در اهدافش باری می کنند.

قدرت در میان عضو هر یک از این گروه ها به درجات مختلف عطا شده و به این بستگی دارد که او ردای قدرت اک را در اختیاردارد یا خرقه معنوی ماهانتا را به تن کرده است یا نه.

در اینجا پرسشی مطرح می شود: واصل حلقة چهارم چگونه می تواند درجه معنوی واصل حلقة ششم را ارزیابی کند؟ آیا مهدیس می تواند درباره ارزش های ماهراجی قضاوتن کند؟

با توجه به مطلب بالا آنچه اهمیت بیشتری دارد، درجه نزدیکی به سر منزل الهی است. باید پرسید: «رابطه ام با نور و صوت اک چگونه است؟» هر کسی که انتظار سفر روح دارد باید با دسترسی به استاد حق در قید حیات آسوده خاطر باشد، چون او وسیله ای است که اک مقدس برای رسیدن به حریم الهی در اختیارش نهاده است.

یکی از مهدیس ها طی نامه ای اظهار نگرانی کرده بود که از زمان دریافت وصل به حلقة دوم کلمه رمزدیگری دریافت نکرده بود. علاوه بر این او تا این لحظه هیچ گونه تجربه درونی درمعیت ماهانتا یا سفر روح نداشته است. آیا در کار اک نقصی وجود دارد؟ او در ادامه نوشتند بود که معمولاً در خلال تمرینات معنوی یا پس از آن در عالم رویا، گویی نورانی را مشاهده می کند.

او گوی نورانی یا خط ارتباطی خود با ماهانتا را به راحتی نادیده می گرفت، چون به قدری عادی شده بود که آنرا بخشی از وجود خود می دانست. هر کسی که نور خدا را می بیند یا صوت را می شنود، حتی اگر چشمانش باز باشد نیز در واقع از کالبد خود خارج شده است. این هم یکی از انواع سفر روح است.

انتقال روح به فراسوی حواس انسانی فرآیندی آنچنان طبیعی است که چه بسا بخاطر سادگی نادیده گرفته شود. بجای نا امید شدن باید مفهوم سفر روح را به گونه ای در نظر داشت که در شریعت-کی- سوگمام - و دیسکورس های اک از آن یاد شده است.

هر کسی به محض اینکه صدای ظریف و تیز ندای روح را شنید و با استاد ملاقات کرد، نقطه اتکاء لازم را برای رشد معنوی یافته است. اینک الگوی کارمای گذشته به سرعت وارد عمل می‌شوند و چلا به تدریج با وضعیت ایستای آزادی معنوی آشنا می‌شود.

بنابراین امروز سفر روح به ماهانتا ، استاد حق در قید حیات بستگی دارد. برای یاری روح در رسیدن به آزادی معنوی در همین زندگی که به وسیله سفر روح یا همان گسترش آگاهی صورت می‌گیرد، از هیچ اقدام لازمی دریغ نخواهد شد.

هر چلایی می‌تواند نحوه پیشرفت خود در سفر روح یا بی نصیب ماندن از این تجربه را طی گزارش ماهیانه و اصلین برای استاد ارسال کند.

فصل 21

همین امروز سفر روح کنید



سوء تفاهم قدیمی درباره سفرروح هنوز هم باقی است. سفرروح فرافکنی معمول فرقه های عرفانی به طبقه اثیری نیست، اما تمام موارد اینچنینی را هم در بر می گیرد. سفرروح اصطلاح تازه ای است که به وضعیت روح در کسوت مسافری به مقصد سر منزل الهی اشاره دارد.

کسانی که در اک هستند احتمالاً مراحلی را تجربه می کنند که از این قرارند: مرایا، رویا، سفرروح، آگاهی اکشار، خداشناسی. هریک از این مراحل به مرحله پیشتره تر بعدی می انجامد. مناظر یا مرایا مرحله مقدماتی سفرروح هستند. در این حال تجربه گر هنوز در قید جسم است و مایل نیست برای یافتن خدا به جستجوی تازه ای دست زند؛ علی الخصوص اگر این کار مستلزم جسارت و جرأت برای خروج از آگاهی بسته و امن انسانی باشد. یا وجود این مرحله مرایا برای رسیدن به قلمرو خدا یا خداشناسی در همین زندگی شروع خوبی است.

گزارش زیر که نویسنده آن پژوهشی از اهالی کالیفرنیا است مرحله مرایا را کاملاً روشن می کند. او در مراقبه خود را آرام و عضلاتش را شل کرد و سپس خود را برای ماهانتا (مکث)، سوگماد (مکث)، و سات نام (مکث) مgra قرار داد.

پس از مدتی کوتاه، از آنجا که انفاقی نیافتاده بود، خواست تمرين را به پایان ببرد. در همین لحظه با چشم معنوی پرتوهای رنگارنگی را دید که از آسمان به سویش می آمدند. رنگ ها به ترتیب متعلق به ماهانتا، سوگماد، و سات نام بودند.

سپس صدایی گفت، «هنوز تمام نشده.» او احساس کرد که باقی پرتوها به اک یا روح الهی تعلق دارند. بنابراین خود را مجرای اک قلمداد کرد و تمام آسمان ها در قالب نور و صوت از اک انباشته شدند. این به قول خودش «تجربه ای فوق العاده» بود.

وقتی که این قبیل مرایا را مشاهده کنید در آستانه دیدن وجه عمیق تری از اک هستید.

مرحله بعدی که ماهانتا، استاد حق در قید حیات برای هدایت چلای نوآموز از آن استفاده می‌کند، معمولاً رویا است. در این مرحله چلا متوجه می‌شود که بافت رویاها یش نسبت به پیش از ورود او به اک تغییر کرده‌اند. بتدریج ابهام، گنگی و بی هدفی رویا محو می‌شود و جهت تازه‌ای در عالم درونی رویاگر آشکار می‌شود. اولین جلوه این تغییرات، افزایش وضوح و بالا رفتن مفاهیم رویا است.

بدین ترتیب دومین مرحله تعلیمات ماهانتا شامل رویاهای واضح و روشن است. باید این را درک کنید که بین مراحل مختلف تجربیات معنوی مرز مشخصی وجود ندارد. شاید و اصلین پیشرفت در اک هم با رویاها و مرايا معمولی مواجه باشند، که البته موردى نادر است. معمولاً و اصلین پیشرفت تر هرچه بیشتر به عالم جدید وارد می‌شوند با آگاهی کامل تری در این مراتب زندگی می‌کنند و به خدا نزدیک ترمی شوند. در مقایسه با تجربیات معمول خارج از اک، رویاها و مرايا در اقلیم بالاتری از آگاهی قرار دارند، ولی در اک هدف ما آگاهی تام است.

در مثال زیر به نقش دوگانه اک بیشتر پی می‌بریم که عبارتست از ایثار و دریافت. ماهانتا در رویایی عکسی را به رویاگر نشان داد که او را به همراه دو مرد جوان نشان می‌داد. این سه نفر زیر نور یک تیر چراغ برق ایستاده بودند و رویاگر داشت چیزی را به آنها می‌داد. وقتی اکیست بیدار شد، بلا فاصله معنی رویا را فهمید: او داشت نور را به آن دو نفر می‌داد.

این رویا به تجربه دیگری منجر شد. رویاگر برای بدست آوردن فهم بیشتری از این رویا به مراقبه رفت و مجددًا خوابش برد. این بار در سات لوك یا طبقه روح بیدار شد. این دیگر رویا نبود، بلکه گشت و گذاری واقعی در اولین مرتبه عالم معنوی محسوب می‌شد. او در آنجا ربان از تارز را ملاقات کرد و راه بلوغ معنوی را از او آموخت درک اواز اک به حدی بود که بتواند آنرا به دیگران هم تعلیم دهد. پیامی که از این تجربه دریافت کرد این بود که باید با زندگی آمیخته شود.

آنچه ذکر شد رویای بود که در نهایت به دیدار از طبقه روح منجر شد. این طبقه مرز بین عوالم مادی و معنوی است. توجه داشته باشید که در اینجا مرز شخصی بین رویا و تجربیات فراتر از رویا وجود نداشت.

پس از مرایا و رویا ها نوبت به سفر روح می رسد. این مرحله در رشد معنوی چلا اهمیت زیادی دارد. سفر روح به معنی تلاشی آگاهانه در صعود به عوالم نامرئی خداست. این امر با هدف روح که عبارتست از خدمت به سوگمامد یا خدا در هوشیاری فراینده، هم سو است.

اگرچه سفر روح به مراتب تحتانی زمان و مکان تعلق دارد، غالباً در گذر از عوالم مادی و رفتن به جهان های معنوی نزدیک ترین راه محسوب می شود. بدین ترتیب سفر روح مهارتی ارزشمند است که تقریباً هر کسی مایل به صرف وقت و شکمیابی لازم باشد، می تواند آنرا فرا گیرد. سفر روح پلی است که انسان را از خلیج حائل بین آگاهی بشری و الهی عبور می دهد.

سفر روح قابلیتی طبیعی است که با تمرینات معنوی اک می توان آنرا آموخت. یکی از چلاهای آفریقایی در بستر دراز کشیده بود و گوشها یش را با بالش پوشانده بود تا به صدای اک گوش فرا دهد. این صدا مثل زوزه تند بادی در دور دست - و در این حال بسیار نزدیک و درون خودش بود. پس از مدتی کوتاه در بالای سرش نوعی مکش حس کرد، اما نترسید. بعد احساس کرد که کاملاً از بدنش جدا شده و بر فراز تخت معلق شده است.

او می گفت، « فضا پر شده بود از اتم های چشمک زن و ستارگان درخسان غول پیکر و کوچک ». وقتی به خود نگاه کرد کالبد نورانی روح را بسیار سر زنده و سرشار از انرژی و قدرت دید.

سپس با ملایمت و به سان لالایی کودکانه شروع به زمزمه « سوگمامد » کرد. ناگهان متوجه شد که تمام اتم ها و ستارگان بخشی از خودش هستند. در همان حال که به آرامی زمزمه می کرد، نوعی انرژی مستمراً به طیش در می آمد و از او ساطع می شد و به تمام محتویات

این کیهان بی کرانه ستاره باران حیات می بخشد . او در قلب خود نسبت به تمام موجودات این کیهان درخشان ، رحمت و عشق احساس می کرد . صوتی نیرومند از کانون وجودش منتشر می شد و با رسیدن به سرتاسر این کیهان برکت ، شادی ، حیات و قدرت می بخشد . عمل ایثار او سبب ساز این جذبه معنوی بود .

حتی در آگاهی فیزیکی نیز این جذبه در او برقرار است . این مثالی بود از نتیجه کرنشی مختصرا به سوگماد که موجب شد زنگی او از تمام جهات آکنده از حیات و انرژی شود .

تجربه بالا در قالب سفرروح آغاز شد ، ولی از این مرحله گذشت و در قالب سفر معنوی خدا خاتمه یافت . خدا یا سوگماد با تمامیت خود با انسان ارتباط برقرار نمی کند ، چون چنین تجربه ای انسان را مضمحل می کند و برای اعصار متتمدی موجب عقب ماندگی معنوی او می گردد .

قالب کلاسیک سفرروح عبارتست از ترک کالبد انسانی با هوشیاری کامل و جریان یافتن مستقیم نور و صوت خدا به کالبد روح اما برخی از افراد در زندگی های پیشین چنین چیزی را تجربه کرده اند و مایل نیستند الفای کلاس معنویت را دوباره مرور کنند . شاید ماهانتا برای رفع خستگی چنین افرادی آنان را چند بار به تجربه سفرروح نایل کند ، ولی آنان در اصل به دیدن ، دانایی و بود تمایل دارند . این همان مرحله اکشار است . دیدن ، دانایی و بود خصایصی از روح هستند که در طبقه روح و فراسوی آن بیشترین تأکید بر آنها قرار دارد .

مبتدیان در سفرروح معمولاً از جسم زیاد دور نمی شوند . ماهانتا یا مأموران او تجربه گررا در صعود به فراسوی آگاهی انسانی و سفری کوتاه به مرتبه نزدیک اثیری یاری می کنند . ممکن است این تجربیات آگاهی خروج از کالبد ، عبور از سقف یا دیوارها ، و پرواز به فضایی تاریک را شامل شوند . در کرانه این فضای تاریک پرتویی از نور می درخشد و تجربه گر مبتدی به سوی این نور که طلایه دار جهان نور است پیش می رود .

در این احوال ممکن است او در خیابان هایی قدم بزند که به نوع زمینی خود شباهت زیادی دارند. اما ساکنین آنجا سرگرم اموری هستند که برای زمینیان ناشناخته است. از جمله می توان به خوش آمد گویی به درگذشتگان مرتبه فیزیکی که آماده شروع زندگی در مرتبه اثیری هستند، راهنمایی کسانی که بر حسب اتفاق در خلال رویا گذارشان به طبقه اثیری افتاده و خدمت به سلسله مراتب معنوی در بسیاری از امور دیگر اشاره کرد که بطور معمول در پیشیرد امور عوالم خدا ضروری هستند.

سفرروح وسیله ای است برای شنیدن صوت خدا و دیدن نور خدا ، به روشی که در بدن انسانی قابل اجرا نیست. صوت و نور موجی هستند که روح برای بازگشت به اقلیم بهشت بر آنها سوار می شود. آنها جنبه های دوقلوی اک هستند. وقتی انسان از مراحل مرايا ، رویا ، سفرروح و آگاهی اکشار عبور کرد و مسافری کار کشته در تمام عوالم خدا شد به مرحله روشن ضمیری الهی می رسد که همان خداشناسی است. در اینجا بیش از این نمی توان چیزی در مورد این مرحله گفت ، چون واژه ها از بیان قاصرند .

در اک تجربه از هر چیز ارزشمندتر است. می توان تمام کتاب های موجود در کتابخانه ها را در رابطه با معنویت مطالعه کرد ، ولی مطالعه ذره ای از جهان های الهی را نصیب کسی نمی کند . تنها تجربه می تواند ما را از موانع و بن بست های زندگی عبور دهد و به قلمروی وجودی ببرد که او را « گل » می نامیم . هنر و دانش سفرروح ، در سفر مقدس روح به سوی خدا تنها یکی از مراحل کار است.

فصل 22

روش اک ویدیا



هر ماه تقاضا های کتبی فراوانی در رابطه با قرائت اک - ویدیا دریافت می کنم . اصطلاح اک - ویدیا در حقیقت به معنی دانش کامل است و به قابلیتی اتلاف می شود که بوسیله آن می توان درباره جزئی ترین امور زندگی بینشی معنوی بدست آورد.

پال تؤیچل یک بار تخمین زد که تقریباً سی درصد از نامه هایش به درخواست نوعی قرائت مربوط هستند . مردم بطور طبیعی نسبت به گذشته ، حال ، و آینده خود کنجدکلوند . اما در حال حاضر تنها استدان اک قادرند قرائت اک - ویدیا را انجام دهند .

جهت اطلاع خواننده باید گفت که قرائت آکاشیک به مطالعه زندگی های روح در طبقات فیزیکی و اثيری مربوط می شود . مرتبه بعدی قرائت روح است که زندگی های طبقات فراسوی فیزیکی و اثيری را در بر می گیرد . قرائت اک - ویدیا که علاوه بر موارد بالا احتمالات موجود در آینده را نیز شامل می شود .

مسئولیت های معنوی پال تؤیچل سرانجام بقدیم سنگین شد که در پایان سال 1969 تمام انواع قرائت ها را موقوف کرد . معمولاً یک قرائت منفرد که شامل پنج صفحه تایپ شده همه خط می شد ، سه روز هفته وقت او را اشغال می کرد . قبل از بالغ شدن تعداد اعضای اک به هزاران نفر ، این کار امکان پذیر بود . ولی در اوایل دهه هفتاد با افزایش روز افزون و اصلین علاوه چنین خدمتی ممکن نبود .

فراموش نکنید که اک - ویدیا تنها یکی از جنبه های راه پنهانور اک به سوی خداست . نباید به خود اجازه دهید که از هدف خداشناسی منحرف شوید .

اگر تصمیم گرفتید که شخصاً درباره اک - ویدیا تحقیق کنید حتماً مراقب باشید که صرفاً سوابق خود را مورد بررسی قرار دهید .

قرائت پیشینه دیگران بدون مجوز قاطع و کتبی از سوی استاد حق در قید حیات حق در قید حیات تخطی آشکار از قوانین اک است . تنها استاد حق در قید حیات می تواند تشخیص دهد که قرائت کننده برای انجام دادن چنین کاری تمام شرایط و ملزمومات ضروری را دارد است

یا نه . ناتوانی در تفکیک حوزه های انرژی تصویر نا درست و مختلط شده ای ایجاد می کند و چنین فردی با قرائت سوابق دیگران آسیب معنوی شدیدی به خود وارد می کند . طبق قاعده ای کلی ، استادان اک فوبی کوانتر ، یائوبل ساکابی و نیز رباتارتارز دیگر چون گذشته قرائت اک-ویدیا انجام نمی دهند .

من در طول تعلیماتم مدتی این کار را می کردم؛ ولی فقط برای خودم و بس . این کار مطالعه ای شخصی بود و تحت نظر ماهانتا ، استاد درون انجام می شد . می دانیم که روح الهی از تاریخ پس لحظه اکنون تمام ملزمات ضروری برای عشق و شادمانی را فراهم می کند . من در موارد بسیار نادری برای تشخیص واقعی آینده بخود رحمت می دهم . آن هم فقط به علت اضطراری است که از طریق دیگر نمی توان آنرا رفع کرد .

بیشترین درخواست ها به امور معنوی ، امور مالی ، تدرستی ، و خانواده مربوط می شوند . از آنجا که چلا ناشکیاست خواهان تسریع روند شکوفایی معنوی است . او درباره قابلیت ها و نقاط ضعف خود کنجدکاو است . برخی مایلند از عوایق پیروی از دو طریق در آن واحد آگاه شوند و برخی هم می خواهند عاقبت رابطه ای عاشقانه را بدانند .

با صلاح دید استاد درون ، تمرینات معنوی اک می توانند آگاهی چلا را برابر اک - ویدیا بگشایند . این شیوه کار است ، چون موجب کمترین افسردگی و رنج می شود ؛ چه بدین ترتیب فرد با سرعتی وارد فلمرو اسرار روح الهی می شود که با وضعیت او بیشترین مناسبت را دارد . چلاجی نوشتہ که قبل از ترفیع و اضافه حقوق خود مطلع شده بود . او می نویسد ، « خنده دار است ؛ با این که این واقعه را چند هفته قبل در مرتب درون دیدم ، اما وقتی رسیس ام خبر ترفیع را به من داد مثل دانش آموزی که اولین نمره بیست را گرفته شدیداً هیجان زده شدم . مشاهده وقایع در عالم درون و در عین حال تشخیص اینکه نباید آنها را مسلم و قطعی بدانم ، همیشه یکی از معجزات زندگی من بوده و هست . »

هدف اصلی اک - ویدیا بدت آوردن فهم و درک بیشتر در مورد زندگی است.

صادقانه بگوییم ، می توانید با اتکا به عقل سلیم خودتان برای بیشتر سؤالات خود به سهولت پاسخی قانع کننده بیابید . جواب باقی پرسش ها را هم می توانید در کتاب ها و دیسکورس ها پیدا کنید و نتیجه را به مراقبه ببرید تا جواب قطعی بگیرید . اگر با خود صادق باشید با تکیه بر این طرز نگرش می توانید در مدتی کوتاه راه حل مواجهه با هر شرایط آزار دهنده ای را پیدا کنید .

علاوه بر این ، ناشکبیابی و عدم رعایت اعتدال در استفاده از تعلیمات اک ممکن است اطلاعاتی را به سویتان هدایت کند که هنوز آمادگی دانستن آنرا ندارید . خانم جوانی خواهان فراگیری روش سری اک - ویدیا بود . او با پیروی مو به مو از برخی تمرینات معنوی دروازه - های پیشینه های خود را در رویا بروی خود گشود . اما نتیجه کار برخلاف انتظار او بود پیشین ای که او مشاهده کرد به یکی از زندگی هایش مربوط می شد که پایانی غم انگیز داشت ، اما یکی از نقاط ضعف موجود در بعد عاطفی اش را به او گوشزد می کرد . این اطلاعات موجب شد که او خود را به گونه ای اصلاح کند که عواطفش در مقایسه با گذشته کمتری بر رویش داشته باشد . با توجه به آنچه گفته شد ، او درخواست کرد که مکاشفات اک - ویدیا متوقف شود و همینطور هم شد . او حالا درک می کرد که چرا در امور معنوی باید با سرعتی طبیعی پیش رفت .

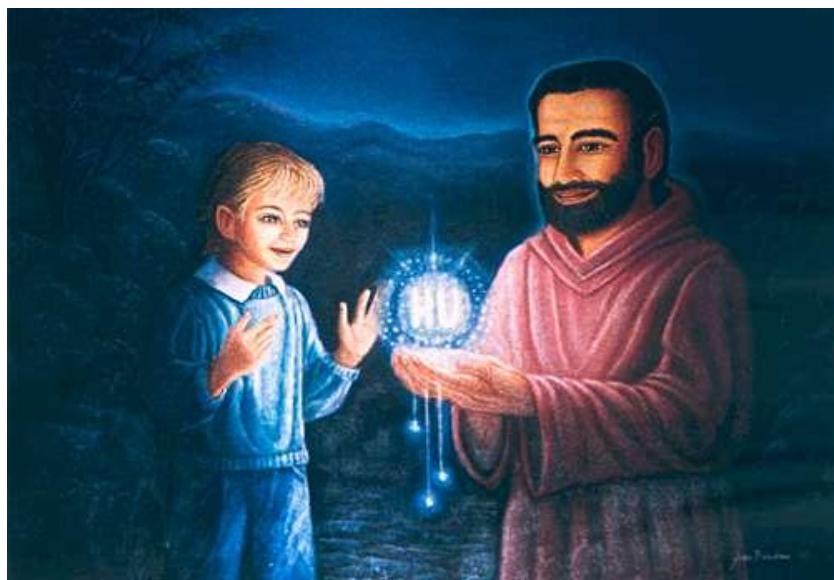
اخیراً خانمی با ارائه به اصطلاح قرائت اک - ویدیا و دریافت پول در ازای این کار ، قانون معنوی را زیر پا گذاشت . او در حق مشتریانش بدی کرده و با این ادعا که قرائت های مربوط به مراتب تحثانی اثیری معتبر هستند ، آنها را گمراه کرده است . در چنین مواردی رشد معنوی خطأ کار به طور خود کار متوقف می شود مطالعه گذشته صرفاً کندو کاوی است در صحنه های مرگ در زندگی های پیشین . هیچ یک از دانشجویان معنی خواهان چنین چیزی نیستند .

در عوض می توانید به مشاهده و تشخیص نیروها و جریان هایی بپردازید که همواره در اطرافتان حضور دارند ، چون این همان واقعیت معنوی است که در پی آن هستید ؛ نه آنچه که به گذشته و آینده مربوط می شود . معنی زیستن در روح الهی در زمان و مکان حاضر جز این نیست .

هر کسی می تواند با مطالعه دقیق درباره روش های مورد استفاده استادان اک ، سوابق روح مربوط بخود را مشاهده کند ، اما برای این کار باید انطباطی دراز مدت را بر خود بپذیرید تا دروازه پیشینه ها به تدریج توسط ماهانتا باز شود . در اینجا هم درست مثل در پیش گرفتن تعلیمات اکنکار باید با شهامت و جسور باشید ، چون بزدلان هرگز خدا را نخواهد یافت .

فصل 23

بوسۀ دلکش خدا



سالها قبل برای اولین بار به پاریس رفتم . پاریس همان شهر افسانه‌ای است که در سال 52 ق م ، مستعمره فاتحین رومی بر سر چهار راهی پر رفت آمد محسوب می شد . پاریس که در قرن ششم پایتخت فرانک‌ها ، در قرن هجدهم کانون انقلاب کبیر فرانسه ، و در جنگ جهانی دوم شهر اشغالی نازی‌ها بود ، هنوز افسونگر فریبینده اروپا محسوب می شود .

در فرودگاه با زنی شصت ساله برخورد کردم که با افتخاری برجسته و مسلمًا با روجوع به خاطرات خود از جنگ جهانی دوم می گفت ، « هیچ مرد مجردی در پاریس امنیت ندارد . چون پاریس شهر من است این را خوب می دانم ! »

پاریس در چند زندگی شهر من هم بوده است که آخرین آنها به دوران حمله ناپلئون به مسکو در سال 1812 مربوط می شود ، او ششصد هزار سرباز را برای انداخت و در ماه ژوئن از مرز روسیه عبور کرد ، ولی سرمای کشنده آن سرزمین در ماه اکتبر او را به عقب راند . تتها پنجاه هزار سرباز فرانسوی از روسیه جان سالم بدر برندن .

من هم با سایر جوانان فرانسوی به ناچار همسر و خانه ام را به قصد جنگ ترک کرده بودم . اختیاری در کار نبود ، چون طبق دستور تمام مردان سالم باید به نیروهای ناپلئون ملحق می شدند . حمله به روسیه در تابستان آغاز شد ولی ما رویارویی چندانی با دشمن نداشتیم . او نیرویی شبح آسا بود که همیشه قبل از درگیری رو در رو ناپدید می شد .

در خلال عقب نشینی شتاب آلد فرانسویان که در اواخر پاییز صورت گرفت ، من به بیماری مرگباری مبتلا شدم . در آخرین روزهای حیاتم تحت مراقبت و پرستاری زن روسی جوانی بودم که خانواده اش با استفاده از معالجات سنتی محلی می خواستند ذات الریه مرا درمان کنند تمام کوشش های آنان بی ثمر بود چون سرما و یخ بندان وضع مرا بیش از پیش وخیم کرده بود .
با خاطر ندانم کاری ناپلئون که برای آدوقه و لباس ارتش بزرگ خود

تدبیری نیاندیشیده بود ، من آن زندگی را با سرخور دگی کامل به اتمام رساندم . عدم دور اندیشی ناپلئون و بد اقبالی های پی در پی ما از جمله علل عاقبت مرگبار من محسوب می شدند . یونیفورم های تابستانی ما که پس از نبردهای سخت تابستان فرسوده و پاره شده بودند ، در برابر سرمای متخاصم روسیه به هیچ وجه سپر مناسبی نبودند.

از آن زندگی اوایل قرن نوزدهم دو درس مهم آموختم و آنها را به عنوان دو حس درونی نیرومند با خود به زندگی فعلی منتقل کردم . یکی از جار شدید از هوای سرد است ؛ مگر اینکه واقعاً لازم باشد و دیگری حرمتی که برای افراد دور اندیش قائل ؟ یعنی کسانی که برای نقشه های بزرگ برنامه ریزی دقیق انجام می دهند .

ماجرای آن زندگی من با زندگی معنوی ایک چه ارتباطی دارد ؟ بیشتر مردم خبر ندارند که روح می تواند طی زندگی های متعدد در زمین متولد شود . تعداد کمتری هم از روش فراخوانی خاطرات زندگی های پیشین برای بهره گیری از درس های آن در جهت زندگی فعلی مطلع هستند .

هر یک از ما چنان به امور زندگی خود می پردازیم که گویی همین یک عمر را در اختیار داریم و آنرا آغاز و پایان هر چیزی می دانیم که ارزش اندیشیدن را داراست . آیا این عقیده نادرستی است که روح بیشتر از یک بار کالبد اختیار می کند ؟ یا اینکه هرگز قبل از تحت تعلیم هیچ استادی نبوده و اینکه زندگی های قبلی را ترک نگفته جز به این دلیل که امروز برای ادامه تحصیلاتش باز گردد ؟

در اواسط دهه شصت پال تونیچل اکنکار را به جهان معرفی کرد و تا لحظه مرگش در سال 1971 نور بخش بود . گوهر ارزشمندی که پال در پاسخ به اشتیاق درونی انسان برای خدا در اختیار او نهاد ، ریختن دانش نور و صوت در قالب واژه های ساده بود چون بدون آنها دروازه بهشت بسته می ماند .

نظریه اکنکار ، دانش باستانی سفر روح بسیار ساده است . تمرینات

معنوی آن ما را موانع دلشکستگی ، افسردگی و نومیدی عبور می دهند . کارما ها یا گناهان ایام گذشته با نور و صوت الهی که تنها راه پاک شدن از تقصیرات گذشته است ، کاملاً شسته می شوند .

تعلیمات ایک برای هر کسی که خواهان تجزیه و تحلیل عمقی ذهنی و عواطف خویش است ، ابزاری مفید محسوب می شود . مهارت ها و نقایص ما که در زندگی های پیشین شکل گرفته اند ، سازنده شخصیت ما هستند . در پس یکایک انحرافات شخصیتی ، علتی نهفته است و ضربات روانی زندگی های پیشین موجب بروز رفتارهای معینی می شوند ؛ مگر اینکه روح الهی به آگاهی انسان راه پابد و بر واکنش های مکانیکی ذهن ناتوان و حساسیت های آن غلبه کند .

نظریات فروید و شاگردان مکتب او تأثیر چندان عمیقی در خودشناسی ما ندارد . در تحقیقات مربوط به ذهن ، ساختگی ترین لایه های شخصیتی ما بطور کاملاً سطحی بررسی می شوند ، ولی هرگز با این ابزار نمی توان حتی به گرد روشن ضمیری اکشار هم رسید .

علم در اکتشاف انسان واقعی درون از حرکت باز می ماند . در واقع برجسته ترین یافته های علمی حتی در توضیح گوشة کوچکی از لایه های رفتاری ساختگی انسان در می مانند . شفا گران ذهنی در کنکاش خود برای شناخت موجود ناشناخته ای چون انسان که سرشار از معماهای ذاتی نشأت گرفته از روزگاران گذشته است ، به هیپنوتیزم متول می شوند که حتی در بررسی سطحی وقایع گذشته نیز تحتانی ترین ابزار محسوب می شود .

اطلاع صرف از گذشته که مدفون شده است فایده چندانی نصیب نمی کند . براستی دانشی که از نور ادرارک محروم باشد به چه کار می آید ؟

در دیدار از پاریس یک مسأله دیگر هم روشن شد : آفرینش در جهان های تحتانی به اتمام رسیده است . سال ها قبل من وقایع این سفر را با تمام جزئیات آن در روایا دیده بودم . این جزئیات حتی در مورد نقش کاغذ دیواری انقام در هتل هم صادق بودند که اتفاقی کوچک با سققی

بلند و دکور اسیون سبک نایپلئون بود . مسافرین بهشت هم هر یک آنجا را چون پاریس از دریچه چشم خود می بینند . اگر من به واسطه رویا پاریس را ندیده بودم تصورم از این شهر به خیالات نزدیکتر می بود .

تصور ما از بهشت هم بیشتر به خیال‌بافی می ماند . سفر روح برای دیدن بهشت در زمان و مکان حاضر راهی فردی محسوب می شود و وقتی به این دیدار نایل می‌شویم امور زندگی خود را به گونه ای تنظیم می کنیم که از اکنون و ابدیت بهره بیشتری ببریم .

ما دوست داریم بهشت دارای شهرهای تابناک و نورانی و عمارت‌جواهرنشان باشد (که البته چنین چیزهایی هم در آنجا وجود دارد) و نیز فرشتگان بالداری که مانند پروانه‌ها در باغ‌ها پرواز می کنند(که این هم واقعیت دارد)؛ ولی مسأله اینجاست که ما خواهان ولگردی و وقت کشی در عوالم پوچ و بی معنی هستیم . دوست داریم در بهشت در معیت قدیسین بوده و تا ابد با آنان گفتگوها و بحث‌های روشن فکرانه داشته باشیم . چه بهشت کسالت آور ، بی هدف ، ملال آور و بی ثمری!

شفقت و پارسایی صرف هیچ کس را به خداشناسی نمی رساند . این یکی از شوخی‌های فربیکارانه متقدیرین کلیسا است که تعداد بی‌شماری از عوام‌الناس را گمراه کرده است .

سفر روح سفر معنوی است که فرد را به فراسوی قلمرو ذهن کیهانی می رساند و روح را به جایی می برد که نخستین مرحله خودشناسی ؛ یعنی مرتبه روح .

تجربه بهشت می تواند کاملاً یادی بنماید . به عنوان مثال روزی در طبقات درون خانمی به همراه دخترش به سراغ من آمدندتا گپی بزنیم . من و او سال‌ها قبل از اینکه من ماهانتا ، استاد حق در قید حیات شوم یکدیگر را در سمیناری در شهر سیاتل ایالت واشنگتن ملاقات کرده بودیم .

در حال قدم زدن بودیم که به منزل مادر و دختر رسیدیم . شوهر او که

می خواست یک کمد لباس را از پیاده روی مقابل منزل به اتاق خواب ببرد ، از من کمک خواست و در عوض یک سیب و مقداری توت فرنگی به من داد .

بعد از اینکه کار جا به جایی کمد را انجام دادیم ، مرد بالحنی که زیاد بوی شوخي نمی داد ، گفت ، « تو دو سینت به من بدھکاری . » او فکر می کرد که قیمت میوه ها از ارزش کمک من بیشتر بوده . البته این فکر موقعی به ذهنش خطرور کرد که کار جابه جایی کمد انجام شده بود . من به جای دو سکه دو اسکناس تازه و تاخورده را به طرفش دراز کردم و او با اعتراض ملایم آنها را از دستم ربود و گفت ، « داشتم شوخي می کردم ، ولی قبول می کنم . »

با ناراحتی و اندوه به راه خود رفتم . من از ته دل به او کمک کرده بودم ، ولی دست پلید طمع هدیه عشق را آلوده بود و او با این عمل خود را به روح الهی بدھکار کرده بود .

این ماجرا در طبقه اثیری که بخش کوچکی از بهشت است رخ داد . بسیاری از مردم پس از مرگ به آنجا می روند ، اما فضایل اخلاقی آنان در آنجا نیز به طرز اسفناکی در حدی نازل باقی می ماند . عادات و رفتارهای منفی انسان را تا بدانجا دنبال می کنند و بعد مجدداً در زندگی بعدی به زمین باز می گردند . کارما و تناسخ ویرانگرانی بی رحم هستند و هیچ کس را از آنها گریزی نیست ؛ مگر اینکه عطش شدید انسان برای آزادی او را به سوی سفیر روح یا استاد حق در قید حیات بکشاند .

مرد با پوزخندی بر لب همانجا ایستاده بود و دو اسکناس سیز را در دست گرفته بود . تا وقتی که شاهین های ترازوی عدالت دوباره برابر یکدیگر قرار گیرند ، کوهی از مشکلات بر او فرو خواهد بارید . اما او دیگران را بخاطر بد اقبالی خود لعن و نفرین خواهد کرد .

به جستجوی خود در سرزمین های دور ادامه دادم تا ببینم کدام روح شایسته بوسه شیرین خداوند است . این جمله که ، « چه بسیاران

فرا خوانده می شوند ، اما برگزیدگان کمترند ، » امروز هم مثل دو هزار سال پیش مصدق دارد .

در عصر نقره که دومین دوره از اعصار کبیر چهار گانه آفرینش بود ، استادان ایک روشن کردن آتش و نیز کاشتن بذر را به آدمی آموختند . انسان اولیه به تنهایی قادر نبود بین دانه ای در خاک و گیاهی بالنده رابطه ای را تشخیص دهد .

امروز هم مشکل حل نشده انسان نایبینایی اوست بر رابطه علت و معلول . آگاهی بشری از پذیرفتن این اصل امتناع می کند که هر عملی عواقبی بدنیال دارد . استاد حق در قید حیات قانون تعادل را به طرق امروزی به نمایش می گذارد .

او رهایی معنوی را به ارمغان می آورد و با ترس و تردید و غفلتی می جنگد که بخاراط تحت سلطه گرفتن انسان بر او تحمیل کرده اند علمای کلیسا روزگاری می گفتند که زمین مرکز عالم است و هنگامی که شکاکنی چون گالیله تردید خود را درباره این باور کلیسایی ابراز کردند ، با دادگاه نقتیش عقاید مواجه شدند .

سایر نظریات کلیسا عبارت بودند از ؛ ۱- زمین مسطح است ؛ ۲- سام ، حام ، و یافث نیکان سه نژاد موجود بشر یعنی گندمگون ، سیاه و سفید هستند . اما کریستف کلمب در بازگشت از قاره آمریکا با کشف سرخپستان این نظریه را باطل کرد ؛ و ۳- خوردن گوشت در روزهای جمعه معصیت است . حتی این قانون هم امروزه از میان رفته ، ولی آیا کسی بخاراط آنچه امروز گناه نیست و قبلًا گناه بوده گرفتار عذاب خواهد شد ؟

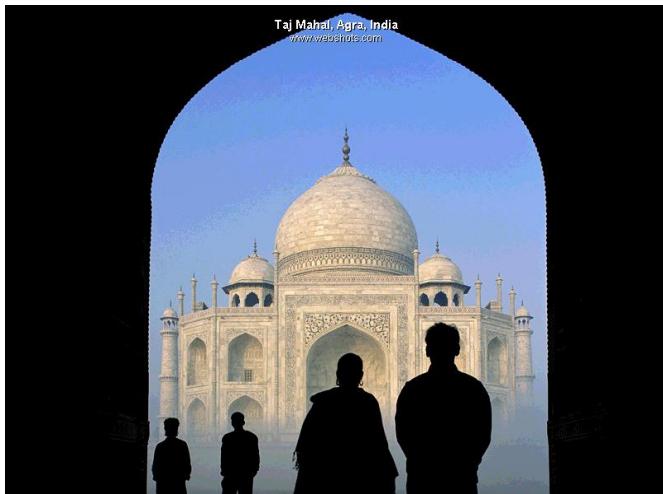
چه کار کنیم که اصل الهی به سوی ما نازل شود ؟ این ترانه و نیایش مختصر را در لحظات آزردگی یا نیاز به آرامی زمزمه کنید : « هیو ... ماهانتا . » هیو نام باستانی خدا و ماهانتا وضعیتی از آگاهی است که فرا سوی آگاهی بشری قرار دارد .

این ترانه را با صدایی ملایم و نرم بخوانید . می توانید این کار را در خانه یا حتی در حین رانندگی انجام دهید . به وقت مناسب می فهمید که منظور از یکی شدن با روح الهی چیست ؟ آزادی معنوی زمانی بدست می آید که همه محدودیت های جسم ، ذهن ، روان با نور و صوت خدا محو شوند ؛ با وجود این استاد حق در قید حیات هیچ کس را مجبور به کسب علم الهی نمی کند . بله شما در وضعیتی از آگاهی هستید که استحقاق آنرا دارید . اما تا کی در این وضعیت خواهید ماند ؟

تا ابد ؟

فصل 24

شاہزادہ یا گدا؟



موج اک می خواهد ما را به زندگی بهتری سوق دهد ، ولی ابتدا لازم است کمک آن را بپذیریم . همه ما در ابتدا گدایان معنوی هستیم و تنها باید چشم انتظار تقدیر معنوی خود باشیم که مقام شاهزادگی خداست . در قرن هشتم میلادی یکی از استادان زنده اک مشاور معنوی شارلمانی ، پادشاه فرانک ها شد . نام او کتوجارال بود . در مورد این استاد اطلاعات زیادی در دست نیست جز اینکه اصول اک - ویدیا ، دانش باستانی پیشگویی را به شارلمانی می آموخت . قابلیت تشخیص آینده برای شاه کمکی ارزشمند بود ، می توانست در اوقات خطر برای حکومت خود راه چاره‌ای پیدا کند . تعالیم کتوجارال برای او فرستنی فراهم کرد تا نه تنها پادشاه اقليمی در زمین ، که شاهزاده اک نیز باشد . روزی او مطلع شد که برخی از اشراف فرانکی برای صدمه زدن به او توطئه کرده‌اند از آنجا که شمشیر آنان را در خدمت خود موهبتی ارزشمند می دانست ، مایل نبود آنها را تنبیه کند بنابراین برای یافتن راهی جهت مقابله با این دسیسه گروهی از معمتمدین خود را به نزد پسرش به صومعه دور دست فرستاد تا نظر او را جویا شوند . وقتی فرستادگان به صومعه رسیدند ، پیش پسر پادشاه را مشغول باغبانی و کدن علف های هرز دیدند . آنان موضوع خائنین را مطرح کردند و چاره کار را پرسیدند ، ولی شاهزاده از صحبت کردن امتناع کرد . فرستادگان به شدت برآشفته شدند چون دست خالی برگشتن را موجب خشم شاه می دانستند .

اندکی بعد آنان به دربار برگشتند . شارلمانی به دقت در مورد حرکات و کارهای شاهزاده سؤوال کرد .

آنان گفتند ، هیچ ، فقط علف های هرز را از ریشه بیرون می آوردم . « آیا دلیل این کار را توضیح داد ؟ »

- « گفت منظور این است که سبزیجات مفید بهتر رشد کند . » فرستادگان از شنیدن این جمله که « جواب خوبی آوردید ، » کاملاً متعجب شدند .

کتوجارال با استفاده از زبان حکمت زرین شمه‌ای از اک - ویدیا را بر شاه گشوده بود . شارلمانی پاسخ خود را در اعمال پرسش یافت . استاد اک به او نشان داد که جلوه‌های مختلف حیات در کنار یکدیگر متكامل می‌شوند و هر یک به دیگران نیاز دارند . به عبارت دیگر ، مسأله‌ای که از نظر حکومتی اهمیت دارد با بررسی اتفاقی ساده و با بهره‌گیری از نگرش اک روشن می‌شود .

شاه تردید را جایز ندانست و توطئه چینان را از قلمرو خود تبعید کرد . اک - ویدیا به او نشان داده بود که دشمنان علف‌های هرز قلمروی او هستند که مناصب بالایی را اشغال کرده اند ؟ مناصبی که بهتر است در اختیار حامیان و فدار گذاشته شوند . بدین وسیله غایله خاتمه یافت . کتوجارال ، استاد حق در قید حیات ، مسئول هدایت این رهبر بزرگ یعنی شارل کبیر بود . امروزه دوران حکومت او در عصری که غرب در ظلمت معنوی بزرگی دست و پامی زد ، عصری طلایی محسوب می‌شود .

عصر طلایی فوق به این علت طلوع کرد که شارلمانی تحت هدایت استاد حق در قید حیات بود . او در آگاهی بشری به مراتب رفیع اک ارتقاء یافت ؛ از کسوت گدایی به مقام شاهزادگی .

جویندگان هر عصری می‌توانند شارلمانی زندگی پر ثمری داشته باشند . اشاره ما به ثروت‌های مادی نیست ، بلکه منظور دولت و مکنت معنوی است . اک - ویدیا که یکی از شاخه‌های دانش اک است در مورد مشکلات نگرش لازم را به ما ارائه می‌دهد ، ملى حل مشکل به میزان استفاده ما از تصور خلاقه بستگی دارد . اک - ویدیا تنها قابلیت هایی را ارزیابی می‌کند که ما در گذشته کسب کرده ایم و با استفاده ار آنها می‌توانیم در این زندگی کامیاب شویم .

در اک این قاعده ای بدیهی است که دستاوردهای خود ساخته بهتر از چیزی هستند که دیگران برای ما آفریده اند .

به مثالی توجه کنید که نشان می‌دهد چگونه می‌توان با استفاده از رهنمود اک - ویدیا درباره مشکلات ، وقایع زمان حال را تغییر داد .

چند سال قبل هنگام بازگشت از یکی از سمینارهای اک ، درست موقعی که هوایپما آمده بود از پایانه بطرف باند پرواز حرکت کند ، اشکالی فنی پیش آمد . این ایراد به قدری متربقه بود و خلبان به قدری متعجب شده بود که وقتی می خواست مراتب را به اطلاع مسافرین برساند، تنها گفت که طوفانی در راه است و متصدیان برج مراقبت به ناچار ساعات پروازها را تغییر داده اند . بدین ترتیب تمام پرواز ها با تأخیر مواجه شدند .

در اینجا دروازه اک - ویدیا گشوده شد و متوجه شدم که تنها علت واقعی این تأخیر این است که نیروهای منفی می خواهند سفر مرا به تعویق بیاندازند . بنابراین از تمرين زیر استفاده کردم که در بسیاری از موارد می تواند نیروی کل را خنثی کند .

این تمرين مستلزم تصویر سازی است . به صندلی ام تکیه داده و چشمانم را بستم و در دل شروع به زمزمه هیو، نام باستانی خدا کردم . بعد در چشم معنوی ام خود را در دو مکان و وضعیت متفاوت تصور کردم ؛ (الف) در هوایپما (ب) به سلامت در فرودگاه مقصد . سپس یک جاروی دسته بلند را تصور کردم و با ادامه ذکر هیو به وسیله جارو بین نقطه الف و ب را جاروب زدم و راهی باز کردم . در مرحله بعد خود را فرمانروای کیهان خویش قلمداد کردم و از طریق مجراهای ارتباطی درونی به متصرفی برج مراقبت دستور دادم که باند را برای پرواز خلوت کند .

در مورد چنین تمرينی باید خیلی مراقب باشید چون بین هنرهای معنوی و روانی مرز باریک و ظرفی وجود دارد . مسأله اینجاست که هیچ وقت نباید با استفاده از انرژی نامرئی کسی را وادار کنید که دستور شما را اجرا کند . اما در صورتی که با سازمانی قراردادی بسته و توافقی بین شما انجام شده باشد (مثل خرید بلیط از خطوط هوایی) ، و مانعی در اجرای مفاد این قرارداد سد ایجاد کرده باشد ، این مانع را تجاوزی از جانب نیروهای کل به حریم روانی خود قلمداد کنید .

مثلاً فرض کنیم آژانس هوایی برای شما بليطی به مقصد شهری دیگر صادر می کند . شما پول بلیط را پرداخته اید ، برنامه پرواز تعیین شده و در هوایپما نشسته اید . در این اثناء نیروی منفی طوفانی به پا می کند تا پرواز شما را به تعویق بیاندازد . در این صورت می توانید از تمرین معنوی بالا استفاده کنید .

نمونه موقعی که نباید از این تمرین استفاده کنید از این قرار است . بدون مقدمه برنامه ریزی می کنید تا برای تعطیلات با هوایپما سفر کنید ولی متصدی آژانس می گوید که جای خالی ندارد . در اینصورت سعی نکنید با جادوی قوای نامرئی او را وادار کنید تا شما را در پرواز جای دهد .

شاهزاده های اک بکارگیری قابلیتی را می آموزند که پال تؤییچل آنرا «قوای دانش و کشش » خوانده است . اما این قوا جانشین برنامه ریزی صحیح نیستند .

بدین ترتیب ما در زندگی چه نقشی را انتخاب می کنیم ؟ شاهزاده یا گدا ؟ واصل اک در جهت اقدام و فعالیت تنظیم می شود تا برای حل کردن معضلات از شیوه های خلاقه استفاده کند ؛ قابلیتی که گدایان معنوی جهان هرگز از آن خبر ندارند . ما با نیروهای طبیعت سر و کار داریم و می آموزیم که زمان پیش روی و زمان عقب نشینی را تشخیص دهیم . اشتباہ در اقدام و حرکت ، بسیار بهتر است تا فلج شدن باطر و حشت از خطأ .

شارلمانی که جذر و مذکور را می شناخت ، برای خود و هم میهنان عظمت و منزلت آفرید . او موفق شد داشت خود را در جهت منفعت انبوهی از مردم به خدمت گیرد .

هراس ها و فرصت های زندگی شارل کبیر ، بزرگ تر یا کوچک تر از آنی نبودند که شما باید در عوالم معنوی خود با آنها رویرو شوید . تنها انتظار از جوینده خدا این است که خوبیش را فتح کند . شما هم مثل شارلمانی از مساعدت استاد حق در قید حیات در عصر خود بهره مندید . اگر شایستگی لازم را داشته باشید ، اک - ویدیا می تواند

در زندگی معنوی شما گنجی واقعی محسوب شود .
دعوت به این میدان کما کان بجای خود باقی است ؛ آیا شاهزاده خدا
خواهید بود یا یک گدا باقی خواهید ماند ؟ تفاوت بین این دو بسیار ساده
است ؛ به سادگی ترانه باستانی هیو . این به خودتان بستگی دارد .

فصل 25

اقبال بالقوه



انسان در مسیر رشد خود سه مرحله را پشت سر می‌گذارد؛ فراگیری، رشد، و دانایی. این سه در گذشته، حال، و آینده به یکدیگر گره می‌خورند.

درباره کودکی اسکندر کبیر داستانی نقل کرده اند. پدر او فیلیپ دوم که شاه مقدونیه بود، روزی اسبی جوان و سرکش خرید و بابت آن به اندازه وزنش سکه نقره پرداخت. اما مشکل در این بود که حیوان به هیچ کس سواری نمی‌داد.

پادشاه آن را به سربازی سپرد که سال‌ها در پرورش اسب تجربه اندوخته بود، اما اسب سرباز را چندین بار به زمین زد. فیلیپ این اسب اصیل را ستایش می‌کرد، ولی اسب جنگی تربیت نشده ارزشی نداشت.

سرانجام تربیت کننده به شاه گفت، «به هیچ وجه نمی‌توانم این حیوان را به اسبی جنگی تبدیل کنم. بهتر است از شرش خلاص شویم.» در این اثناء اسکندر که به تازگی درس روزانه اش را با ارسسطو به پایان برده بود، شاهد تلاش بیهوده سرباز در سوار شدن بر اسب وحشی بود. وقتی شنید که سرباز به پرسش توصیه می‌کند از دست اسب خلاص شوند به طرف آنها دوید و گفت، «اگر اجازه بدھید من می‌توانم سوارش شوم!» دو جنگجو به پسر بچه خندیدند. آخر وقتی یک تربیت کننده کار کشته نمی‌توانست روی اسب بنشیند، از یک پسر بچه مدرسه‌ای چه کاری بر می‌آمد؟

فیلیپ گفت، «اگر موفق شوی، آنرا به تو می‌بخشم.» اسکندر افسار را از دست سرباز گرفت و به آرامی با اسب صحبت کرد. پس از مدت کوتاهی حالت وحشت از چشمان اسب محو شد. در همین لحظه اسکندر به تندی بر پشت آن پرید و حیوان هم چهار نعل شروع به تاختن کرد، اما پس از طی کردن مسافتی طولانی او را به عنوان سوار پذیرفت. اسکندر به سوی خانه برگشت.

شاه از دیدن گرد و غبار تاختن اسب تعجب کرد. وقتی اسکندر به نزدیکی او رسید پرسید، «واقعاً مال من است؟»

- «اگر راز موفقیت خود را بگویی ، بله .» اسکندر گفت ، « تو همیشه می گویی که همه چیز را به دقت مشاهده کنم و بعد اطلاعات بدست آمده را در حل مشکل بکار ببرم . »

- «درست است . »

- « وقتی تماشا می کردم متوجه شدم که سرباز اسب را پشت به خورشید نگاه داشته بود و اسب از سایه خودش که روی زمین افتداد بود و حشت می کرد بنابراین روی آن را به طرف خورشید برگرداندم آرامش کردم و بعد سوارش شدم و وقتی از دویدن خسته شد ، برگشتم . حالا دیگر با اینکه خورشید پشت سرش بود از سایه خودش نمی ترسید . »

اسکندر بذر هوشیاری را درون خود داشت . او توانست علت پنهان و حشت اسب را که موجب عجز پدرش و تربیت کننده شده بود ، درک کند . بنابراین فیلیپ اسب را به پسرش بخشید .

اقبال بالقوه یا هوشیاری در درون اسکندر کاشته شده بود تا او از آن مراقبت کند ، اما بعداً در جهت کشور گشایی آنرا مورد سوء استفاده قرار داد ؛ چون می پنداشت این کار موجب آرامش روح است . اما در عوض سرانجام با مرگ زودرس روبه رو شد . علیرغم تمام پیروزی هایی که در میدان نبرد بدست آورده جستجویش برای خوشبختی بی ثمر بود . بیشتر واصلین امروز اک ، قوانین معنوی را بهتر از اسکندر درک می کنند . آنان بذر خوشبختی خود را در جهت اطفای عطش معنوی مورد استفاده قرار می دهند ، نه کامیابی مادی .

سر گذشت اسکندر به روزگاران گذشته مربوط می شود . اجازه دهید مصدق اقبال بالقوه یا موهبت آگاهی را دوران اخیر بررسی کنیم .

واقعه زیر در ماه اکتبر گذشته در سمینار جهانی اک رخ داد که در شهر سنت لوئیز ایالت میسوری برگزار شد .

دانشجویی که بهار قبل تعليمات اک را در پیش گرفته بود ، صبح روز یکشنبه قبل از شروع مراسم به سالن گردهمایی رفت تا در ترنم هیو

شرکت کند . وقتی که به همراه سایرین مشغول خواندن هیو بود ، خود را در کالبد روح به سوی گردابی از نور شناور دید . این گرداب در زیر گرداب بزرگتری واقع شده بود که میلیاردها میلیارد مایل وسعت داشت و هر دو ظاهراً شبیه گردباد بودند .

موج مهیبی از انرژی در گرداب کوچکتر می‌تپید ، ولی او به خود جرأت داده ، وارد این پیکره چرخان شد و از شهری باشکوه سر در آورد . این شهر مثل استوانه توخالی بود که روی قاعده اش ایستاده است و طبقات بسیاری داشت . هر طبقه ای دارای چراغ‌ها ، درختان و گیاهان ، و ارواح بیشمماری بود .

او در یکی از طبقات شهر، رو به محور استوانه و روی بالکنی ایستاده بود . بر روی نرده بالکن خم شد و به آغاز و انتهای محور عظیم این شهر خیره شد . در اینجا به یاد گرداب بزرگتر بالایی افتاد که سکویی به شکل نیم دایره از آنجا تا جلوی بالکن پایین آمد . در همان نزدیکی دو وجود معنوی با هم صحبت می‌کردند و او شنید که یکی به دیگری می‌گفت ، «باز هم یکنفر در آستانه وصل گرفتن است .»

بعد بروی سکو رفت و در وسط دایره ای نورانی ایستاد وقتی به بیرون دایره نگاه کرد واژی ، پدارزاسک ، ربازارتارز را دید که با لبخندی در اطرافش ایستاده اند . سکو حرکت کرد و از وسط گرداب کوچک وارد گرداب بزرگ شد .

ناگهان نور آبی از تمام جهات بطرفش خیز برداشت و او را کاملاً احاطه کرد . چیزی نمانده بود که از شدت نور کور شود . این نور آبی ماهانتا بود . ظرف چند لحظه شدت نور کم شد و او توانست دوباره استادان اک را مشاهده کند .

واژی با روی باز به او خوش آمد گفت و درحالی که درآغوشش می‌گرفت ، گفت: «فرا خواهی گرفت .» پدارزاسک (پال تونیچل) او را در آغوش گرفت و گفت: «رشد خواهی کرد .»

ربازارتارز هم او را درآغوش گرفت نگفت: «به دانایی خواهی رسید .»

نو آموز تقریباً بلافاصله و درست در لحظه ای به سالن سمینار برگشت که مجری برنامه می گفت : «برکت باشد.»

این اقبال بالقوه بود و تجربه فوق وصل واقعی اک یا موهبت آگاهی بود. او اینک باید از این بذر مراقبت کند تا به ثمر بنشیند. حتی همین الان هم هنگامی که او با دیگران صحبت می کند یا به فعالیت های معمول خود می پردازد، می داند که در سطح آگاهی برتری از اک قرار دارد. اقبال بالقوه او جز این نیست که در همه حال از همراهی ماهانتا اطمینان دارد. این خصیصه استاد است که با هر که روبه رو شود، در او خواهد درخشید.

چلای یاد شده با اک یا جریان باستانی صوت پیوند لازم را برقرار کرده است. او هم به مصدق گذشته مثل اسکندر با مشاهده می آموزد ولی به فراسوی فراگیری ذهنی خواهد رسید و به مصدق زمان حال به تبع تجربه اش در سمینار اک با وصل های اک رشد خواهد کرد و در آینده به وسیله زبان حکمت زرین به دانایی دست خواهد یافت. این است اک - ویدیا، دانش باستانی پیشگویی.

معنی زبان حکمت زرین دقیقاً همین است: اک در مکالمات یا نوشته ها اطلاعات معینی را آشکار می کند که سایرین به آن توجه نمی کنند. به همین دلیل آنرا «زبان زرین» می خوانند که یکی از قالب های بسیار مهم اک - ویدیا است. کلید درک این نکات که موجب می شوند امور زندگی خود را بهتر اداره کنیم، همان اقبال بالقوه و هشیاری است وان بذر توسط تمرینات معنوی اک و فرآیند وصل شکوفا می شوند.

حتی حکمت های موجود در کلوجه های چینی هم می توانند وسیله ای برای انتقال زبان حکمت زرین اک باشند. اما کورکورانه به آنها اعتماد نکنید، چون ابزار انتقال راهنمایی ها و دستورالعمل های ماهانتا فراسوی قرعه و شانس قرارداد دارد که صرفاً قالب محدود و تحت الفظی اقبال هستند. می توانید آن دسته از پندها و فال هایی را بپذیرید که سازنده شخصیت معنوی شما هستند. ولی به هیچ وجه اندرز های محدود کننده یا تهدید کننده را جدی نگیرید و از آنها چشم پوشی کنید.

کلوچه چینی در خود بذری را دارد که در قالب فال تجلی یافته برخی به شما میگویند که چطور رفتار کنید و برخی دیگر حاوی وعده ها یا هشدار های مربوط به وقایع آینده اند . به فال های ارتقاء بخش توجه کنید . مثلاً فالی مثل ، « فصلی تازه در زندگی تان گشوده می شود » می تواند به تحولی شخصی اشاره داشته باشد . یا فال « ممکن است هر تمہیدی که در سر دارید ، آخرین آنها باشد » ممکن است در مورد بازنگری دقیق نقشه ای به شما هشدار دهد تا آثار دراز مدت آن گریبانگیرتان نشود .

برخی دیگر از پیام ها کاملاً به جا هستند ، مثل ، « وقتی به خرید می روید ، پولتان را به نمایش نگذارید . » این به قانون صرفه جویی اشاره دارد . یکی از حکمت های خوب معنوی که به بازگرداندن عشق اشاره می کند این است : « دائماً ایثار کن تا دائماً دریافت کنی . » برخی از فال ها هم همه ما دوست داریم ، مثل ، « زندگی شاد و آرامی خواهید داشت ، » یا « بسیاری از آرزو هایتان در شرف برآورده شدن هستند . » یا « اقدامات امروز به کامیابی منجر می شوند . »

فال کلوچه چینی یکی از انواع خفیف اک - ویدیا است . اما شاید اک از این ابزار ناچیز استقاده کند تا هوشیاری شما را برانگیزد . هرواقعی که صاحب اقبال بالقوه یا هوشیاری باشد ، به راحتی معنای این فال ها را می فهمد . راهنمایی ماهانتا محدودیتی ندارد ولی تشخیص آن بر عهده اکیست است .

اقبال بالقوه به معنای مرمز « سه در سه در سه » مربوط می شود : گذشته ، حال ، آینده ؛ فرابگیر ، رشد کن ، به دانایی برس ؛ فرد ، ماهانتا ، سوگمام .

اقبال بالقوه شما در چه مرحله ای است ؟

فصل 26

چشم ببر



پسaran قبیله سرخپوست دلاوار که در جنگل های شرقی آمریکای شمالی زندگی می کردند ، پس از طی کردن آیینی موسوم به « شب زنده داری » به جمع مردان پذیرفته می شدند .

وقتی پسری به سن بلوغ می رسید و آماده می شد تا به گروه جنگجویان تحت تعلیم بپیوندد ، ناچار باید به تنها یی به جنگل می رفت و روزهای متتمادی در آنجا روزه می گرفت . این آزمونی بود برای دلاوری که در عین حال به او می آموخت هر چند طبیعت برای غافلان معلمی سخت گیر است ، ولی برای کسانی که به نجواهایش گوش می سپارند نقش حامی را ایفا می کند .

فلسفه روزه گرفتن و عزلت نشینی در جنگل باز شدن چشم معنوی نوجوان بود و او از آن پس می توانست در سرزمین رویا ها و پیشگویی ها به سیاحت بپردازد . این صفات و قابلیت ها در سال های زندگی هدایت گر او می شدند و افراد قبیله اش او را به چشم دلاوری شریف می نگریستند .

روح به نوجوان سرخپوست دلاوری شbahت زیادی دارد ، چون او هم در محیط آموزشی قرار می گیرد تا لزوم هوشیاری برتر را تشخیص دهد .

بدین ترتیب « چشم ببر » در نگاه کسی خوانده می شود که به یمن آزمون های زندگی می تواند اعمال خود را بگونه ای تنظیم کند که بیشترین منفعت معنوی را بدست آورد . او به زندگی خود سامان می بخشد و معضلاتی را ریشه کن می کند که زمانی در مسیر خدا او را فلجه می کردند . او دیگر آن آدم تنبل و کاهله نیست که در هنگام درد سر عاجزانه کز می کند و بعد در اوج شکستی تلخ بر پشت دستش می زند و می گوید ، « گر چه امور را به اک می سپارم ، ولی فایده ای ندارد ».«

هر کسی در طبیعت انسان دقت کند ، به روشنی متوجه می شود که جامعه بشری بدون تردید دچار افول معنوی شده است . آرمان هایی کهن مثل شجاعت ، استقلال ، و توانایی در میان مردم کوچه و بازار

رو به زوال گذاشته اند . اعتماد به خویش باطن از استحکام چندانی برخوردار نیست و وضع اکثریت اصول اجتماعی هم به همین منوال است . هر کسی خود را حق می داند که حتی المقدور کمک "رایگان" بیشتری را از دولت کفیل مآب ما دریافت کند و این عمل برای همگان نوعی "حق" محسوب می شود .

شما به عنوان واصل اک در این چشم انداز نادرست اجتماعی چه جایگاهی دارید ؟ چطور خود را با شرایط تطبیق می دهید که در آن وابستگی به دیگران معیار شده است ؟ آخر روح چطور می تواند در آرزوی قلمرو الهی باشد ، در حالی که در میان بردهگان مادی گرا قد خم کرده است ؟

صاحب چشم ببردارای خصلت رهبری است و رو در روی مشکلاتی می ایستد که هر یک می خواهد او را فلچ کنند . او فرمول استادی اک را در دست دارد ، با توجه به اسرار نهفته در آینده اقدام به عمل می کند ، و ثمره تصور خلاق خود را به لحظه اکنون می کشاند ؛ چه تصور خلاق مولد تمام شکفتگی های معنوی است .

اطرافیان ما از نظر سطح آگاهی به دو دسته تقسیم می شوند ؛ بیداران و خواب آلودگان . بیداران به سوی نور و صوت پیش می تازند، همان که ارمغان ماهانتاست . ولی خواب آلودگان خوشتر دارند با دسترنج دیگران زندگی کنند . اینان مثل زنبور عسل نر هستند که انگل زنبوران کارگر بوده و به تبع شیوه زیستن خود از نیش هم بی بهره است .

روحی که اوقات خود را در کشتزار زمین به بطالت می گذراند ؛ همانطور که روزگاری در باغ های بهشت جز این نبود ، به زنبور نر بی نیش می ماند . او این زندگی را به هدر داده و بهتر است در زندگی دیگری به زمین بازگردد .

خواب آلودگان از چشم ببر محرومند ، که نه آنرا می شناسند و نه اگر ببینند تشخیص می دهند . آنان زنبوران نری هستند که اجازه نمی دهند

کسی چشمان را بر ظهور ماهانتا بگشاید ؛ یعنی همان که می تواند سکوت و ظلمت را از صوت و نور سرشار کند .

بسیاری از افراد در زمرة مولدین قرار ندارند و با شنیدن این حقیقت خشمگین می شوند . حسد و طمع ، مرام آنها و عطش تملک بیشتر ، کار شب و روزشان است . آنان بدخواهی ، منفی بافی ، و غیبت را همیشه در آستین دارند و بجای ایثار همیشه از زندگی طلبکارند . آنان از گهواره تا گور طعمه فلاکت و مصیبتند .

تنها کسی که می تواند از سقوط معنوی عصر حاضر جلوگیری کند ماهانتا ، استاد حق در قید حیات است . او تنها مأموری است که برای برقراری عصر طلایی نوین و باز گرداندن جهت نیروهای منفی به سوی قطب معنوی از قدرت لازم برخوردار است . و اصلین برگزیده تربیت می شوند تا به زندانیان گل بگویند تنها یک کلید می تواند قفل سلول های آنان را بگشاید : تمرینات معنوی اک .

امکان پذیری کسب آزادی معنوی در همین زندگی پیام ماهانتا به روح است به جز ماهانتا چه گسی می تواند انسان را از خویش بر هاند ؟ اکثریت مردم مایل نیستند مسئولیت نجات خود را بپذیرند و خواهان حمایت سایر افراد یا بنگاه ها هستند . در یکی از شماره های اخیر مجله تایم درباره کلیسای روستایی در جنوب ایلینویز خبری چاپ شده بود . این کلیسا سال ها برای پرداخت صورت حساب های خود به کمک های اعانه دهنده کان متکی بوده است . اما قطعه زمینی که چند سال قبل به وصیت شخصی به تملک کلیسا در آمد چاه نفتی داشت که ارزش نفت مستخرج آن ده هزار دلار در بود .

سرازیر شدن این پول باد آورده به صندوق کلیسا موجب بروز مشکلاتی شد . جریان از این قرار بود که سیل درخواست های اعانه دهنده کان هر یک به دلیلی خواهان کمک دستی شدند . یکی برای پرداخت کرایه خانه و دیگری برای تعمیر بام منزل . وقتی چاه دوم هم کشف شد و درآمد کلیسا دو برابر شد ، اوضاع رو به وخامت بیشتری گذاشت .

این اعانه دهنگان نمونه کسانی هستند که برای پول زحمتی نمی کشند ولی قسمتی از آن را حق شرعی خود می دانند . آدمی به ندرت از چیزی چشم پوشی می کند ، چون همیشه توقع دارد از آب کرہ بگیرد. جان کلام اینکه هر کسی خواهان بهشت است ، باید آستین بالا بزند . واقعیت آزار دهنده تعلیمات اک این است که در همین زندگی همه به بهشت نخواهد رسید . طلبکاران یا خواب آلودگان ، تمرینات معنوی اک را اصلا به جا نیاورده اند یا به قدر کفايت انجام نداده اند تا اصولا خویش معنوی خود را برای نخستین بار بیدار کنند .

آنکه با چشم بیر به زندگی می نگرد علیرغم تمام کیش و مات های روزگار گنجینه فرست های پیرامون خود را تشخیص می دهد و از آن در جهت رشد بهره می گیرد . مهمه جریان صوتی اک آرزوی همکاری با خداوند را در او بر میانگیزد . اما برای اینکه روح بتواند عشق برتر خویش را نثار چیزی برتر و پایدار تر از خویش کند ، لازم است تا امیال انسانی خود را پایمال کند .

آدمی در وضعیت مغلوب بشری قربانی قانون تجانس است . شریعت او را به عنوان کسی معرفی می کند که برای حل معضلات در پی راه حل های مادی است و به همین منوال افراد مادی گرا را بخود جذب می کند .

از سوی دیگر وacialی که از خصائیل مخرب ذهنی رهاست، کسانی را بخود جذب می کند که از طبیعت معنوی برخوردارند .

شریعت-کی- سوگمام راه بهشت را به ما نشان می دهد، ولی تجلی این تقدير اعلى در خلوت مراقبه رخ می دهد .

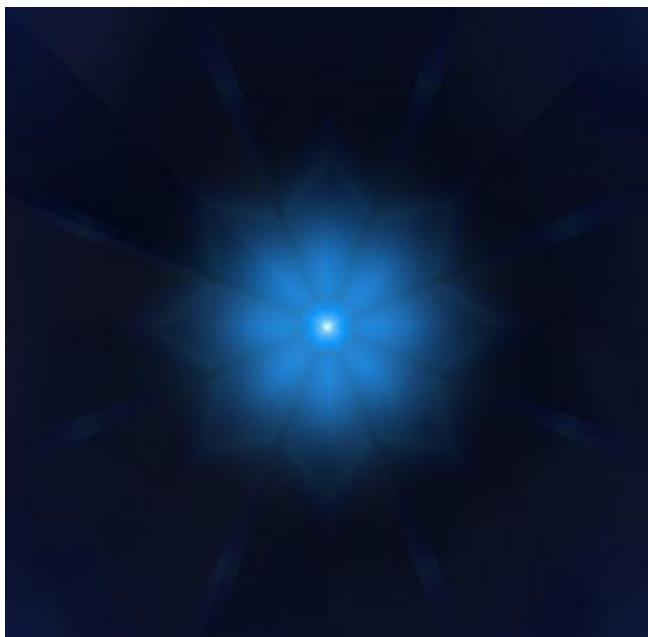
البته باید برای رسیدن به خود کفايی تمام توان خود را به کار گیرید ، ولی چنانچه برای ادامه زندگی محتاج رفاه هستید آنرا هم نادیده نگیرید . مسئله اساسی این است که با روندی تدریجي از وابستگی به استقلال بررسید . حرکت خود را با این نگرش شروع کنید که چطور می توان گامی هر چند کوچک برداشت تا در دراز مدت به خودکفايی رسید .

اگر شما را با احساس گناه یا این اندیشه رها می کردم که بدون کمک دیگری قادر نیستید از وضعیت فعلی خلاص شوید، این مقاله ارزشی نداشت. نکته در این است که اولاً شیوه تفکر خود را عوض کنید و ثانیاً با در پیش گرفتن تلاشی تدریجی، در عوالم مادی و معنوی به خود بپردازید.

کمک ماهانترا را بطور تمام و کمال بپذیرید، اما فقط تا روزی که خود به مرحله استادی برسید.

فصل 27

قانون حق شناسی



قانون حق شناسی ساده است ؛ رحمت در دل حق شناسان ریشه می دواند .

یکی از واقعیات این اک بنا به اقتضای شغلی زیاد سفر می کند . او در سفر هایش متوجه شد که گروه کثیری از مردم در رفاه زندگی میکنند، ولی تعداد قلیلی دست به دهان مانده اند .

این خانم می خواست بداند که چرا زنجیره حوادث او را به سوی تعلیمات اک کشانده اند، در حالی که برای بسیاری از افراد چنین نبوده است ، چرا او شایستگی آزادی معنوی را داشت ؟ آیا دیگران قربانی کارمای خود بوده ، کشته خود را درو می کنند؟

او با در نظر داشتن درس هایی که از سفر هایش آموخته می دانست که نباید بخاطر این خوش اقبالی بر خود ببالد ، ولی مایل بود بداند نقطه مقابل مباحثات به نفس و خود پسندی چیست .

یک کلام : حق شناسی اوایل قرن حاضر مردم فقیر در غرب آمریکا زندگی می کرد . او برای تهیه مایحتاج خانواده اش به هر کاری تن می داد ، ولی غالباً با شکست مواجه می شد .

این مرد والاس . دی . واتلز ، نویسنده کتاب " راز دولتمندی " بود . واتلز در این کتاب نظریه ای بخصوص را در رابطه با ثروتمند شدن مطرح می کند . مطالب و نظریات این کتاب در اکثر موارد در امتداد مفاهیم معنوی مطرح شده در کتاب نی نوای الهی ، نوشته پال تونیچل قرار دارند و بنابراین در خور توجه هستند .

ناکامی های مکرر والاس سبب شد تا طی مدتی مدد خود را مورد مذاقه قرار دهد . چرا افرادی که در قابلیت های خود از او چیزی بیشتر نداشتند موفق بودند ؟ او کار خود را با مطالعه فلسفه های دکارت ، اسپینوزا ، امرسون و سایرین آغاز کرد و در این گذر اصل " عنصر واحد " را عامل آفرینش یافت . سپس این اصل را به یک پله بالاتر تعمیم داد و نتیجه گرفت که هر کسی این نیروی بی طرف را به درستی فراخواند به فیض دست می یابد .

ما این نیرو را اک می خوانیم . این نیرو در طبقه ذهنی به واسطه قدرت ذهن کیهانی عمل می کند . قدرت ذهن کیهانی همانند نیروی اک خالص ، خنثی و بی طرف ، ولی بر خلاف آن به شدت نایابدار است . ذهن انسان هم از جنس همین عنصر بی ثبات ساخته شده ، ولی آیا باستفاده صحیح آن ابزار فوق العاده ای برای اک فراهم نمی شود؟ واتلر از همان روزی که به کشف جریان اک نایل شد تا هنگام مرگش در سال 1911 ، برای تمام آرزو های خود تصاویری قادر تمند خلق کرد و تازه در آن زمان بود که فهمید همیشه آرزو مند کسب فیض از طریق تصویر سازی بوده است . او می دانست که این نیروی حاکم بر همه چیز همیشه برای دانایانی که صاحب قلبی حق شناسند ، سهمی عادلانه از چیز های خوب فراهم می کند .

اما با وجود تمام اینها وقتی که اک برکات خود را به ما ارزانی میدارد تا چه حد آنرا تشخیص می دهیم ؟ این تشخیص به حق شناسی بستگی دارد که قلب ما را بروی اک گشوده نگاه می دارد . قدرشناسی که از یاد برود ، فقر معنوی جایگزین می شود .

حق شناسی از راه های ظریفی تجلی می یابد . روزی در مراتب درون برای تماشای آموزش حساب به کودکان در کلاسی حاضر شدم . معلم از پسر زیرکی پرسید ، « اگر یک گوجه فرنگی داشته و ده تا لازم داشته باشی ، چند تا باید بخری؟ »

پسر بچه لحظه ای فکر کرد و گفت ، « هیچ ! گوجه فرنگی را می شکافم ، دانه هایش را می کارم و یک عالم گوجه فرنگی پرورش می دهم . » معلم که تحت تأثیر نوع کودک قرار گرفته بود ، جواب را قبول کرد . حق شناسی کودک نسبت به زندگی موجب شد تا در مقایسه با سایرین حیات را غنی تر ببیند .

نکته در اینجاست که افراد خلاق که قدر موهبت زندگی را می دانند ، غالباً در حجره های پنهان ذهن خلاقه به سر می بردند . راه حل های آنان نسبت به کسانی که تنها به استدلال تکیه دارند ، صیقل یافته تر و حکیمانه تر است . حق شناسی چشم های خلاقیت را فعل می کند ، چون

افراد حق شناس آرام و قرار ندارند. این صفت به آنان فرصت می‌دهد تا وقایع را با ذهنی باز مورد مدافعت قرار دهند. آدم خلاق مانند کودک داستان بالا، غالباً برای مشکلات خود راه حل‌های سه بعدی می‌یابد. بنابراین خلاقیت، فیض و حق شناسی دست در دست یکدیگر دارند.

اک همه حاجات ما را برابر و می‌کند. قبل از هر چیز باید بیاموزیم که در زندگی توقع بهترین‌ها را داشته باشیم و با شور و اشتیاق در جهت بدست آوردن آنها را اقدام کنیم. دوم اینکه تصویر ذهنی روشنی از آرزوها داشته باشیم. سوم، این تصویر باید مستمراً حفظ شود و با این اطمینان همراه شود که اک هر آرزوی بر حقی را برابر و می‌سازد. چهارم اینکه باید به ازای هر چیز خوبی که دریافت می‌کنیم، حق شناس باشیم.

سال‌ها پیش اک با همین روش به خانواده من کمک کرد. دفتر اکنکار در سال 1975 باید از لاس و گاس در نوادا به منلوپارک در کالیفرنیا منتقل می‌یافت. مدیریت ترتیبی داده بود تا همزمان با جایه جایی کارمندان، وسایل و اثاث آنها نیز با کامیون‌های کراچیه ای به شهرتازه منتقل شود، ولی به علت مشکلات و پیچیدگی‌های معمول در چنین سفرهایی وسایل تا چند روز به دست صاحبان خود نرسید.

در آن زمان دختر ما هنوز هجده ماهه بود. به همین علت باید گهوار، قفس بازی، و صندلی پایه بلندش را با اتومبیل شخصی می‌بردیم که به معنی کراچیه کردن یک تریلر بود. ولی افسوس که پول کراچیه آن را نداشتم.

بنابراین از روش بالا استفاده کردم.

چند شب قبل از اینکه نوادا را ترک کنیم، به همراه همسرم برای خدا حافظی در لاس و گاه گشتنی زدیم. سر راه به یک سالن بینگو رسیدیم و در پاسخ به ندای استاد درون داخل شدیم تا بازی کنیم و عجیب اینکه هر دو برنده شدیم. مبلغ برد ما دقیقاً به اندازه کراچیه تریلر بود. اک با این وسیله شادی آور نیاز ما را رفع کرده بود.

حق شناسی برای هدایایی که قبلاً دریافت کرده ایم نیروهای تازه ای را به جریان می اندازد که موجب جاری شدن فیض در زندگی می شوند. انسان حق شناس معمولاً دروازه های فرصت های معنوی را بر روی خود گشوده می بیند.

در یکی از سفرهایم به سرزمین های دور ، داوطلبانه قبول کردم تا یکی از همسایگانم را به محلی دور دست راهنمایی کنم. راه ما از مرداب ها، نهرهای سرد کوهستانی و جاده های صعب العبور می گذشت. او هر ازگاهی با خاطر اینکه من از جاده اصلی دور نمی شدم ، غرولند می کرد و میل داشت میان بر بزند و من هر بار می گفتم، «جاده امنیت بیشتری دارد.»

پس از مدتی از کندي پیش روی کلافه شد و به راه خود رفت. از آنجا که او از نظر جسمی قوی تر از من بود گمان می کرد به تنهایی بهتر از عهده کاربر می آید، اما من نیرنگ ها و سختی های سرزمین های دور را خوب می شناختم.

او از نظر دور شد، ولی از آنجا که من دور ادور مراقبش بودم ، راهمان اغلب با هم تلاقی می کرد و هر بار من قبل از واصل به استراحت گاه بین راه می رسیدم و این باعث آشتفتگی بیشتر او می شد. او دائم به بن بست می رسید و وقت و انرژی گران بها را هدر می داد . در هر استراحت گاه غیظ او بیشتر می شد و برای رسیدن به هدف تقلای بیشتری می کرد.

سفر ما پر بود از موانع بی شمار و به همین دلیل بزودی خستگی، این مرد تازه وارد در سرزمین های دور را از پا انداخت. او به تدریج وسایلش را در ملک این و آن می ریخت تا بار خود را سبک کند. من به عنوان راهنمای او مسئولیت زباله ها را هم بر عهده داشتم، بنابراین لوازم و وسایل متوجه منجمله ظروف پخت و پز، عصای راهپیمایی و حتی قممه او را بر داشتم. اینها برای من نه تنها بار اضافی نبودند، بلکه کمک خیلی خوبی هم محسوب می شدند.

من به قدری با جاده آشنایی داشتم که می توانستم از سر تفرج راهپیمایی کنم . به یمن لوازم او در هر یک از استراحتگاه ها می توانستم تا رسیدن او یک فنجان چای برای خود دم کنم. این وسایل که او را آزار می داد، برای من نعمتی بود.

بالآخره او به سلامت به مقصد رسید، ولی به خاطر تضاد نهفته در درونش، خسته و ملول بود. او فکر می کرد که منحرف نشدن من از جاده علت مشکل بود ، چون خود این کار را غیر ضروری می دانست. مسئله این بود که گذشت از کشمکش درونی او با ذهن رقابت جوی خود، من از روحیه حق شناسی سرشار بودم.

وقی ما به اسرار زندگی پی می بریم، زندگی به ما پاداش بیشتری می دهد. و اتلز سرانجام این حقیقت را در آخرین سال های زندگی اش آموخت . کسی که برای هر چیز خوب شاکر است، یکایک لحظات زندگی معنوی خود را سرشار از فیض بهشتی می کند.

حق شناسی و شکر گذاری دروازه بهشت های خدا را بر روی ما می گشایند.

فصل 28

قوانین بازی



روزی از پنجره اتاق نشیمن مشغول تماشای سانی ، گربه قهوه ای همسایه بودم. مشخص بود که موشی لابلای چمن بلند حیات خلوت ما بود. سانی با احتیاط فراوان سانتیمتر به سانتیمتر پیش می رفت و تک تک ماهیچه هایش آماده جست زدن بر روی طعمه بودند.

ده دقیقه گذشت و سانی تنها به اندازه نصف تنه اش وارد محوطه چمن شده بود. ظاهرآ همه تمھیدات را بدرستی انجام می داد: گوشها یش را سیخ کرده بود تا صدای جزئی ترین حرکت موش را بشنود. حرکتش آرام و محتاطانه بود و برای گرفتن موش اشتیاقی شدید داشت، ولی ندانسته به خود خیانت می کرد.

جريان از اين قرار بود که هر چه به موش نزديك تر می شد بيشتر هیجان زده می شد و به تبع آن جانی مستقل گرفته و با شدت و سرعت هر چه تمام تر با علف های بلند برخورد می کرد. اما سانی اصلاً توجهی به دم نافرمان خود نداشت.

بالاخره پرش بلندی کرد ، ولی دست خالی برگشت . موش به سلامت فرار کرده بود .

اغلب اوقات ما هم بازی زندگی را به همین روش انجام می دهیم . اشتیاق ما به خدا ارزشمند است، ولی برای رسیدن به هدف از انضباط لازم برخوردار نیستیم .

بیرون پنجره دستشویی ، ساس کوچکی داشت در کنار دیوار پنجره حرکت می کرد . وقتی به کنج دیوار رسید غلتاً در تار عنکبوتی افتاد که در آنجا تله گذاشته بود . عنکبوت که آن بالا از تار ظریف و ابریشمی خود آویزان بود هشیار شد از نردهبان پایین آمد و تا پشت سر ساس رسید و شروع به بررسی طعمه کرد . سپس دوباره از برج مراقبت خود بالا رفت و لحظه ای بعد برای حمله پایین آمد و این بار درست روی سر ساس نشست .

دو حشره در انفجاری از انرژی با هم گلاویز شدند و عنکبوت با همان سرعت دوباره به بالای برج رفت . ساس بی حرکت شد . ظاهرآ عنکبوت شکار خود را نیش زده بود .

ساس داشت سلانه سلانه به راه خود میرفت که در شکارگاه عنکبوت اسیز شد . این اشتباه به قیمت جانش تمام شد . اما در همان برخورد کوتاه و شدید به اشتباه خود پی برد . پس از حمله به نظر می رسید که ساس مغلوب شده . حشره برای مدتی بی حرکت ماند ، ولی داشت قوایش را جمع می کرد . پس از مدت کوتاهی دوباره شروع به جنبیدن کرد . بلند شد و چند بار اشتباهًا به طرف قسمت انبوه تر تله رفت . ولی بعد به آرامی عقب نشینی کرد و از خطر جست و به سوی مقصد اولیه خود براه افتاد . ولی این بار از راه میان بُر رفت و آشیانه عنکبوت را دوز زد . همان یک ملاقات برایش کافی بود . ما معمولاً سعی می کنیم کاری انجام دهیم که درست است، ولی تجربه به ما می آموزد که همان کار را باز هم بهتر انجام دهیم .

خانم اکیستی با یکی از آشنایان تازه خود که او را در یک کلاس ملاقات کرده بود ، شام می خورد . آن شب او قصد داشت به یکی از جلسات اک برود و بدون فکر کردن این را به خانم دیگر که به تازگی غسل تعمید شده بود گفت . این آشنا برای کسی که اعتقاداتش با او تقاوتش داشت احترامی قائل نبود و واصل را سؤال باران کرد . اکیست اگر چه می دانست فایده ای ندارد ، ولی سعی کرد به همه سؤالات جواب دهد . بالاخره هم شبشان بهم خورد و هم احتمالاً دوستی شان . اندکی بعد از این ماجراهای ناخوشایند ، لthest اکیست آبشه کرد . حتی بعد از اینکه دندانپزشک دندان خراب را کشید ، درد او شدیدتر شد . به تشخیص پزشک این زخم از نوع خشک بود ، یعنی موردی که روی زخم دلمه نمی بندد . بنابراین غذا و مایعات مستقیماً به استخوان می رسد .

اکیست فهمیده درد لthest اش به «دهان بسته بودن» نزد میهمانان اشاره دارد و تصمیم گرفت در آینده در گفت و گوهای رودررو درباره اکنکار، قوه تشخیص خود را به کار اندازد . اگر کسی از سر کنچکاوی چیزی بپرسد، او اکنکار را «تعلیمات اصول معنوی» معرفی می کند و اگر سؤال باران شد، خواهد گفت: «نمی شود در چند دقیقه توضیح

داد اگر واقعاً مایلید بدانید و فقط با خاطر رعایت ادب سؤال نمی‌کنید،
یک کتاب برایتان می‌آورم.»
بازی زندگی هم همینطور است.

مثال دیگری که این اصل را تأیید می‌کند، مردی جوان است که با لغزش‌های پی در پی خود بازی بقای معنوی را می‌آموزد. بیشتر اکیست‌ها زمانی دچار مشکل می‌شوند که درباره عوالم دورست الهی با نزدیکانشان صحبت می‌کنند. این افراد درجای دیگر درست عکس این اشتباه را هم مرتكب می‌شوند و هنگام سفر روح به جهان‌های درون با مردم آنجا درباره زمین حرف می‌زنند. بعيد نیست ساکنان این جهان‌ها درست به اندازه‌مردم زمین ازسفر روح و صوت و نور خدا بی‌خبر باشند. البته تمام این درس‌ها در مسیر رشد و شکوفایی قرار دارند.

این فرد هم در حال فراگیری درس‌های مهمی است. او هنگام سفر روح به مکانی تازه، از ساکنان آنجا نام شهرشان را می‌پرسد و خود تعریف می‌کند که از کجا و با چه وسیله‌ای آمده است. وقتی آنان درباره اکنکار و ماهانتا سؤال می‌کنند. او می‌گوید: «اگر مایلید، او را صدا می‌زنم.» و معمولاً واژی ظاهر می‌شود و با آنان احوالپرسی می‌کند.

اما درس مهم در همینجا نهفته است. او عادت کرده که هر وقت با استاد کار دارد، بشکن بزند و او ظاهر شود، ولی ماهانتا در واقع خود اک است. یک بار واژی روی او را زمین انداخت و گفت: «بعداً می‌بینیم.» این چلا هنوز گمان می‌کند که اک یا روح القدس تابع دستور اوست. اما نمی‌توان اک را به کاری و ادار کرد، چون خود عهد دار تمام هستی است.

چلا باید فقط خود را مجرای اک قرار دهد. اک تصمیم می‌گیرد که چه کاری ضرورت دارد و چه کاری لازم نیست. تمام اینها قسمتی از بازی آموزش زندگی هستند.

چرا برخی در اک بخوبی پیشرفت می‌کنند، در حالی که برخی دیگر

کمترین رشد معنوی را تشخیص نمی دهند؟ کلید موفقیت و راز شکست در درون خودمان است.

یکی از واصلین حلقه های بالا اخیراً رویابی داشت که علت فراموشی تجربیات درونی اش را توضیح می داد. در رویا او و همسرش سوار چرخ و فلک فانفاری بودند که مرتب بالاتر می رفت. اندکی بعد مرد متوجه شد که دیگر مسئله یک سواری مفرح در میان نیست و دارند از مرتبه ای به مرتبه دیگر می روند. در حالی که بالاتر و بالاتر می رفتد، او هنوز روی صندلی چرخ و فلک نشسته بود، ولی با خاطر ارتفاع زیاد دلهره شدیدی دامنگیرش شده بود. بالاخره وقتی که صبرش تمام شد چشمانش را با دست پوشاند. همسرش گفت: «اینطوری نمی توانی اطرافت را ببینی.» مرد پاسخ داد: «می دانم، ولی می ترسم نگاه کنم.»

این رویا برایش خیلی جالب بود و حالا می داند چرا نمی تواند بیشتر تجربیات درونی اش را با خاطر آورده او از نگاه کردن می ترسد و این شروع خوبی است.

بازی زندگی به ما کمک می کند تا روش عمل اک را درامورزنگی خود درک کنیم. زنی که همسرش مدام غرولند می کرد، روزی طاقتمن تمام شد و آهی کشیده، گفت: «تو بدنی آمدی تا صبوری را به من یاد بدهی.» مرد هم لحظه ای فکر کرد و گفت: «تو هم بدنی آمدی تا عشق را به من بیاموزی.» جای شکرش باقی است که همینقدر متوجه قضیه شدند. اک هر یک را به وسیله دیگری به انسانی بهتر و معنوی تر تبدیل می کند.

همین خانم کمی بعد متوجه نکته بسیار مهمی شد: «به این ترتیب می توان گفت که غیر قابل تحمل ترین افراد در زندگی ما در عین حال مأمور سوگماد هستند.»

گر به، ساس، یا انسان، همگی در راه یادگیری تنازع بقای معنوی هستیم. همه اینها بازی زندگی هستند.

فصل 29

سفر حماسی روح



روح در سفر به سوی خداوند با گذر از سه مرحله به آزادی معنوی دست می‌یابد: ۱- معصومیت، ۲- پیچیدگی، و ۳- موفقیت. سلوک روح مثل حرکت خورشید قطعی و خلال ناپذیر است و با عبور از صبح ظهر، و غروب و تجربیات زندگی، بی وقه به سوی قله کوه می‌رود و سرانجام به خداشناسی می‌رسد.

اما این صعودی عذاب آور است. اندوه، تنهايی، گرسنگی و بیماری شهد زندگی را تلخ می‌کند. ما در پی خداییم، ولی در این سلوک معنوی به کرانه‌های دور دست آگاهی و مکان‌های ناشناخته می‌رویم. اما در میان تمام آموختنی‌ها، هیچ یک مهمتر از شیوه وحدت با اک در مقام همکاری با خدا نیست.

در مورد سفر خطرآفرین روح از سه مرحله بالا، مثل‌های زیادی در کتابخانه‌ها یافت می‌شود. یکی از این مثل‌ها داستان کنت مونته کریستو، اثر کلاسیک الکساندر دوما است که هجرت جان فرسای روح را از معصومیت و بی‌خبری به تزکیه، از خامی به پختگی و قدرت، و سپس به کامجویی از عشق به تصویر می‌کشد.

قهرمان داستان من و شماییم که به لباس ملوانی جوان بنام ادموند دانته در آمده ایم. در بهار نوزده سالگی، زندگی با تمام زیبایی‌ها و شگفتی‌هایش در برابر او گسترشده است. قرار است ادموند بزودی ترفیع گرفته و ناخدای یک کشتی تجاری شود که برای چنین سن و سالی غیر معمول است. این ترفیع موجب خواهد شد تا او همسر موفق و ثروتمندی برای نامزد فعلی اش باشد اما دست خیانت چرخ اقبال را می‌چرخاند و ادموند از زندان سر در می‌آورد. در زندان راهی پیر از گنجی بزرگ صحبت می‌کند که دانته پس از فرار آن را می‌یابد.

اینک او لقب کنت مونته کریستو را برای خود انتخاب می‌کند، ولی تمام ثروت جهان قادر نیست سال‌های رنج زندان را جبران کند، یا پدر پیرش را که در غیاب فرزند از گرسنگی جان داد، به او بازگرداند. نامزد سست بنیاد او هم مدت‌هاست که به ازدواج با رفیق او تن

داده؛ یعنی همان کسی که در دادگاه بر علیه ادموند شهادت داد و به او خیانت کرد.

دانته اینک یتیمی چشم و گوش بسته نیست ، بلکه به انتقام جویی دهشتناک بدل شده است. ما هم چون او در دوران بی تجربگی روح برای حفظ و صیانت خود به قدرت متول می شویم. سپس به دومین مرحله آموزش گام می نهیم و فلسفه بی ترحم «چشم در برابر چشم» را به کار می بندیم . سرانجام دانته از ریختن خون خائین خسته و بیزار می شود و شمشیر انتقام را کارمی گذارد و بدین ترتیب دومین مرحله از تحصیلات روح، یعنی پیچیدگی و بیهوقدگی را پشت سرمی گذارد.

و اینک به مرحله نهایی کامیابی یا فهم می رسد. من و شما هم مایلیم مثل دانته از نبردهای ناخبردانه ای دست برداریم که پشت سرمان جز ویرانی بر جای نمی گذارند. تا اینجا روح تا حدودی بر خویش تسلط یافته و تشنۀ صوت و نور خداست مراحل مختلف تجربه در تمام جنبه های زندگی ، بليط مهمترین تعليمات روح القدس برای نژاد بشر، یعنی اک هستند.

دانته در مرحله فهم و کمال ناگهان به حکمت وجود درد و رنج پی می برد. توازن و تعادل معنوی کسب شده به واسطه تجربیات زندگی رازی را در برابر او گشوده است: در این عالم نه خوشبختی و نه تیره روزی هیچ یک وجود ندارند . تنها چیزی که وجود دارد شرایطی نسبی است که طی آن وضعیتی با وضعیت دیگر مقابله می شود. تنها آن که غایت نومیدی را تجربه کرده باشد ، شایسته تجربه غاییت برکات است به همین دلیل روح نا بالغ شایستگی خدا را ندارد. زندگی فقط و فقط عبارتست از دیدار روح با خویش در آینه جهان پدیده ها . از قالب داستان که بگذریم ، روح تنها می تواند کشته خود را درو کند .

جی آلن بون در کتاب «خویشاوندی با آفرینش » این گفته استادان اک را تکرار می کند : اندیشه ها همان اشیاء هستند » او ماجراهی ملاقات

با معدنچی پیری را نقل می کند که تعریف می کرد ، «مار زنگی از نیش زدن به سفید پوستان شدیداً لذت می برد ، ولی به ندرت به سرخپوستان حمله می کند . »

بون چنین نتیجه گیری کرد که مار با توجه به الگوهای فکری مختلفی عمل می کند که از این دو نفر دریافت می نماید . سفید پوست از کودکی آموخته که از مار بترسد (به تبع قصه باغ عدن) مار تفکری را تشخیص می دهد که پیکان تیزش متوجه اوست و آماده است تا با دوست و دشمن رو به رو شود . این خزنده نسبت به هر نوع سم ذهنی به شدت حساس است و به سرعت به تبع این اندیشه وضعیت آگاهی خود را مسموم می کند . در حقیقت مار در برخوردي بی طرفانه افکار دشمن را منعکس می کند .

اما سرخپوست واقعی، جانوران وحشی را به چشم برادران عزیز خود می نگرد و هنگامی که وارد قلمرو همین مار می شود ، ابتدا درنگ می کند . دو موجود بر روی یکدیگر مراقبه می کند ؟ « درست مثل دو کشتی بزرگ و کوچک که در دریا پیام های دوستانه مبادله می کنند . » به گفته بون سرخپوستان آموخته اند که خود را با نیرویی هماهنگ کنند که آنرا « مقدس عظماً » می خوانند . این نیرو همان است که ما آن را اک یا روح القدس می خوانیم .

سلوک حمامی روح به ما می آموزد که با قوانین الهی هماهنگ شویم . به جان نشستن اینهمه دری های خدایگونگی در زندگی های بی شمار مستلزم درد و رنج است ؟ ولی وقتی آموختنی ها را با تمام وجود آموختیم ، به فیضی بزرگ نایل می شویم که عبارتست از مشارکت آگاهانه در بالاترین تجلیات قدسیت .

یکی دیگر از حکایات بون رابطه عاشقانه موجود بین اک و بارقه الهی یا روح را بخوبی روشن می کند . بون در کودکی عاشق تصاویر و مناظری بود که سرخپوستی را بدون افسار و زین یراق سوار بر اسب نشان می داد . بعدها در سریال بوفالوبیل هم همین عمل را عیناً از سرخپوستان مشاهده کرد . او در شگفت بود که آنان چطور

می توانند با وجود سرعت زیاد و مانور های ناگهانی اسب باز هم بر پشت آن باقی بمانند.

سرانجام در ملاقات با ریسیس یکی از قبایل از او پرسید که چطور سرخپستان می توانند با این مهارت بر پشت اسب بر همه سور شوند. ریسیس با زبان اشاره گفت که « بین سرخپست و اسب رابطه ای دوستانه و مفاهeme آمیز برقرار است . » آنان در تمام علائق خود اشتراک دارند . سرخپست و اسب " در ذهن ، قلب ، جسم و هدف یک واحد هستند . " روح هم باید با اک این چنین شود .

ما در حین زیستن در کالبد فیزیکی اسیر تضاد بخصوصی هستیم. بیشتر موجودات زنده سعی دارند تا به هر قیمتی زنده بمانند . ولی به قول شوپنهاور ، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم ، وقتی " زنده بودن مسلم شد " بیشتر مردم نمی دانند با آن چه کنند . بنابراین سعی می کنند خود را از رنج زندگی خلاص کنند و برای اینکه گذران عمر را حس نکنند " وقت کشی " می کنند .

وضع روح هم در مرحله دوم که مرحله پیچیدگی و سر درگمی است، جز این نیست . تقریباً هر کسی در این شرایط به علت رها شدن از خواسته ها یا دغدغه ها ، باری می شود بر دوش خود . این بار سنگین دروازه های آگاهی اجتماعی را می گشاید که آن نیز به نوبه خود " انسان را به بالاترین افراطها یا بالعکس ، تقریطها " سوق می دهد .

اما در مرحله سوم بین آرزو و نیل به آن به خوبی تعادل برقرار شده است . روح در این مرحله با استفاده از تجربیات دور و دراز گذشته می داند که از امتیاز انعکاس افکار به خارج و تسلط بر این قابلیت برخوردار است . خلاصه اینکه او به همان عدم وابستگی مقام خداشناسی رسیده است . سلوک حماسی روح ارزش هر گونه فداقاری را دارد ، چون مقصد این سفر خداست .

فصل 30

لبهٗ نیغ



سامراست موآم ، نویسنده انگلیسی نیمة اول قرن بیستم ، در داستانی جالب به تضاد های درونی فردی خداجو می پردازد .

کتاب «لبه تیغ» که در هر کتابخانه ای پیدا می شود، ماجراهی زندگی یکی از هوانور دان جنگ جهانی اول است. در خلال یکی از نبردهای هوایی ، دوستش با خاطر نجات جان او جان خود را از دست داد. البته نبردی که نویسنده از آن سخنی نمی گوید ، نبرد بین آگاهی معنوی و وجdan اجتماعی بشر است. با وجود این، همین انگیزه قهرمان داستان را ودار می کند تا در دوراهی های عدیده زندگی خود بارها ناگزیر از تصمیم گیری شود. او در حالی به آمریکا باز می گردد که بر خلاف هموطنان حریص و طماع خود ، هیچ اشتیاقی به اندوختن مال و منال ندارد.

پیروان اک مستمراً بالبه تیغ مواجه می شوند ماهانتا آنان را مکرراً در برابر آزمون قرار می دهد و منتظر می ماند تا ببیند اک برای واصل مهمتر است یا داغدغه های فرسوده اجتماعی.

خلبان طی گفت و گویی داغ با موآم ، خدای اجتماعی را مورد مؤاخذه قرار میدهد ؛ همان خدایی که مردم گمان می کنند نیازمند پرستش است. او از صومعه ای صحبت می کند که راهبان آن برای پرستش هایش هیچ پاسخی نداشتند؛ سؤالاتی از قبیل ،«چرا خدایی که بر همه چیز قادر است، خواهان پرستش بندگان است؟» «چرا شیطان را خلق کرد؟» «چه جوری خدایی است آن که عالمی را خلق می کند و بعد فرشته ای را با خاطر معضلاتش سرزنش می کند ، در حالی که خود می تواند با استفاده از اقتدارش فرشته ظلمت را باز دارد؟»

خلبان کاستی های این خدای اجتماعی را، که مخلوق وجدان بشری بود زیر سؤال برد. ارزش هایی که فرزندان این خدا - منجمله نامزد خودش - پذیرفته بودند ، بازیچه هایی پلاستیکی بودند که سکه طلا پنداشته می شدند. نامزد او خواهان آخرین مدهای پاریس بود و او برای جستجوی خدا سفر به این منظور ، خواهان آزادی بود ؛ نامزدش تشنۀ نوشیدن از چشمۀ اجتماعی و او تشنۀ خداشناسی بود .

بنابراین ناکام از توافق بر هدفی مشترک ، نامزدی خود را بهم زندن. این یکی از چندین تصمیم دردنگ خلبان داستان موآم بود که در یکی از دو راهی های زندگی با آن روبه رو شد . در اینجا باید بین آگاهی معنوی و وجdan اجتماعی یکی را انتخاب می کرد.

او در پی جستجو و تحقیقی دقیق متوجه وحشتی شد که مردم بدان مبتلایند. این وحشت هیچ ارتباطی با ترس از مکان های بسته یا ترس از ارتفاع نداشت، بلکه وحشت واقعی آنان از مرگ و بدتر از آن از زندگی بود. حتی کسانی که در اوج تدرستی و مکنت بودند و ظاهرا دغدغه خاطری نداشتند به این بیماری مبتلا بودند.

نقشه شروع معمول برای کسانی که وارد اک می شوند ، وجدان اجتماعی است . آنان هم گام با تمرينات معنوی و به موازات آن با دریافت وصل های اک، از نرdban آگاهی بالا می روند.

یکی از جویندگان حقیقت که صرفاً توانست بر علیه ارزش های وجدان اجتماعی طغيان کند، شاعر بزرگ آمریکایی والت ویتمن بود که در موسوم جوانی موآم، مردی مسن بود. منظمه "برگ های علف" او را می توان کتابی مقدس قلمداد کرد. اما وقتی دیوان اشعار او را در سال 1855 منتشر شد، مورد حمله وحشیانه منتقدین قرار گرفت. آنان انگشت اتهام را به سوی ویتمن نشانه گرفته و گفتند: «اگر خوک ریاضیات بداند، می توان ادعا کرد که ویتمن هم هنر را می شناسد.» بدون تردید ویتمن بخاطر اندیشه های بی پروای خود در خصوص امور جنسی جامعه را بر آشفته کرده بود. البته این اندیشه ها با استانداردهای امروز کاملاً عادی و مورد قبول نلقی می شدند. به علاوه او که همیشه طرفدار آزادی های فردی بود در یکی از اشعار دیوان "برگ های علف " به نام " ترانه من " حملات شدیدی به وجدان اجتماعی کرد.

او اعتقادی غریب داشت که می تواند « مدتی با حیوانات حشر و نشر داشته باشد ». چرا که آنها شب ها بیدار نمی ماندند و بخاطر گناهان خود زاری نمی کردند و از شرایط روزگار گلایه نداشتند . ضمناً

حیوانات با سخنرانی درباره وظایفشان در برابر آفریدگار موجب انزجار او نمی شدند. آنها هیچ اشتیاقی به تملک نداشتند و علاوه بر این به یکدیگر تعظیم نمی کردند.

ویتنم بیشتر مدت عمر خود را روی لبۀ تیغ سپری کرد، چون خواهان کشیدن مرزی بین ندای روح در وجود خود و حماقت جامعه ای بود که از لحاظ معنوی مرده بود.

واصل اک از خلبان موآم که فکر می کرد برای یافتن خدا باید به هندوستان سفر کند، یک قدم جلوتر است. به علاوه اگر بداند که خشم گرفتن با ابزار تمسخر در برابر کسانی که با وجودان اجتماعی زندگی می کنند، چه کار ابلهانه ای است، در شکوفایی معنوی ازویتنم هم پیشتر خواهد بود.

لبه تیغ یعنی عدم وابستگی خونسردانه نسبت به تعلقات دنیوی و در عین حال در صورت نیاز از آنها بهره مند شدن؛ چرا که این تعلقات را کار مای گذشته برای تجربه بر سر راه قرار می دهند. هیچ فضیلتی در رنج کشیدن یا فقر وجود ندارد، مگر اینکه برای تزکیه روح ضروری باشد.

از شرکت کنندگان یکی از سمنیارهای اکنکار پرسیدند، «چرا وارد اک شده اید؟» انگیزه برخی مثل هوانوردان موآم و ویتنم بود. آنان گمان می کردند اگر چیزی را به عنوان حقیقت پذیرفته اند، پس برای دیگران هم مفید است. آنان در اشتباهات خود خواهان آزادی عمل بودند، ولی نمی توانستند محدودیت های هیچ یک از مرام های دیگر را تحمل کنند.

عقاید چنین افرادی در باب شیوه زندگی معنوی بسیار تنگ نظرانه است. اگر من به جای آنان بودم این جمله را اضافه می کردم که ارضای نفس حقیر چیزی نیست که دیگران را هم بدان دعوت کنیم. آنچه به حال آنان مفید است حرکت در جهت اصلی بزرگتر و برتر یعنی اک یا سوگمام است. لبه تیغ قضاوت صحیح، همیشه خداجویان را شکار می کند.

چلای دیگری می‌گفت که در طی سال گذشته نوعی تزکیه و پاکسازی را از سر گزارنده است. ضربات متعددی که در آن سال براو وارد شد، به تسلیم در برابر استاد درون منجر شده بود. او حالا می‌دانست که آموختن تسلیم مستلزم تحمل ضربات پیاپی است.

پیشه وری در سخنانش نشان می‌داد که در درون به شدت در برابر اک مقاومت می‌کند، اما خودش از این امر بی‌خبر بود. او می‌دانست که از لحظه ورود به اک دستخوش تحولات درونی فراوانی شد، ولی تشخیص نمی‌داد که عامل این تحولات اک است. اگر چه او در حال حاضر با عدم وابستگی بیشتری با مشتریانش برخورد می‌کند، ولی ترجیح می‌دهد این دستاورد را به عنوان موقفيتی شخصی به حساب خودش بگذارد.

علم بازنیسته ای با لبۀ تیغ که چیزی نیست جز مرز بین خدمت به نفس و خدمت به خدا، بخوبی سازگاری یافته است. او از تازه واردین می‌پرسد، «مایلی درباره چه چیزی حرف بزنم؟» اما آنها معمولاً محتاج شنونده هستند نه گوینده، بنابراین او گوش می‌دهد. این خدمت به خداست.

لبۀ تیغ، شمشیری دو دم است که می‌تواند به انسان عظمت بخشد یا او را نابود کند. آدمی همیشه نسبت به آزمون هوشیار نیست. گاهی چلا باید بین تأیید دیگران و ماهانتا یکی را انتخاب کند. اگر خردمندانه انتخاب کند از همان لحظه زندگی اش متحول می‌شود. می‌توانم در این مورد به چن دنمه نه اشاره کنم، ولی مواجه با لبۀ تیغ تجربه ای بسیار شخصی است. این تصمیم یا انتخاب، خویش برتر و خویش حقیر را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد و فرآیند این برخورد به کاهش یا افزایش کارما یعنی سود یا زیان معنوی منجر می‌شود.

انتخاب های هر یک از دوراهی های زندگی، روح را به سوی ماهانتا هدایت کرده اند. طی کردن این مسیر برای برخی سریع تر از دیگران است. این به اشتیاق روح در فهم قانون عشق الهی که آنرا اک می‌خوانیم بستگی دارد. اما وقتی که چلا به آخرین دوراهی می‌رسد و

پیروی از استاد درون را انتخاب می کند، ملاقات این دو حتمی خواهد بود.

وضع تعادل شما بر لبّه نیغ چطور است؟

فصل 31

پیک های حقیقت



جریان خروجی ایجاد شده در اثر ایثار ، دروازه رشد معنوی را باز می کند و عمل دریافت آن را می بندد . اما ماهانتا هرگز مشوق هیچ نوع ریاضتی نیست .

شروعت-کی- سوگمام می گوید مردان و زنانی که راز جاودانگی را می دانند ، به قدری از زندگی کامجویی می کنند که بین آن می رود کاملاً در آن غرق شوند . همنشینی با این افراد ، همنشینی با استادان ایک است چون بیشترین مقدار عشق خود را وقف خدمت به خدا کرده اند .

کشمکش موجود بین ایثار و طلب در ماجراهای جوینده ای وظیفه شناس است که به گروه متأفیزیکی خاصی پیوست مشهود است . او خود را وقف امور مرامی کرد و با سرعتی یکنواخت پیشرفت نمود ، چون می خواست در عین خدمت یکایک آموزش های ممکن را هم جذب کند .

در این حین او با کمک داوطلبانه در جهت پیشبرد امور فرقه ای ، درآمدی هم برای خود دست و پا کرد که هر چند اندک ، ولی برای جبران هزینه ها کافی بود . او از قیمت گذاری بر وقت خود اکراه داشت ، با وجود این هدایای کوچکی را که بخاطر خدمت داوطلبانه دریافت می کرد ، پذیرا شد . در این میان پاداش حقیقی و مسجلی که از همه طرف جاری می شد ، شکوفایی و رشد شخصی او بود .

آنگاه نوبت به دو راهی جاده رسید بعضی از مردمان مسن تر و با معیار دنیوی عاقل تر ، به او اندرز دادند که به ازای اوقات گرانبهای خود پول بیشتری بگیرد . پند آنان در ظاهر موجه بود : « تو که روح و معلم پیشرفته ای هستی ، نباید بخاطر چند دلار در اقصی نقاط کشور سرگردان شوی . »

این فرد مثل بیشتر اکیست ها عاشق زندگی است . در اینجا او از دو راهی ایثار و طلب دومی را انتخاب کرد ، چون روح خواهان تجربه ای معین بود . نمی خواهم بگویم که در ازای کار شرافتمندانه نباید ، پول گرفت . مسأله اینجاست که او با تغییر رفتار خود از ایثار به طلب

برای هدیه‌ای که به خداوند می‌داد بهایی تعیین کرد و در نتیجه ظرف مدت کوتاهی مرام خود را ترک کرد ، چون لذت کار از بین رفته بود .

سپس درستجو برای گام بعدی در زندگی معنوی خود به اکنکار ملحق شد و متاسفانه رفتار قدیمی را نیز با خود به همراه آورد که عبارت بود از « اک برای من چه می‌تواند بکند ، » به جای « من برای اک چه می‌توانم بکنم؟ »

دیگر شغلش هم جذابیت خود را از دست داده بود، چون لذت شکوفایی جای خود را به طلب بیشتر داده بود . در نتیجه با اینکه هر روز بیش از پیش فعلیت می‌کرد ، روز به روز مقروض تر می‌شد .

سرانجام روزی تشخیص داد که دیگر به چنین تجربه‌ای نیاز ندارد و فهمید که علت مشکلاتش طلب و دریافت مستمر از زندگی بود بی‌آنکه چیزی را از خود ایثار کند . اینک با هضم این درس ظریف توانسته بود روند لغزش در سراسبی آگاهی را معکوس کرده ، مجدداً به ایثار بپردازد .

خانم اکیستی ایثار را تا حدودی آموخته بود ولی از آنجا که می‌ترسید مبادا روح الهی استعداد هایی را در او طلب کند که فاقد آن است، مایل نبود خود را مgra قرار دهد . معذالک در یکی از سمینارها که در شیکاگو برگزار شد به این امر تن داد . یک نفر از او خواست که دو نفر را به شهر ببرد و او که از مهارت رانندگی خود اطمینان داشت این تکلیف را پذیرفتی قلمداد کرد . در وهله بعد از او خواستند که یک کاست خود را برای یکی از پخش‌های برنامه قرض بدهد و او هم با کمال میل پذیرفت و بدین ترتیب یک گام دیگر به پیش رفت . سپس داوطلب کاری در امر صداگذاری شد ، چون این کار را از مدرسه گویندگی بلد بود . متصدیان سمینار هم با حق شناسی از این تخصص او استقبال کردند . هر گام کوچک در ایثار ، قدم بعدی را پیش می‌کشد .

سر انجام با توجه به اشتیاقی که برای در اختیار نهادن مهارت هایش در خود سراغ داشت چنین نتیجه گرفت : « وقتی خود داوطلب کمک می شوم ، اک تنها کاری را از من می خواهد که از قبل با آن آشنایی دارم ! البته تلاش خودم هم لازم است . حالا می دانم که برای رشد در این مسیر فرصت بزرگی در اختیار دارم . »

هדיه ما به روح الهی باید بدون فکر پاداش اعطای شود . غیر و اصلین در انتظار آشنایی با اک هستند و نخستین گام را می توانند با مطالعه کتابی بردارند که من و شما به عنوان هدیه در فروگاه ، اتوبوس ، یا سایر مکان های عمومی می گذاریم . هر اکیستی در اشاعه پیام اک هدف منحصر به فردی را دنبال می کند و این کار را با پرداختن به اموری انجام می دهد که در آن بیشترین فایده را به سایرین می رساند . همکاری با خدا با ساده ترین قدم ها شروع می شود .

خانمی در نامه خود نوشته بود که در محل کارش با دوستی در مورد اک صحبت کرد و می گفت که خودش هم نمی داند چرا این کار را انجام داده چون معمولاً عادت ندارد عقایدش را به دیگران تحمیل کند . دوستش بسیار علاقمند شد و کتاب هایی را که گرفته بود با ولع تمام خواند . این خانم در عمل مجرایی پاک برای روح الهی شده بود ، چون اک دوست او را آماده گوش سپردن به صدای شکوهمند خدا تشخیص داده بود و به همین دلیل از قبل چنین تمھیداتی را فراهم کرده بود .

در یکی از شهر های اتریش تعدادی از و اصلین برای معرفی اک ، در مدرسه محلی موسوم به فیٹاغورث - کیلر تدارک یک سخنرانی را دیدند . از آنجا که قرار بود چند تن از دانشمندان هم در این سخنرانی شرکت کنند ، آنان درباره فیٹاغورث و کیلر مطالبی را جمع آوری کردند . در همین اثنا محل سخنرانی به یکی از بانک های شهر انتقال یافت . دانشمندان هم به سخنرانی نرسیدند ، ولی از چهل و چهار نفر حاضر در سالن ، نیمی در اک تازه وارد بودند . پس از معرفی کتاب های اک ، حضار جوان با شور و اشتیاقی وصف ناپذیر درباره اصول اصلی اک با اکیست ها به بحث و گفت و گو پرداختند .

واصلی که بین ایثار و طلب یا دادوستد تعادل برقرار می‌کند، پیکی مؤثر برای تعالیم مقدس و جاودان اک خواهد بود. استاد حق در قید حیات روح را به جریان بهشتی صوت که از کانون عظیم خدا به جهان‌های تحتانی جاریست پیوند می‌زند. این موج پهناور که اک نام دارد به تمام موجودات می‌رسد و سرانجام یکایک آنها را به مقام سوگمامد باز می‌گرداند.

فصل 32

همیاری در اک



سال جدید معنوی اکنکار در روز 22 اکتبر شروع می شود و در این روز ردادی قدرت اک جابجا می گردد . ما به عصر تجدید حیات معنوی گام نهاده ایم و باز هم با طپش موج حیات رو به رویم . اینک برای کسانی که مایلند همکار خدا شوند لحظه ای فرا رسیده که باید جایگاه خود را در این راه مستقیم به سوی سوگمام ارزیابی کنند .

در دفترچه معنوی نوشته ، «ما در اک بیشتر مایلیم هر چلایی خودش باشد تا کس دیگر .» مشابه همین گفته از زبان اکیستی شنیده شده که می گفت ، «با بالا رفتن در حلقه های وصل، بیشتر به خود می رسیم تا به کمال .» هر قدر از نرdban آگاهی بالاتر می رویم، بیشتر متوجه می شویم که آزادی معنوی بیشتر مسئولیت بیشتری را به همراه دارد . تمام اکیست ها از این قانون معنوی آگاهند که بهای هر چیز را باید با سکه واقعی پرداخت . منظور این است که هر یک از ما از بُعد معنوی استحقاق رشد و شکوفایی خود را کسب می کنیم . کلید این شایستگی در چهار اصل بنیانی اک نهفته است : خوبیش انبساطی، اعتماد درونی کامل به ماهانتا ، تمرینات معنوی اک ، و مراقبه و تعمق واقعی بر تعليمات اک .

پال تؤییچل در دفترچه معنوی تأکید می کند که ، «استدان اک با فرار از رنج ها و تمتع از آسایش یا لذات حسی به مراتب بالا نرسیده اند .» آنان در کالبد فیزیکی بسیار سخت کوش هستند . اکیست هایی که در طلب رشد معنوی خود صداقت دارند ، خود را با روزه جمعه و ادار به انصباط می کنند .

وجودهایی که چه در مرتبه فیزیکی و چه فراسوی آن در معابد حکمت زرین خدمت می کنند ، دستورات خود را از سلسه مراتب معنوی دریافت می کنند و به دور از هیاهو و در سکوت کامل و ظایف خود را به بهترین نحو ممکن انجام می دهند . سلوک و رفتار آنان ارتقا بخش و شادمانه است . و چرا باید غیر از این باشد ؟ مگر نه اینکه آنان همکار خدا هستند ؟

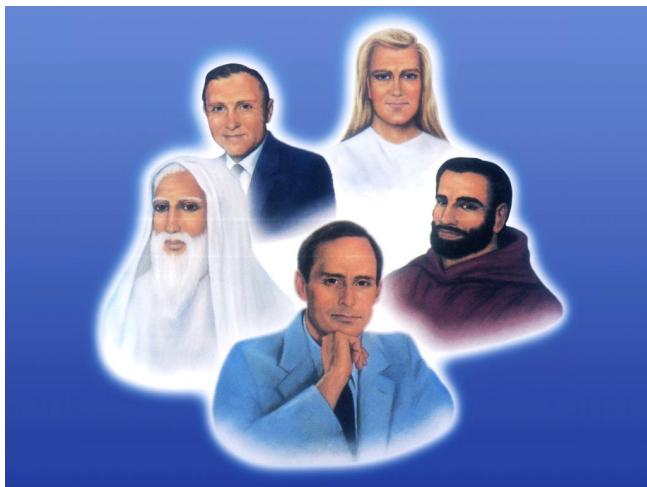
از یکی از واقعیت‌های بالا در آفریقا پرسیدند، «اگر بی مقدمه به آمریکا می‌رفتی برای اشاعه پیام ایک چه می‌کردی؟» او ابتدا پاسخی را در ذهن سبک سنگین کرد ولی بعد از مدتی تفکر گفت، «انجام دادن این کار به بهترین نحو مستلزم همیاری واقعیت‌های است. ضمناً ذکر دائم هیو هم نباید فراموش شود.» آن دسته از زیر مجموعه‌های ایک که این نکات را رعایت می‌کند، معمولاً در پیام رسانی به غیر واقعیت‌های نقش اصلی بر عهده دارند.

وقتی برای رسیدن به هدف همکاری کنیم، گردابی برای عمل روح الهی ایجاد می‌شود. در این شرایط اقدامات و تلاش‌های فردی ما چندین برابر قدرت می‌گیرد و اهداف با سهولت بیشتری حاصل می‌شوند.

اکیستی که به دور از هیاهو و جنجال و در سکوت پیام ایک را اشاعه می‌دهد در واقع در راستای شکوفایی معنوی خود عمل می‌کند. درباره دستاوردهای مربوط به خدمت به ایک گفتی زیاد است. اما به طور خلاصه می‌توان گفت که وقتی بدون کوچکترین انتظار پاداش ایثار می‌کنید، در راه جاودانگی گام اول را برداشته اید.

فصل 33

استاد شدن در اک



در این مقاله به نکاتی اشاره می کنم که در راه استادی اک از اهمیت زیادی برخوردارند. یک نفر ادعا می کرد که تنها مخلوق زمینی که از هر نوع رنجی رهاست سگ است. اما من اکیست ها را هم به این فهرست اضافه می کنم.

استاد اک هرگز خسته و ملول نمی شود؛ در هر جا و در حال انجام دادن هر کاری که باشد تفاوتی ندارد. چند سال قبل مجله خانواده مقاله ای تحقیقی از چارلز کورالت چاپ کرد که در آن به رفتارهای برخی از شخصیت های استثنایی پرداخته بود؛ افرادی که اگر چه از تعليمات اک بی خبر بودند، ولی قطعاً در شیوه زندگی از آن پیروی می کردند.

درست مثل استدان اک که به طریقی در خدمت زندگی هستند، تمام شخصیت های استثنایی کورالت هم مردان عمل بودند.

یائوب ساکابی می گوید، « « هر عملی که هدف اصلی آن ایثار و فداکاری یعنی هدیه داوطلبانه از خویش باشد، حافظ آفرینش است. »» یکی از اهالی مینه سوتا که مردی پنجه و چند ساله بود مدت ها بود که درباره پروژه محبوب خود با مقامات ایالتی چانه می زد. این پروژه عبارت بود از احداث بزرگراهی مستقیم بین دالوثر در مینه سوتا و فارگو در داکوتای شمالی. سرانجام او روزی از صحبت کردن خسته شد و دست به عمل زد! او با یک فرغون بزرگ، یک بیل و یک دستگاه تراکتور کهنه جان دیر به راه افتاد تا جاده را در طول این مسافت باور نکردنی یعنی دویست مایل، خود احداث کند.

این مرد نیرومند، ربع قرن بعد در سن کهولت هشتاد و یک سالگی یازده مایل از جاده را ساخته بود و نیرومند تر از قبل به سوی هدف می تاخت.

او ابله نبود. عقل سلیم می گفت که جاده ای مستقیم بین دو ایالت مینه سوتا و داکوتای شمالی، راه تجاری مناسبی خواهد بود. او امیدوار بود که این یازده مایل راه هموار و آسفالت شده، قانون گزاران ایالتی

را وادارد تا بودجه لازم را برای اتمام پروژه تصویب کند. اما خود برای عملی کردن آرزویش به تلاش ادامه داد.

استادان اک و اصلین را ترغیب می کنند تا درخواست و زندگی خود را با برترین خصایل ممکن، یعنی آزادی معنوی تمام، آگاهی تمام، و مسئولیت پذیری تمام تنظیم و اداره کنند.

طبق افسانه هایی که از ادیان باستانی آتلانتیس و هیتیت ها نقل میشود، کاهنین مقامی متعال را ابداع کرده بودند که هم قهرار و هم مهربان بود و به این ترتیب موجب نوسان دائمی عواطف مردم بین دو قطب ترس و عشق می گشتند. در این گذر ایمان قدرت ظاهری و زنجیر اسارت معنوی را از دل و جان پذیرا شد.

امروزه هم نوع بشر هنوز آرزومند خدایی فیاض و کفیل مآب است که تنها به خاطر درخواست انسان به او سلامتی و نان می دهد. پس تکلیف مسئولیت پذیری چه می شود؟

خدا به ندرت تحت تأثیر اشک های مخلوقات جهان های تحتانی قرار می گیرد و این حقیقتی است که ذهن اصول گرا را تکان می دهد.

سوگماد در واقع امور اجرایی عوالم آفرینش را توسط ماهانتا، استاد حق در قید حیات انجام می دهد. خود استاد در قالب فیزیکی برای پرداختن به ارواحی که آمده اند با جوهره خدا وحدت حاصل کنند، تماماً به قدرت اک اتکا دارد.

چلاها در هنگام مواجه با مشکلات شدید چگونه یاری می شوند؟ ممکن است با فرا خواندن ماهانتا، استاد حق در قید حیات مشکل باقی بماند، ولی در خواست کننده در چنین شرایطی علت مشکل را بهتر درک خواهد کرد. واصل برای یافتن راهی بهتر جهت تحمل تحولات زندگی، کمبود، یا نومیدی ها، به درون سفر می کند.

هر مشکلی که با آن مواجه می شویم با کارما و رشد معنوی ما در انطباق است.

هشیاری تمام که یکی از خصایص استادان اک است، به معنی نگرش همه چیز در قالبی کلی است. این امر به تدریج یکی از ویژگی های

رفتاری اکیست خواهد شد ، چون او اینک با تمام مشکلات زندگی رو به رو می شود و بی آنکه مجبور باشد به دیگران متول شود ، خود راه حل مناسب را می یابد .

استادان اک خود را در عمل زیستن غرق می کنند . به گفته شریعت - کی - سوگماد ممکن است ندای خدا چیزی بیش از خدمت در صومعه یا معبد مقدس را از ما طلب کند . برای کسی که به ندای روح گوش می سپارد ، فعالیت هایی چون کسب و کار یا جایگاهی چون مادری می تواند فضای لازم برای تکامل را فراهم سازد . چطور می توان به بهترین نحو به دیگران خدمت کرد ؟

تا اینجا دانستیم که استادی در اک مستلزم شهامت ، کاردانی ، تدبیر و اشتیاق خدمت به آفرینش است .

یکی دیگر از شخصیت های استثنایی کورالت یکی از استادان رشته ادبیات انگلیسی در دانشگاه او هایو بود . مقامات دانشگاه او را در سن هفتاد سالگی بازنشسته کرده بودند ، اما پروفسور کماکان به آرمان کار و منزلت معقد بود و می خواست در قالب شهر وندی سازنده به جامعه خدمت کند .

او بلافاصله پس از تسليم اجباری درخواست بازنشستگی ، به باشگاه ورزشی دانشگاه رفت تا در آنجا به عنوان سرایدار استخدام شود . به اعتقاد او کار سازنده لازمه زنده ماندن بود . او از تدریس انگلیسی درس های زیادی آموخته بود ، ولی نظافت رختکن ها هم می توانست همین نقش را ایفا کند .

دانشجویان سرانجام متوجه شدند که او تا چه حد خود را محتاج رشد و یادگیری می داند . این پیر مرد با روحیه جوان ، پانزده سال بعد در سن هشتاد و پنج سالگی باز هم محیط کار خود را در حالی ترک کرد که نسبت به روز اول درس های بیشتری را فراگرفته بود .

به آرمان اکشار و خداشناسی وفادار بمانید . این بهانه که بیست دقیقه در روز برای انجام دادن تمرینات معنوی اک مدت زیادیست ، نشانه نقصان خویش انضباطی است . چنین افرادی در مثل مانند کسی هستند

که از عشق به نویسنده‌ی دم می‌زند ، ولی برای اینکه دست به قلم نبرد به انواع و اقسام بهانه‌ها متول می‌شود . حقیقت این است که او اصلاً به آرمان نویسنده‌ی وفادار نیست . آیا چلاها نسبت به آرمان گسترش آگاهی وفا دارند؟

مردی از اهالی تنسی که از کارگاه نور و صوتی در نشویل باز می‌گشت ، به بصیرتی تکان دهنده دست یافته بود. مسئول کارگاه گفته بود ، «نور و صوت کلید خودشناسی و خداشناسی است به خاطر آنها از چه چیزهایی چشم پوشی می‌کنید؟»

او در نامه خود نوشته بود ، «اعتراف می‌کنم که با این جمله کاملاً مجازب شدم. مدت‌ها بود که با این باور غلط خود را فریب می‌دادم که همه چیز را در طبقی نقره‌ای به من خواهند داد . ام ناگهان فهمیدم که حتی اگر راه را نشانم دهنده، باز هم کار اصلی بر عهده خودم است!» لازمه رهایی روح از چرخه کارما و تناسخ سه چیز است : استاد حق

در قید حیات ، وصل راستین ، و جریان مسموع حیات .

مراقبه کنید ، خودتان باشید ، و به اک خدمت کنید. اینها کارهایی است که باید بیشتر اوقات واصل را اشغال کنند. او با توصل به خویش انصباطی در پی خوشبختی بر می‌آید . هر آنکه در برابر فشارهای زندگی و انهادن خویش را می‌آموزد ، هم در اینجا و هم در مقام اعضای نظام و ایرانگی ، یعنی سرزمنی‌های دور به بقا دست می‌یابد . کلید استادی شما در همین مقاله است .

فصل 34

جهان بینی سری

جهان بینی سری بخشی از شریعت- کی- سوگماد است که ماهانتا به واسطه تمرینات معنوی اک به چلا آموزش میدهد . این تنها راه حقیقی است که به خدا منتهی می شود ؛ همان راهی که تمام مسافرین روح در مسیر استادی طی می کنند .

زمانی که پدارز اسک (پال تونیچل) (تعلیمات اک را به من می آموخت، تلاشی می کرد که مفهوم خداشناسی را برای من جا بیاندازد و این کار را به وسیله داستان مصور "شیخ" انجام می داد . من این داستان را از دوران کودکی ام به یاد داشتم .

شیخ قهرمانی جنگلی بود که لباس بنفس می پوشید . او همیشه نقاب می زد و نظم و قانون را در جنگل برقرار می کرد و با نیروهای ظلمت که به قلمرویش حمله می کردند نبرد می کرد . او بازمانده نسلی از "شیخ های" قبلی بود که قرن ها حامی بومیان بی پناه جنگل ها بوده اند ف دودمان او شباهت زیادی به اعضای نظام و ایرانگی استادان اک داشت .

یک بار پدارز اسک مرادر کالبد روح به طبقه علی بردو ما از آنسوی تونل افسانه ای زمان سر در آوردیم . تصویر شکلی رفت و صحنه ای ظاهر شد که در آن پسری جوان از میان گروهی از همسالان خود برگزیده شده بود تا با تحمل مراحت فراوان به عنوان "شیخ" بعدی تربیت شود . استاد همیشه حاضر او وظایف آینده اش را اندک اندک به وی گوشزد می کرد .

روزی پسر بچه در برابر آتشی که در دهانه غاری جنگلی شعله ور بود ، سجده کرد و به رسم بومیان به نیایش خدایان مشغول شد ؛ چون از کودکی شاهد چنین مراسمی بوده است . بلافضله استادش از دل سایه ها بیرون آمد و با لحنی شماتت بار گفت ، « چرا پرستش می کنی ؟ »

او پاسخی نداد چون این کار را به تقلید از بومیان که آنیمیست بودند انجام داده بود .

-«تو نباید به غیر از خودت به هیچ وجود، رب النوع یا روح نامرئی اعتقاد داشته باشی تو خودت خدایگونی ! چرا خدای نامرئی را می پرستی؟ »

پدارزاسک توضیح داد که امکان ندارد کسی خدا بشود. ولی هر کسی می تواند روزی ردای خداشناسی را بر تن کند که به معنی "اک شدن" است.

نکته نهفته در این تجربه این بود که برای ورود عشق خدا به قلب باید مفهوم کهن خدا از سرم بدر می شد.

ماهانتا در عوالم درون ما را با تمهیدات گوناگون ملاقات می کند. این تمهیدات برای ابلاغ تعلیماتی صورت می گیرند که در صورت ارائه به طریق دیگر و تقابل و برخورد با تعلقات باطنی و باور هایی که ما آنها را درست می خوانیم ، مورد امتناع و مخالفت ما قرار خواهد گرفت.

بدین ترتیب جهان بینی سری با آموخته های فعلی ما قرابت و سازگاری دارد ، و این سازگاری تا زمانی حفظ می شود که ما بتوانیم با رشد خود معنای عمیق تری از حقیقت را درک کنیم . در یکی از تجربیات درونی ، روزی به مکانی رفتم که پال تونیچل در آنجا مشغول سخنرانی درباره پولس رسول بود . هنگامی که من بدانجا رسیدم او داشت در مورد جنبه ای از زندگی این حواری صحبت می کرد که به تأثیر خصایص معنوی او بر اعمالش مربوط می شد و در این حین مدام با نگاهی خیره و نافذ به من چشم می دوخت که مرا معذب می کرد . پس از گذشتن از این مطلب، در خلال باقی سخنرانی او به جایی دور خیره شده بود . بعد از اتمام سخنرانی دوباره مرا نگاه کرد و به وسیله تله پاتی با صدایی واضح پرسید، «در صورت امکان باز هم بیا تا بیشتر بیاموزی . » ظاهرآ درس های دیگری هم وجود داشت که در اصل همین طور بود . او بارها و بارها مرا به طلب آگاهی متعال تر غیب و تشویق می کرد ، ولی هیچ گاه به هیچ ترتیبی تعالیم اک را به من تحمیل نکرد .

روزی پال در خلال مراقبه به سراغم آمد و از من خواست که به بخش دیگری از غرب آمریکا نقل مکان کنم . معمولاً از چنین اجبارهایی پریشان می شدم چون ذاتاً عاشق محیط آشنا بودم . اوایل دهه هفتاد بود و من در لاس و گلاس زندگی می کردم ، ولی پال می گفت که بزودی باید به غرب بروم ؛ احتمالاً به جنوب لوس آنجلس . در آن هنگام این نقل مکان خیلی نامحتمل می نمود ولی با گذشت زمان ، پیش بینی او در طبقات درون به حقیقت پیوست و لحظه رفتن فرا رسید .

در این ایام مدت ها بود که پال در عوالم درون من حضور داشت ؛ تا حدی که اعتراف میکنم گاهی درست مثل بسیاری از چلاهای آن زمان حضور او را مسئله ای عادی و بدیهی قلمداد می کردم . ولی موج عشقی که از چشمان او به چشمان من منتقل می شد در مورد طبیعت ماهانهای اعصار تردیدی برایم باقی نمی گذاشت .

برق چشمان او به آینده اشاره داشت و می گفت ، « به نظرم باید تو را ب ه لوس آنجلس بفرستم و کاری برایت دست و پا کنیم . در اینصورت دروازه اک - ویدیا گشوده خواهد شد . »

امتناع و اکراهی تند و تیز در وجودم برانگیخته شد . من که در منزل راحت و آسوده بودم ، پس چرا باید به دنبال درد سر بروم ؟ به عنوان پیشنهاد گفتم ، « لازم نیست اینهمه راه را طی کنیم . احتمالاً می توانم همین امشب در رختخواب هم اک - ویدیا را مکاشفه کنم . »

ولی پال با خوش رویی اصرار داشت که حتماً باید رفت و با اشاره به اینکه مدتی از نظر تأمین غذا در مضيقه خواهم بود گفت ، « فقط گوشت و لوبيا می بینم . »

به تندی گفتم ، « اوه اشکالی ندارد . گوشت و لوبيا دوست دارم . . البته شش ماه بعد از این جواب پشیمان شده بودم ، چون چندین هفته بود بیکار بودم و در این مدت به جز گوشت و لوبيا و نان چیز دیگری برای خوردن نداشتم . دلیل این تحول و جابجایی ، مواجه با وجهی از زندگی بود که بعدها در انجام وظیفه به عنوان رهبر معنوی اینکار

ضرورت خود را نشان می داد ؛ بنابراین با هر سختی و مشقتی که بود به این سفر تن دادم .

جهان بینی سری چیزی بیش از یک ردیف کلمات خیالی و ملال آور است که در معبدی دور دست در کتابی قدیمی یافت می شود . ماهانتا، استاد حق در قید حیات تمھید گر تجربیات واقعی در مراتب معنوی است . این روش عمل برای ذهنی که به شنیدن و تحمل موعظه های پوچ عادت کرده عجیب می نماید . معذالک من برای کسب بینشی خالص درباره آفرینش خداوند راه دیگری نمی شناسم .

شبی مشغول تمرین معنوی بودم که خود را در حال عبور از مراتب خلق شده زمان و مکان یافتم . همانطور که به مراقبه نشسته بودم ، مثل آونگ ساعت به عقب و جلو تاب می خوردم . ناگهان به کالبد روح لغزیدم و با سرعت در طبقات درون به حرکت در آمدم . ابتدا از شدت ترس فلچ شده بودم ، ولی بالاخره خود را رها کردم ، از دیواری گذشتم و در پشت آن به دهلیزی بی پایان شلیک شدم که ستون های باستانی داشت . در این حال صدای اک مثُل غرش سوت مانند موتور جت به سرعت از کنار گوشم عبور می کرد .

هر چه بیشتر بیش می رفت ، همزمان با زمزمه نام سری خداوند امواج مغناطیسی نور از وجودم که در قالب روح بود منتشر می شد . این امواج از درون من به بیرون می رفتد و برای محافظت ، سپری غیر قابل نفوذ را در اطرافم می ساختند . من روح بودم و در قالب سفر در زمان و مکان ، همزمان با تحولات برق آسای محیط در مرتبه آگاهی بالاتر می رفت . این سفر سیاحتی بود در عوالم وجود . بدین ترتیب صحبت از انتقال به مکان خاصی در کار نبود ، چون روح همیشه در لحظه اکنون حی و حاضر است و توهمند زمان و مکان را هم در هم می شکند .

در کالبد روح اتاق خوابم را ترک کرده و از کیهان های فیزیکی گذشته ، آنها را با فاصله ای بعید پشت سر گذاشته بودم . خود را به شکل روح و بی زمان می دیدم . دنیا حقیر و بی اهمیت شده بود و تنها

زمانی اهمیت می یافت که به میل خود با تفکر آگاهانه و توجه بدان القات می کردم و بدین ترتیب همزمان با این تصمیم درست در مرکز آن قرار می گرفتم.

اینک به خواست خود در اقلیمی بودم که در ابعاد زمانی و مکانی از افلاک پست مادی بسیار دور ، اما در عین حال به اندازه ضربان قلب نزدیک بود . توصیف این تجربه بسیار دشوار است . بدین ترتیب باید با تمام تلاش فرمول های اک را بیاموزید و خود به تجربه بپردازید . واژی به معنی جهان بینی سری شریعت در قالب شعر آزاد ، روایت ، افسانه و حکایت تعلیم داده می شود . به گفته پال در مقدمه بخش اول شریعت-کی- سوگمام این کتاب « گاه در قالب تمثیل و افسانه ، ولی مجموعاً تمام حقیقت است و با رعایت اختصار کلام در تمام بخش هایش ، محتوای راستین زندگی و روش زیستن را به همگان می آموزد . »

پیش از به پایان بردن این زندگی ، زحمت فراگیری جهان بینی سری اک را بر خود بپذیرید . این جهان بینی همان قانون عشق است که به تنهایی می تواند شما را به خدا برساند .

فصل 35

سفر به سوی خداشناسی

در میان و اصلین اک نوعی بیداری در شرف تکوین است که رسیدن به خداشناسی و درک اقلیم بهشت را در همین زندگی امکان پذیر می کند.

توقف روند رشد ما صرفاً به این علت است که اهداف معنوی را به فراموشی می سپاریم ؛ همان اهدافی که هنگام ورود به طریق اک برای خود تعیین کرده بودیم . یکی از نخستین اهداف ما برقراری پیوند با جریان صوتی اک بوده است . با برقراری این رابطه ، برخی از ما به مراحل بعدی اهمیت چندانی ندادیم ، چون تناسخات زمینی پایان یافته بود و ظاهراً از این میدان پیروز بدر آمده بودیم . اینجا شروع وصل دوم بود .

برخی دیگر هم بر نفس خود فائق آمده و برای به مرحله کنونی انصباط لازم را از سر گرفتند . این دسته هدف بعدی خود را رسیدن به طبقه روح و استقرار در آنجا تعیین کردند .

از لحظه ورود به اک و در طی وصل دوم اشتیاق و عشق به اک ما را کماکان سر پا نگاه داشته است . ما در جلسات معارفه ای اک شرکت کردیم ، کتاب ها را خواندیم ، تمرینات معنوی را انجام دادیم ، و دیسکورس های اک را مطالعه کردیم . ما با سر سپردگی کامل با اک زندگی کردیم و لحظه به لحظه شاهد ارمنغان روح الهی در جهت رشد معنوی خود بودیم . اما در طی این مسیر زمانی رسید که نیروهای منفی ما را دلسرد کردند .

نامه یکی از اکیست ها از نگرانی او حکایت دارد . او می نویسد ، « برداشت من از تعلیمات اک این است که انسان پس از وصل دوم مجبور به تولد دوباره نیست ، مگر اینکه خود چنین بخواهد . » و سپس به روایی با این مضمون اشاره کرد که باید خواه نا خواه باز هم به زمین بازگردد . او تأکید می کرد که اگر انتخاب با خودش باشد ، هرگز دوباره متولد نخواهد شد و در جای دیگر می گفت که اگر در این زندگی نتواند در اک به استادی برسد ، مایل است آموزش خود را ادامه دهد .

اگر چه استادی در اک را می توان در هر طبقه ای آموخت ، ولی طبقه فیزیک برای این منظور بهترین جاست. اینجا مدرسه تند آموزی است

رباز ارتارز چه در کلبه اش باشد و چه نباشد ، که سر پناهی محقر در طبقه فیزیکی است ، هر گاه بخواهد با سوگمام ارتباط مستقیم دارد و فرقی نمی کند که در مقام همکاری با خدا در کجا ساکن باشد .

اگر درک کنیم که بعد از وصل دوم هم باید به تلاش خود جهت رشد ادامه دهیم ، وابستگی خود را به طرز تفکر فراموش می کنیم که هرگز به طبقه فیزیکی باز نخواهیم گشت . بدین ترتیب در همین زندگی مجدانه تلاش خواهیم کرد تا به آزادی معنوی دست یابیم .

ترس از بازگشت به جسم مادی باعث توقف رشد معنوی می شود. اکیست دیگری در نامه نوشته که ، «داشتم یکی ازاولین یاد داشت های خرد پال تؤییچل را مطالعه می کردم که می گفت باید به تمام وظایف جزئی در زندگی توجه کنیم ، چون هرگز نخواهیم دانست که هر یک در هدایت ما به سوی سوگمام چه نقشی دارند .»

هر وقت کسی مشکلی را با پال در میان می گذاشت ، او سعی می کرد به طریقی وی را وادارد که خود مشکلش را حل کند و برای این کار به پال تکیه نداشته باشد . او در مقام ماهانتا ، استاد حق در قید حیات می خواست که چلا ها تحت نظر او هر یک روزی خود استاد شوند . اگر قرار بود پال به جای آنها فکر می کرد ، چطور می توانستند استاد اک شوند ؟ او می خواست چلا ها متوجه باشند که راه حل هر مشکلی در درون خودشان نهفته است .

پس از وصل دوم استراحتگاهی وجود دارد که گذار بیشتر افراد به آن می افتد . در اینجا آنان گمان می کنند که به آخر کار رسیده اند و چند ماه الى چند سالی می نشینند و اطراف را نظاره می کنند ، اما بعد ندای ملایم اک می گوید که بهشت دیگری در راه است ؟ توقف نکن ، راه بیافت .

تعدادی از و اصلین اک از این فرصت استفاده می کنند تا برای روح الهی از خود مجرای بهتری بسازند . نامه بعدی گواه این امر است : « من و تعداد بسیار زیادی از اکیست ها از آغاز سال معنوی جدید موج عظیمی از انرژی را احساس می کنیم . این موج نوعی دانایی را به همراه آورده و فرصتی فراهم کرده تا خود را با آن تنظیم کنیم و بیش از پیش در خدمت اک قرار گیریم . »

چنین افرادی با تلاش بسیار همان انضباطی را در پیش گرفته اند که آنان را به نقطه فعلی رسانده و این کاررا با رعایت چهار اصل اساسی اکنکار انجام می دهند : خویش انضباطی ، اعتماد درونی کامل به ماهانتا ، تمرینات معنوی اک ، و مراقبه و تعمق شدید بر تعلیمات اک . روح اینک دوباره سفر در عوالم تحتانی را در پیش می گیرد و به سوی هدف اولیه ، یعنی خودشناسی در طبقه روح به پیش می تازد . با رسیدن به طبقه روح گاهی اتفاقی عجیب رخ می دهد که می توان آنرا تکرار تاریخ نامید ، چون در وصل دوم هم رخ داده بود . در اینجا باز هم روح به استراحت می پردازد ! او چندان مطمئن نیست که بتواند به خداشناسی برسد و با خود می گوید ، «حالا که تا اینجا رسیدم ، بهتر است قایق را تکان ندهم . »

پال تؤییچل در یاد داشت خرد دسامبر 1968 با اشاره به این مطلب می نویسد ، « بر و اصلین واجب است که در راه عضویت در نظام راستین استادان اک ، هرگز توقف نکند . این عمل به منزله مرگ معنوی است و موجب توقف کامل مرید و پیشرفت او در مسیر خدا می شود . »

در اینجا و اصلین برای اولین بار می آموزند که دست یابی به اهداف اولیه امکان پذیر است . البته همه به این هدف نمی رسند ، چون عده ای به انضباط لازم تن نداده اند .

راه به تدریج باریک تر و ظریف تر می شود . با صعود نامزد استادی اک در عوالم الهی اک ، هاله ای درخشان از تواضعی موقرانه و ظریف او را در بر می گیرد .

بر ماست که جهت رشد معنوی خود تلاش کنیم . در این مسیر قرار نیست گروهی در دو طرف راه بایستند و ما را تشویق کنند . وقتی از قانون سکوت پیروی کنید کمتر کسی از تجربیات شما با نور و صوت مطلع خواهد شد . ممکن است وصل های درونی سال ها قبل از دریافت فرم صورتی داده شوند . فرم صورتی تنها دعوتی است به کامل کردن چرخه وصل در طبقه فیزیکی .

در هر گامی که در طریق معنوی بر می داریم ، همکار خدا می شویم . این قانونی عالمگیر است . برای کسانی که در جستجوی هویت خود صادقند ، امیدی عظیم وجود دارد . هویت و ماهیت پاد شده در همکاری با خدا و ادراک اقلیم بهشت در حین حضور در جسم فیزیکی خلاصه می شود . کلید در درون خود شماست . استاد حق در قید حیات می تواند با نشان دادن راه شما را یاری کند ، ولی بر فرد فرد شماست که راه را خود طی کنید .

فصل 36

سرزمین عجایب عشق

رباز ارتارز در کتاب بیگانه ای بر لب رودخانه با پدار زاسک چنین می گوید ، «آنگاه که خدا بهر کاری خواستار تو باشد ، کاری از تو ساخته نیست او ترا به هر وسیله ای به سوی خود می کشاند؛ بی آنکه خودت بدانی خواه به واسطه قلب زنی باشد یا کودکی، برای او تقاوتش ندارد.»

کودکی سه ساله در وضعی ناگوار گرفتار شد . او روی شکم برروی دو صندلی دراز کشیده و پاهایش را آویزان کرده بود ، اما چون نمی توانست فاصله زمین را با پاهایش ببیند، می ترسید دستش را رها کرده و این چند سانتیمتر باقیمانده تا زمین را سر بخورد . پدرکه قیل و قال پرسش را برروی صندلی می دید، اول فکر کرد شاید طفل به صندلی چسبیده اما بعد به اصل موضوع پی برد پسر بچه دائم می گفت: «خدایا کمک کن!» پدر نتوانست جلوی خنده اش را بگیرد. این مشکل که برای پدر تا این حد پیش پا افتاده بود ، از نظر طفل شایسته مداخله خداوند بود.

ولی پدر متوجه شد که خودش هم بارها به حال خود سوگواری کرده و به قدری ترسیده که نتوانست خود را رها کند . براستی چند بار این ماجرا تکرار شده که مردم به جای آموختن درس لازم، از خدا خواستند تا برای رفع اشکال یا مانع مداخله کند؟ عشق پدر به پرسش فرستی فراهم کرده بود تا او خود را بهتر بشناسد . با تمام اینها ماهانتا همیشه حاضر است تا عشق و حمایت خود را به هر کسی که عاشق اوست نثار کند.

مرآقه جوینده خدا را به سرزمین عجایب عشق می آورد . در این سرزمین آفرینشی تازه و مرتبه تازه ای از آگاهی جریان دارد ، کلید زرین ورود به این سرزمین شکفت انگیز که درون همگان قرار دارد، عمل تسلیم و وانهادن است.

درست قبل از شروع یکی از سمینارهای اک ، چلایی تصادفا دچار مسمومیت مونواکسید کربن شد . در طی سمینار باز هم همین خانم در رستورانی گرفتار مسمومیت غذایی شد. این مسمومیت های پی در پی

موجب ضعف و بیماری او شدند پس از بازگشت به شهر خود با وظیفه ای سنگین و دشوار رو به رو شد و در مراقبه از ماهانتا پرسید که چطور تعادل خود را حفظ کرده و برای اک در حکم مجرایی باز عمل کند.

استاد او را به اتفاقی تاریک دریکی از معابد حکمت زرین برد. سکویی شبیه تربیون سخنرانی در وسط اتفاق قرار داشت و ستونی از نور سفید بر فراز آن می‌درخشد که همچون سیالات جنب و جوش داشت به او گفته شد که دست راست خود را روی تربیون بگذارد. وقتی این کار را انجام داد، سمت راست بدنش ابتدا به آهستگی و بعد با سرعت شروع به ارتعاش کرد و نیرویی حیات بخش در آن جریان یافت. در مقایسه با آن، گویی سمت چپ بدنش مرده بود.

استاد از شگفتی او به خنده افتاد و توصیه کرد که همین کار را با دست چپ هم انجام دهد. در نتیجه سمت چپ بدن او هم از همان نیرو سرشار شد. در اینجا او متوجه شد که هوای اتفاق مثل هوای کوه ها سرد است.

در حالی که نفس عمیق می‌کشید، حس کرد چشم معنوی اش باز می‌شود و جذر و مد اک را در وجود خود احساس کرد. این حالات به قدری ادامه یافت تا اینکه هر دو طرف بدنش هماهنگ شدند. این هماهنگی در ارتعاشات دو سمت بدنش مثل جریانی مارپیچی در درونش به گردش در می‌آمد. سپس به طرف ماهانتا برگشت. استاد گفت: «شاید تا مدتی اشتها زیادی برای غذا خوردن نداشته باشی.» و هنگامی که چلا معبد را ترک می‌کرد، استاد افزود، «هر وقت لازم بود می‌توانی به اینجا برگردی.»

حق با استاد بود بدنش تا چند روز با غذا سازگاری نداشت. از آن زمان هر وقت حس می‌کند برای رسیدن به اهدافش در مرتبه فیزیکی بیش از حد تحت فشار است، به همان معبد بازمی‌گردد تا تعادل خود را الحیا کند. از نظر او این امتیازی است که باید از آن استقاده کرد، نه سوء استقاده.

عجایب عشق ابتدا به درون نفوذ می کند ، ولی بعدها در جهت خدمت به عالم بیرون تعمیم می یابد. زن و شوهری در ایستگاه قطار منتظر زوج اکیست دیگری بودند. در مدتی که در رستوران نشسته بودند، با مرد غریبه ای هم صحبت شدند که چند سال قبل همسرش را از دست داده بود.

آنها به ماجراهی زندگی مرد گوش دادند و او بعد از اتمام صحبت هایش پرسید: «شما کیستید که به خود رحمت می دهید تا به حرف های من گوش کنید؟»

اکیست ها به چشم می دیدند که اک قصد دارد او را تسکین بدهد. وقتی از هم جدا می شدند، شاید برای اولین بار در چند سال اخیر، چهره مرد درخشان و بشاش شده بود.

این زوج در راه یکی از سینهار های اک بودند. هنگام ذکر هیوی یکشنبه زن به خواب رفت به خاطر عشقی که او در ایستگاه نثار مرد غریبه کرده بود، ماهانتا او را طی سفر روح به جایی در عوالم درون که به نوعی شکلی از آغاز را القا می کرد؛ آفرینش جهان های تختانی یعنی زمانی که خلقت هنوز ساده بود.

درست در همین نقطه کانونی که آغاز همه چیز بود ، اولین کلمات شگفت آور را شنید، «از ابتدای زمان.» او مشاهده کرد که هیو قبل و بعد از آفرینش همواره وجود داشته است. این تجربه استثنایی او در سینهار بود.

دو روز بعد از اتمام سینهار او در منزل والدینش بود که هر دو در گذشته بودند . باید نظافت می کرد و تعداد زیادی کارتون و چمدان را جابجا می کرد . در یکی از چمدان ها لباس های دوران کودکی اش را پیدا کرد مادرش به خاطر عشق به دختر خود تمام اینها را نگاه داشته بود. هر جعبه یا چمدانی را که باز می کرد گنجینه ای از عشق به درونش راه می یافت. این عشق مثل هیو بی آغاز و پایان بود . او با مرتب کردن این وسایل و مواجهه با عشق یاد شده، برای عشق مادرش و نیز عشق الهی حرمتی عمیق را در درون حس می کرد.

او دریافت که در شرایطی که عشق شخصی می‌تواند در واژه‌های عشق الهی را بگشاید، پس هیچیک از آزمون‌های کارما بیهوده نیستند. این عشق الهی بود که در تک تک روزهای زندگی به او نیرو بخشیده است. بدون آن هیچ چیز نمی‌توانست وجود داشته باشد. عشق علت وجودی او بود. آنگاه که از جانب خود هیچ مقاومتی نمی‌کرد و وقتی که از افکار و الگوهای کهنه‌تهی می‌شد، می‌دانست که عشق الهی علت وجودی اوست و می‌دانست که برای همیشه در آغوش این عشق باقی می‌ماند.

سرزمین عجایب اک همان عالم صوت و نور است. این سرزمین هر جایی است که آفرینش بدان را می‌یابد. جایی که سفیران روح برای اکتشاف شکوه عشق الهی بدان سفر می‌کنند.

یکی از واقعیت‌آفرینی‌ترین این از مطالعه درسی از دیسکورس‌های سال اول سفر روح و انجام دادن تمرین معنوی مربوطه، چشمان خود را بست تا بخوابد. در فاصله‌ای بسیار بعيد نقطه‌ای از نور طلایی ظاهر شد که ابتدا کم سو بود ولی بعداً نورش شدت یافت و با سرعت به سوی او یورش برد. اندازه نقطه بزرگتر و بزرگتر شد تا اینکه معلوم شد نماد *EK* یعنی حروف *EK* بود. این نماد به رنگ برنزی کهنه و قدیمی بود که در سطح برآش شیارهای خورده‌گی زیادی مشاهده می‌شد که نشان دهنده برداری اک بود.

این تمرین معنوی بسیار ساده است: هنگام خواب بر حروف زرین *EK* تمرکز کنید و به نرمی هیونام مقدس خداوند را زمزمه کنید. پس از مدتی کوتاه نور را می‌بینید و صوت خدا را می‌شنوید. تمرین بالا کلید ورود شما به سرزمین عجایب عشق مقدس خداوند است.

برکت باشد.

کتب اکنکار

1. کلام زنده (1)
2. کلام زنده (2)
3. از استاد بپرسید (1)
4. از استاد بپرسید (2)
5. سرزمین های دور
6. استاد رویا
7. تمرینات معنوی اک
8. شاهین ها باز می گردند
9. نسیم تحول
10. یاد داشتهای خرد
11. امثال الحكم
12. آزادی معنوی چیست؟
13. هنر رویا بینی معنوی
14. شریعت-کی- سوگمامد (1)
15. شریعت-کی- سوگمامد (2)
16. طریق دارما
17. شرق خطر
18. نامه های طریق نور
19. دندان ببر
20. جوینده
21. گفتگوهایی با استاد
22. سه نقاب گابا
23. نسیمی از بهشت
24. اک - ویدیا دانش باستانی پیامبری
25. اک - ایناری
26. دفترچه معنوی

27. فلوت خدایان (ندای الهی)
28. در پیشگاه استادان اک
29. اکنکار کلید جهانهای اسرار
30. بیگانه ای بر لب رودخانه
31. بالجی
32. واژه نامه اکنکار
33. گاه شمار استاد رویا پردازی
34. زبان سری رویا های بیداری
35. مانتها نیستیم
36. کتیبه رشیدیه خداوند
37. اکنکار ، حکمت باستان برای عصر حاضر
38. کلام روح